



تحریر امام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ————— ❁



نام کتاب : مجموعه اندیشه های آیت الله العظمی سید علی خامنه ای - ۴ ( انقلاب شناسی )

جمع آوری و تدوین : امیر قربانی

طراح جلد و صفحه آرا : امیر قربانی

ناشر الکترونیک : اسلام نوین ( قرآن سنتر سابق )

منبع : دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله العظمی سید علی خامنه ای

تاریخ انتشار : ۱۳۹۴/۰۶/۲۲

---

کلیه ی حقوق مادی و معنوی این مقاله متعلق به وبلاگ اسلام نوین است. تکثیر، انتشار و یا واگذاری آن به دیگران تنها با ذکر منبع مجاز است.

---

وبلاگ اسلام نوین از آن جهت که به صورت خصوصی اداره می شود و وابسته به ارگان دولتی نمی باشد و در جهت تولید محصولات خود نیازمند بودجه می باشد از تمام عزیزان خواهشمند است که به این وبلاگ کمک مالی نمایند تا دیگر کتاب های مذهبی و سیاسی و از جمله دیگر آثار آیت الله العظمی سید علی خامنه ای منتشر شود . کتابهایی که در آینده منتشر خواهد شد : تفسیر نهج البلاغه و تفسیر قرآن کریم آیت الله العظمی سید علی خامنه ای . دوستان عزیز می توانند با مراجعه به وبلاگ اسلام نوین و بخش کمک های مالی یا به شماره کارت ۶۲۲۱۰۶۱۰۶۲۱۷۹۳۵۵ بانک پارسیان به نام امیر قربانی کمک های خود را در جهت تولید محصولات بیشتر واریز نمایند .

---

[www.novin-islam.mihanblog.com](http://www.novin-islam.mihanblog.com)

[www.khamenei.ir](http://www.khamenei.ir)

## فهرست

۵.....	انقلاب فرانسه .....
۲۹.....	انقلاب اکتبر روسیه .....
۴۳.....	انقلاب کوبا .....
۴۵.....	انقلاب مشروطه .....
۶۲.....	انقلاب اسلامی .....
۱۰۰.....	سخن پایانی .....
۱۰۱.....	دیگر آثار ما .....

بحث آزادی در بین غربی‌ها، در همین سه چهار قرنِ حول و حوش رنسانس و بعد از رنسانس، یک شکوفائی بی‌نظیری پیدا کرده. چه در زمینه‌ی علوم فلسفی، چه در زمینه‌ی علوم اجتماعی، چه در زمینه‌ی هنر و ادبیات، کمتر موضوعی مثل مسئله‌ی آزادی در غرب، در این سه چهار قرن مطرح شده. این یک علت کلی دارد، علل پیرامونی هم دارد. علت کلی این است که این بحثهای بنیانی اصولی برای اینکه راه بیفتند، یک ماجراانگیزی لازم دارد؛ یعنی غالباً یک طوفان این بحثهای اساسی را به راه می‌اندازد. در حال عادی، بحثهای چالشی عمیق مهم درباره‌ی این مقولات اساسی اتفاق نمی‌افتد؛ یک حادثه‌ای باید پیش بیاید که آن حادثه زمینه شود. البته عرض کردم؛ این اشاره‌ی به عامل اصلی است - که حالا عامل اصلی را عرض میکنم - عوامل جانبی هم هست. آن حادثه در درجه‌ی اول رنسانس بود - رنسانس در مجموعه‌ی کشورهای اروپائی؛ از ایتالیا بگیرد که سرمنشأ بود، بعد انگلستان، فرانسه و جاهای دیگر - بعد از آن مسئله‌ی انقلاب صنعتی بود، که در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هجدهم در انگلستان به وجود آمد. خود انقلاب صنعتی یک حادثه‌ای بود، مثل یک انفجار، که انسانها را به فکر وادار میکند، اندیشمندان را به فکر وادار میکند. بعد هم در نیمه‌ی قرن هجدهم مقدمات انقلاب کبیر فرانسه - که زمینه‌ی اجتماعی تحقق یک انقلاب عظیم بود - در منطقه‌ای که از این انقلابها نداشت، فراهم شد. البته نظیر آن در صد سال، دویست سال قبل از آن مختصراً در انگلیس اتفاق افتاده بود، لیکن قابل مقایسه نبود با آنچه که در انقلاب فرانسه اتفاق افتاد.

مقدمات انقلاب فرانسه، همان آمادگی داخل مجموعه بود؛ همان چیزی که زیر پوست جامعه وجود داشت و اندیشمندان آن را میدیدند. من به شما عرض بکنم؛ آن مقداری که امثال مونتسکیو یا روسو از واقعیتهای جامعه‌ی فرانسه استفاده کردند برای گرفتن فکر، واقعیتهای جامعه‌ی فرانسه از فکر آنها آنقدر استفاده نکرده. هر کس نگاه کند، این را خواهد دید. میدانید که خود مونتسکیو اصلاً بیرون فرانسه بود. واقعیتهایی وجود داشت. قبل از اینکه آن انفجار بزرگ سال ۱۷۸۹ اتفاق بیفتد - که خب، انفجار عظیمی بود؛ چقدر ضایعات، چقدر خرابی‌ها به وجود آورد - در زیر پوست جامعه و شهر و کشور اینقدر حوادث اتفاق می‌افتاد که نشان میداد یک چیزی در جریان است. حالا در خصوص آزادی، بحث عقل را مطرح فرمودند. نه، من به شما عرض بکنم؛ در انقلاب کبیر فرانسه ممکن است چهار تا روشنفکر یک جوری حرف میزدند، اما در میدان عمل روی زمین، آنچه که مطرح نبود، مسئله‌ی عقل و عقلانیت و گرایش به عقل بود. نخیر، آنجا فقط مسئله‌ی آزادی بود؛ عمدتاً آزادی از قید سلطنت و حکومت مستبد مسلط از چند قرن پیش؛ حکومت بوربن‌ها که بر همه‌ی ارکان زندگی مردم مسلط بودند. فقط هم دستگاه دربار نبود، بلکه اشراف فرانسه هر کدام یک پادشاهی

بودند. این که شنیدید راجع به باستیل و زندانی‌های باستیل، این مال همان چند صباح که نبود؛ شاید چند قرن گذشته بود و باستیل، همان باستیل بود. یعنی وضع، وضع آشفته‌ای بود. خب، آدمهای صاحب‌فکری مثل ولتر و روسو و مونتسکیو این وضعیت را که میدیدند، استعداد اندیشیدن و فکر داشتند، به یک جایی میرسیدند، یک حرفی میزدند؛ حرفهای آنها هم در واقعیت و در متن عمل در فرانسه اصلاً مورد توجه قرار نگرفت. حالا شما نگاه کنید، نطقهایی که در آن وقت همان بزرگان نطق - میرابو و دیگران - کردند، هیچکدام ناظر به حرفهای مونتسکیو و حرفهای ولتر و اینها نیست؛ همه‌اش ناظر به فساد دستگاه، استبداد دستگاه و اینهاست. واقعیت انقلاب فرانسه این است.

انقلاب کبیر فرانسه به یک معنا یک انقلاب ناکام بود. حداکثر یازده سال یا دوازده سال بعد از انقلاب، امپراتوری پر قدرت ناپلئون به وجود می‌آید؛ یعنی یک پادشاهی مطلق، که پادشاهان قبل از لویی شانزدهم کشته‌شده‌ی در انقلاب هم اینجور که ناپلئون پادشاهی کرده بود، پادشاهی نکرده بودند! ناپلئون میخواست تاجگذاری کند، پاپ را آوردند تا تاج سلطنت را روی سر ناپلئون بگذارند؛ اما ناپلئون اجازه نداد پاپ بگذارد؛ از دست پاپ گرفت، خودش روی سرش گذاشت! حالا اینها در حاشیه و توی پرانتز است. در مقایسه‌ی با انقلاب ما، بد نیست به این نکته توجه شود: در انقلاب ما آن چیزی که نگذاشت چنین حوادث و فجایعی پیش بیاید - لااقل به یک شکلی، ولو مثلاً خفیف‌ترش - وجود امام خمینی بود. آن رهبری‌ای که متبع و متنفذ و مطاع عندالکل بود، او بود که نگذاشت؛ و الا مطمئن باشید که حالا اگر نه آنجور حوادث، حوادثی شبیه آن پیش می‌آمد. در همین ده دوازده سالی که مابین انقلاب تا ظهور ناپلئون و قدرت گرفتن ناپلئون است، سه گروه بر سر کار آمدند؛ که هر گروه، گروه قبلی‌شان را کشتند، نابود کردند و خودشان سر کار آمدند؛ باز گروه بعدی آمد، این گروه را نابود کرد و کشت. مردم هم که در نهایت بلبشو و بدبختی زندگی میکردند. این انقلاب کبیر فرانسه بود، انقلاب اکتبر شوروی هم از جهات زیادی همین جور است - یعنی شبیه انقلاب کبیر فرانسه است - منتها آنجا یک وضع خاصی بود، و عوامل گوناگون دیگری که به یک شکلی مردم را هدایت و کنترل کرد. بد نیست اینها مورد توجه قرار بگیرد. در محافلی که حالا بنده با اینها برخورد دارم - چه محافل تاریخی، چه محافل دانشگاهی اینچینی - متأسفانه نمی‌بینم که به نکات موجود در این انقلابها توجه کنند.

البته میدانید در فرانسه چند انقلاب اتفاق افتاده. این انقلابی که در پایان قرن هجدهم اتفاق افتاد، انقلاب کبیر فرانسه است. بعد از حدود چهل سال، یک انقلاب دیگر؛ بعد از حدود بیست سال بعد از آن، یک انقلاب دیگر به وجود آمد؛ یک انقلاب کمونیستی. اولین انقلاب کمونیستی دنیا در فرانسه اتفاق افتاده، که آنجا کمونها را تشکیل دادند.

بنابراین عوامل رشد این حرکت فکری، اینها بود: در درجه اول، رنسانس بود. طبعاً رنسانس یک حادثه‌ی دفعی نبود، اما حوادث فراوانی در طول دویست سال اول رنسانس پیش آمد، که یکی‌اش مسئله‌ی انقلاب صنعتی بود، یکی‌اش مسئله‌ی انقلاب کبیر فرانسه بود. خود اینها فکر آزادی را مطرح کرد؛ لذا کار کردند. فلاسفه‌ی فراوان متعددی هزاران تحقیق و مقاله و کتاب نوشتند. در همه‌ی کشورهای غربی صدها کتاب مدون در باب آزادی نوشته شد. بعد هم که این فکر به آمریکا منتقل شد، در آنجا هم همین طور کار کردند. بیانات در چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی ۱۳۹۱/۰۸/۲۳

ثبات و استمرار و استقرار نظام جمهوری اسلامی از جمله‌ی مهمترین عواملی بوده است که ملت‌های منطقه و ملت‌های مسلمان را امیدوار کرده و میتوان گفت نقش مؤثری در ایجاد این حرکت عظیم اسلامی منطقه و آزادی و بیداری ایفاء کرده. امروز میخواهم یک مقداری راجع به ثبات و استمرار و استقرار انقلاب مطلبی را عرض کنم؛ یک مقداری آن را باز کنم.

تحولات بزرگی در جامعه رخ میدهد، که نمونه‌ی بارزش انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی است. این تحول را کی به وجود می‌آورد؟ یک نسلی به وجود می‌آورد؛ که البته معلول شرائطی است که برای آن نسل پیش آمده، اما برای نسل قبل و نسل‌های قبل پیش نیامده بود؛ مثل انقلاب اسلامی. یکی از دو حال پیش خواهد آمد: یا این است که وقتی این تحول به وسیله‌ی این نسل به وجود آمد، نسل‌های بعدی این را پی میگیرند، دنبال میکنند، تکمیل میکنند، ادامه میدهند. در این صورت، این یک جریان ماندگاری خواهد شد؛ «و اما ما ینفع الناس فی الأرض» (۱) خواهد شد؛ یعنی جایگزین میشود، مستقر میشود. یا این است که نه، نسل‌های بعد - حالا نسل‌های بعد که میگوئیم، نه لزوماً نسل سنی؛ یعنی کسانی که از آن گروه اول تحویل میگیرند، که ممکن است خودشان هم جزو همان نسل سنی آن گروه اول باشند - تحت تأثیر عوامل گوناگون، کار را دنبال نمیکنند؛ دچار رکود میشوند، دچار انحراف میشوند، دچار زاویه میشوند. در این صورت، آن تحول فوئادش را برای مردم از دست میدهد و خسارتهائی که بالاخره در یک تحول پیش می‌آید، برای مردم میماند و جبران هم نمیشود. کلی مسئله این است.

در تحولاتی که در طول دو سه قرن اخیر، که قرن انقلاب‌های بزرگ است، اتفاق افتاده، هرچه من نگاه کردم - حالا شما مطالعه کنید، شاید مواردی را شما پیدا کنید - موردی را پیدا نکردم که مثل انقلاب اسلامی، تحولی که در دوره‌ی اول پدید آمد، در دوره‌های بعد یا دهه‌های بعد، با همان شکل، با همان هدفها، به سوی همان آرمانها و با همان جهتگیری‌ها ادامه پیدا کند. یا اصلاً ادامه پیدا نکرده، مثل انقلاب شوروی؛ یا ادامه پیدا کرده،

منتها با یک فترتی، با یک فاصله‌ی طولانی زمانی، همراه با مرارتها و محنتها و سختی‌های فراوان، مثل انقلاب کبیر فرانسه، مثل استقلال آمریکا؛ حالا تعبیر کنیم به انقلاب یا هرچه. آن اهداف اولیه در نهایت به یک شکلی تأمین شد، اما با زحمات زیاد و با یک فاصله‌ی طولانی. مثلاً در همین انقلاب کبیر فرانسه، «کبیر» که میگویند، به خاطر این است که بعد از این انقلاب، دو سه تا انقلاب دیگر در طول پنجاه شصت سال در فرانسه اتفاق افتاد؛ منتها آن انقلاب اول، انقلاب مهمتر و مؤثرتری بود که در سال ۱۷۸۹ - برای اینکه یادتان بماند: هزار، بعد هفت، هشت، نه! این، سال انقلاب کبیر فرانسه است - علیه حکومت سلطنتی فرانسه به وقوع پیوست؛ یعنی همین کاری که در ایران انجام گرفت. البته آن خانواده‌ی سلطنتی که آن وقت در فرانسه حکومت میکردند، خیلی ریشه‌دارتر و مقتدرتر بودند از این خانواده‌ی پیزری پهلوی ما! خانواده‌ی بوربن‌ها بودند، چند صد سال بود که اینها بر فرانسه حکومت میکردند، در میانشان پادشاهان بسیار مقتدری از همین سلسله وجود داشتند. این انقلاب در این سالی که گفتم - ۱۷۸۹ میلادی - اتفاق افتاد.

خب، انقلاب، یک انقلاب مردمی به تمام معنا بود؛ یعنی واقعاً مردم حضور داشتند - مثل انقلاب خود ما - رهبران هم رهبران صددرصد مردمی و دارای افکار نو و به دنبال ایجاد یک جامعه‌ی مردمی. البته آنچه که مورد نظرشان بود، ایدئولوژیک نبود، اعتقادی نبود؛ اما میخواستند یک حکومت مردمی داشته باشند، میخواستند یک حکومت مردم‌سالار داشته باشند. خب، این انقلاب در این سال اتفاق افتاد. به فاصله‌ی سه چهار سال، آن گروه اوّلی که انقلاب را انجام داده بودند، به وسیله‌ی گروه تندرو افراطی شدید کنار زده شدند؛ بعضی‌شان اعدام شدند و این گروه افراطی سر کار آمدند. چهار پنج سال این گروه افراطی سر کار بودند؛ بعد بر اثر شدت عملی که با مردم به خرج میدادند، از طرف مردم مورد عکس‌العمل قرار گرفتند و کنار زده شدند. عده‌ای از آنها اعدام شدند و یک گروه سومی سر کار آمدند. یعنی در ظرف حدود یازده، دوازده سال - تا سال ۱۸۰۰ - سه گروه سر کار آمدند که هر کدام آن گروه قبلی خودشان را قلع و قمع و نابود کردند. در همین ده یازده سال اول، شخصیت‌های معروف سیاسی‌ای از گروه‌های انقلابی اعدام شدند. بعد هم این هرج و مرجی که به وجود آمد - در یک کشوری با این خصوصیات، بدیهی است که هرج و مرج به وجود می‌آید - مردم را خسته کرد؛ تا اینکه یک گروه سه نفره تشکیل شد، که ناپلئون جزو این گروه سه نفره بود؛ یک افسر جوانی بود که فتوحاتی هم در مصر کرده بود - که حالا داستانهایش فراوان و مفصل است - عنوانی پیدا کرد و آمد بر این گروه سه نفره حاکم شد و بعد هم پادشاه و امپراتور شد. همین کشوری که با آن همه خسارت، پادشاهی را کنار گذاشته بود و لوئی شانزدهم و زنش را اعدام کرده بود، دوباره تبدیل شد به پادشاهی و روی کار آمدن ناپلئون. البته ناپلئون شخصیت نظامی مقتدر فعالی بود و برای فرانسه هم کارهای بزرگی انجام داد. او کارهای غیر نظامی هم دارد، منتها عمدتاً کارهای او نظامی است. چند تا از کشورهای



اروپائی را به فرانسه ملحق کرد؛ ایتالیا را، اسپانیا را، سوئیس را جزو فرانسه کرد. چند تا کشور اروپائی به وسیله‌ی او فتح شدند و جزو فرانسه شدند؛ که البته بعد از رفتن ناپلئون، یکی یکی از فرانسه جدا شدند؛ یعنی این فتوحات، ناپایدار بود. اما کشوری که با آن همه خسارت انقلاب کرده بود، به حکومت مردمی رسیده بود، به آسانی دوباره تبدیل شد به حکومت پادشاهی. بعد از تبعید و مرگ ناپلئون - یعنی حدود ۱۸۱۵ - تقریباً حدود پنجاه سال حکومت پادشاهی در فرانسه استقرار داشت؛ البته با تحولات بسیار سخت و رقتبار و مرارتبار؛ که شما اگر رمانهای قرن نوزده فرانسه را بخوانید، کاملاً نشانه‌ی این انقلابها و این مرارتهای و این محنتها و این تلخی‌ها برای مردم فرانسه را در این کتابها خواهید دید؛ از جمله کتابهای ویکتور هوگو و بالزاک و دیگران.

البته بعد در سال هزار و هشتصد و شصت و خرده‌ای، مجدداً باز یک انقلاب دیگری به وقوع پیوست و آن پادشاهی که از قوم و خویشهای ناپلئون هم بود - ناپلئون سوم - کنار زده شد و حکومت جمهوری سر کار آمد؛ که حالا جمهوری‌ها هم تغییر پیدا کرد: جمهوری اول، جمهوری دوم، جمهوری سوم، تا رسید به اینجائی که امروز شما کشور فرانسه را ملاحظه میکنید، که یک حکومت مردم‌سالار و دموکراسی است. انقلاب فرانسه با این مرارتهای مواجه بود؛ یعنی در آغاز پیدایش خود این توان و ظرفیت و تمکن را نداشت که خودش را در بین مردم خودش جایگزین کند، مستقر کند و ادامه و استمرار پیدا کند. تقریباً در همه‌ی تحولاتی که در این دوره‌ی طولانی دویست ساله و صد و پنجاه ساله و صد ساله در دنیا اتفاق افتاده، این وجود دارد.

عین همین قضیه در آمریکا اتفاق افتاده. انقلاب آمریکا - یعنی به اصطلاح آزادی آمریکا از دست دولت انگلیس - پنج سال، شش سال قبل از انقلاب فرانسه است؛ یعنی حدود سال ۱۷۸۲. البته آن وقت آمریکا جمعیت چهار پنج میلیونی‌ای بیشتر نداشته. یک حرکتی کردند، یک دولتی تشکیل دادند، شخصیت‌هایی سر کار آمدند - مثل همین شخصیت معروف جورج واشنگتن و دیگران و دیگران - لیکن اینها هم همین طور. بعد از آن حرکت اولیه‌ای که اینها انجام دادند، ملت آمریکا محنتها کشیدند و جنگهای داخلی عجیب و غریبی را پشت سر گذاشتند، که در یکی از جنگهای داخلی - که مهمترین جنگ داخلی بین شمال و جنوب است؛ یعنی در واقع شمال شرقی و جنوب شرقی؛ چون آن وقت غرب آمریکا تازه هنوز در اختیار این کشور و این دولت قرار گرفته بود - در طول چهار سال اقلأً یک میلیون نفر کشته شدند. البته آن وقت آمار هم وجود نداشته؛ آن کسانی که نوشتند و حرف زدند، این را میگویند. تا بالاخره بتدریج بعد از گذشت تقریباً صد سال از استقلال آمریکا، دولت یک استقراری پیدا کرده و توانسته حرکت خودش را در همان بسترهای قبلی ادامه بدهد.

البته ماجرای جنایتهائی که اتفاق افتاده، فاجعه‌هائی که به وسیله‌ی همان حاکمان و اطرافیان و ارتششان اتفاق افتاده، داستان غم‌انگیز طولانی عجیبی است: حمله‌ی به کشورهای همسایه، تعرض به شهروندان اصلی - یعنی سرخپوستها - قلع و قمع قبائل سرخپوست. من تأسف میخورم که جوانهای ما این قضایا را نمیدانند. وقتی انسان بداند که آنچه امروز از تمدن و از پیشرفت و از ثروت در بعضی از این کشورها وجود دارد، محصول چقدر خرابکاری و بدعملی و سنگدلی و بی‌انصافی است، آن وقت نسبت به کاری که باید انجام بگیرد، نسبت به وظیفه‌ای که انسان دارد، یک افق دید دیگری پیدا میکند.

در شوروی هم یک جور دیگر اتفاق افتاد. در شوروی هدفهائی که ترسیم شده بود - که هدفهای آن، عقیدتی و ایدئولوژیک بود - تحقق پیدا نکرد. اصلاً ادعا شده بود که حکومت شوروی یک حکومت مردمی است، حکومت توده‌ای است، سوسیالیست است؛ حکومت توده‌ای مردمی متکی به حرکت مردم و متعهد به نیازهای مردم؛ این از همان سالهای اول نقض شد. بعد از ۱۹۱۷ که سال انقلاب شوروی است، پنج شش سالی که گذشته بود، راه عوض شد؛ مردم از محاسبات دولت به معنای حقیقی کلمه حذف شدند؛ یک حزب کمونیست با چند میلیون عضو حاکم شد و در حزب کمونیست هم حاکم، همان چند نفری بودند که در هر دوره‌ای در رأس بودند. حالا در دوره‌ای مثل دوره‌ی استالین، حاکم یک نفر بیشتر نبود؛ اما در دوره‌های بعد، آن هیئت اصلی حزب کمونیست، همه‌کاره‌ی کشور بودند. چه فشارهائی به مردم وارد آمد، چه محدودیتهائی ایجاد شد، مردم چه محنتی کشیدند. در آن دوره‌ها نوشته‌هائی از درون شوروی درز میکرد، بیرون میرفت؛ بعضی‌هایش هم به فارسی ترجمه میشد، ما هم مطالعه میکردیم. تا قبل از سقوط شوروی، خیلی از این زوایای دشوار و تلخ پنهان بود؛ بعد از سقوط شوروی بود که خیلی چیزها معلوم شد، که چه کارهائی میکردند، چه محدودیتهائی بوده. ادبیاتی که آفریده شد، نشان‌دهنده‌ی سختی زندگی مردم در دوران حکومت شوروی بوده. یعنی انقلاب بکل از اول زاویه پیدا کرد؛ نه اینکه استمرار پیدا نکرد، اصلاً به وعده‌های اولیه عمل نشد.

خب، اینها انقلابهاست. حالا یک شبه‌انقلابهائی هم در منطقه‌ی خاورمیانه و عمدتاً شمال آفریقا و آمریکای لاتین داریم که در واقع انقلاب نبود؛ غالباً کودتا بود. در اواخر دهه‌ی ۵۰ و اوائل دهه‌ی ۶۰ در کشورهای شمال آفریقا - یعنی مصر و لیبی و سودان و تونس - یک حرکت‌های انقلابی با گرایش چپ اتفاق افتاد. همه‌ی این کشورها، کشورهای انقلابی بودند؛ اما جز استثناهای معدودی، همان کسانی که خودشان عوامل انقلاب بودند، از انقلاب منحرف شدند. انقلابها، انقلابهای چپ بود، ضد آمریکائی بود، ضد انگلیسی یا ضد فرانسوی بود؛ مردم را اینجوری توی میدان آورده بودند؛ اما همان کسانی که خودشان در رأس این انقلابها قرار داشتند، عملاً منحرف شدند و به سمت همان نیروهای استعمارگر غلتیدند! یکی‌اش همین بورقیه‌ی تونس بود. خب، بورقیه رهبر انقلاب تونس بود؛ اصلاً انقلاب تونس را او به وجود آورده بود؛ اما خودش تبدیل شد به یک

عنصر دست‌نشانده‌ی غرب و فرانسه؛ رفت در آن جهت، که بعد هم بن‌علی بود که دنبال او آمد. یا در مصر، انورسادات جزو یاران جمال عبدالناصر بود؛ جزو کسانی بود که کودتا یا به قول خودشان انقلاب افسران آزاد را به وجود آورده بودند؛ اصلاً حرکت افسران آزاد در زمان جمال عبدالناصر، با شعار «نجات فلسطین» بود؛ اما کارشان به آنجا رسید که با غاصب فلسطین آشتی کردند، علیه مردم فلسطین توطئه کردند، و در این اواخر کار به جایی رسید که حتی با صهیونیستها همکاری کردند برای محاصره‌ی فلسطین، برای محاصره‌ی غزه، برای نابودی مردم فلسطین! یعنی صد و هشتاد درجه جهت آن حرکت اولیه عوض شد.

یا در سودان. به نظرم شماها یادتان نیست از تُمیری. ما از روی کار آمدن تُمیری هم یادمان هست. تُمیری یک افسر انقلابی بود که در واقع سودان را از دست غرب نجات داد؛ اما همین تُمیری بتدریج رفت به سمت غرب، تبدیل شد به یک عامل غرب؛ که این انقلابیون بعدی که امروز در سودان سر کار هستند، علیه او قیام کردند و کشور را از دست او بیرون آوردند. جعفر تُمیری از یک عنصر ضد غربی که علیه حکومت غربی کودتا میکند، بتدریج تبدیل میشود به یک عنصر غربی مستخدم غرب و کارگزار غرب و مزدور غرب! بقیه هم همین جورند.

من یادم هست که در سالهای دهه‌ی ۴۰ شمسی در مشهد، ما رادیوی صوت‌العرب مصر را - که زمان عبدالناصر بود - می‌گرفتیم و میشنیدیم. جمال عبدالناصر به لیبی رفته بود و به اتفاق همین قذافی - که آن وقت یک جوان بیست و هشت نُه ساله‌ای بود که کودتا کرده بود - و همان جعفر تُمیری، هر سه در رادیوی صوت‌العرب مصر سخنرانی میکردند. آنها با همدیگر اجتماع داشتند و حرفهای انقلابی و تند میزدند. همین قذافی شعارهایی میداد که ما آن وقت به هیجان می‌آمدیم. ماها غالباً در عین مبارزه بودیم. گرفتن این رادیو هم خلاف قانون بود. ما با بعضی از رفقا - که یکی مان رادیو داشت - شب میرفتیم در یک خانه‌ای می‌نشستیم و رادیوی صوت‌العرب را گوش میکردیم.

حرکتهای اینجوری بوده. یعنی انقلابها بر اثر عوامل گوناگون، یا از همان اول منحرف شدند، یا بعد از اندکی منحرف شدند. گاهی این انحراف، ده‌ها سال هم طول کشیده. در کشوری مثل فرانسه، این انحراف هفتاد و چند سال به طول انجامید، تا اینکه توانست بتدریج پاره‌ای از اهداف را - آن هم نه همه‌ی اهداف را - تحقق ببخشد.

انقلاب اسلامی یک استثناء است. انقلاب اسلامی حرکتی بود که با اهداف مشخصی - ولو آن اهداف که مشخص هم بود، در یک جاهائی کلی بود؛ بتدریج خرد شد، روشن شد، مصادیقش معلوم شد؛ اما اهداف، اهداف روشنی بود - به وجود آمد. هدف اسلام‌خواهی، هدف استکبارستیزی، هدف حفظ استقلال کشور،

هدف کرامت‌بخشی به انسان، هدف دفاع از مظلوم، هدف پیشرفت و اعتلای علمی و فنی و اقتصادی کشور؛ اینها اهداف انقلاب بوده. انسان وقتی در فرمایشات امام (رضوان الله علیه) و در اسناد اصلی انقلاب اینها را نگاه میکند، می‌بیند که همه‌ی اینها در متون اسلامی هم ریشه دارد. مردمی بودن، متکی به ایمان مردم، عقاید مردم و انگیزه‌های مردمی و عواطف مردمی، جزو پایه‌های اصلی انقلاب است. این خط ادامه پیدا کرده؛ این خط انحراف پیدا نکرده، این خط زاویه نخورده. امروز سی و دو سال از انقلاب می‌گذرد؛ این خیلی حادثه‌ی مهمی است.

این ثبات انقلاب و استقرار انقلاب که ما می‌گوئیم، یعنی این. ما یک حرفی را زده‌ایم: «انّ الذّین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا» (۲) ملت ایران «ربّنا الله» را گفت، پایش ایستاد. این ایستادن پای این سخن، از نسلی به نسل دیگر منتقل شد. امروز شما جوانهایی که این بیانات پرنشاط و شاداب و صادقانه و پرتپش را اینجا مطرح کردید، احتمالاً هیچکدامتان در آغاز انقلاب در این دنیا نبودید، دوره‌ی انقلاب را ندیدید، دوره‌ی جنگ را ندیدید، زمان امام را درک نکردید؛ اما خط، همان خط است؛ راه، همان راه است؛ هدف، همان هدفهاست؛ مطالبی که گفته میشود، درست همان مطالبی است که آن روز اگر میخواستیم بگوئیم، میگفتیم. من هفته‌ای یک بار دانشگاه تهران می‌آمدم و آنجا با دانشجویها جلسه داشتیم و نماز میخواندیم؛ بعد از نماز هم پاسخ به سؤالات و سخنرانی بود که مدتها ادامه داشت. همان حرفهایی که آن وقت ما آنجا میگفتیم و دانشجویها میگفتند، همان حرفهاست؛ البته امروز پخته‌تر است، سنجیده‌تر است، کارشناسانه‌تر است. احساسات به همان اندازه وجود دارد، اما در مطالبی که امروز توی محیط دانشجویی گفته میشود، عقلانیت، بیشتر از آن زمان است؛ این خیلی بارزش است.

خب، این تا حالا تحقق پیدا کرده؛ از حالا به بعد چی؟ آنچه که من می‌خواهم بگویم، همین یک جمله است: از حالا به بعد تکلیف نسل جوان کنونی و عمدتاً دانشجویی همین است که این خط را در همان جهتگیری، به سوی تکامل بیشتر ادامه بدهد و پیش برود. این مشخص میکند که در محیط دانشجویی تکلیف ما چیست. کار مال شماست. این نسلی که ماها در آن حضور داشتیم و فعال بودیم و نیروی جوانی داشتیم و جوانی مان را مصرف کردیم، رو به اضمحلال است؛ مثل همه‌ی چیزهای عالم، رو به فنا و زوال است. نسلی که امروز این حقیقت را تحویل می‌گیرد، شما هستید؛ جوانهای امروز، دانشجویهای امروز هستند. در آینده مسئولیتهای کشور با شماست. طراحان کشور، تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان، شماها خواهید بود. میتوانید همین راه را ادامه بدهید، آن را به تکامل برسانید، از ظرفیتهای استفاده نشده استفاده کنید، خلاًها را پر کنید و همین چیزهایی را که هی شما می‌گوئید این اشکال هست، این اشکال هست، این اشکال هست، انتقاد، انتقاد، انتقاد - که درست هم هست - برطرف کنید؛ میتوانید هم این کار را نکنید. نسل جوان امروز میتواند تصمیم بگیرد بر

بی‌عملی. البته چنین تصمیمی نخواهد گرفت؛ من شک ندارم. نسل جوان به خاطر ریشه‌ی دینی این حرکت و پایه‌ی مستحکم اعتقادی این حرکت، این راه را ادامه خواهد داد. برای اولین بار در تاریخ انقلابهای گوناگون در دنیا، انقلابی به وجود آمده است و خودش را به دنیا عرضه خواهد کرد و حرف اول و اصول و ارزشهای اولیه‌ی خودش را با همه‌ی وجود، بدون انقطاع استمرار بخشیده و ان‌شاءالله آن را به هدفهای نهائی خودش میرساند. بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان ۱۳۹۰/۰۵/۱۹

در همین انقلاب کبیر فرانسه، «کبیر» که می‌گویند، به خاطر این است که بعد از این انقلاب، دو سه تا انقلاب دیگر در طول پنجاه شصت سال در فرانسه اتفاق افتاد؛ منتها آن انقلاب اول، انقلاب مهمتر و مؤثرتری بود که در سال ۱۷۸۹ - برای اینکه یادتان بماند: هزار، بعد هفت، هشت، نه! این، سال انقلاب کبیر فرانسه است - علیه حکومت سلطنتی فرانسه به وقوع پیوست؛ یعنی همین کاری که در ایران انجام گرفت. البته آن خانواده‌ی سلطنتی که آن وقت در فرانسه حکومت میکردند، خیلی ریشه‌دارتر و مقتدرتر بودند از این خانواده‌ی پیژری پهلوی ما! خانواده‌ی بوربن‌ها بودند، چند صد سال بود که اینها بر فرانسه حکومت میکردند، در میانشان پادشاهان بسیار مقتدري از همین سلسله وجود داشتند. این انقلاب در این سالی که گفتم - ۱۷۸۹ میلادی - اتفاق افتاد.

خب، انقلاب، یک انقلاب مردمی به تمام معنا بود؛ یعنی واقعاً مردم حضور داشتند - مثل انقلاب خود ما - رهبران هم رهبران صددرصد مردمی و دارای افکار نو و به دنبال ایجاد یک جامعه‌ی مردمی. البته آنچه که مورد نظرشان بود، ایدئولوژیک نبود، اعتقادی نبود؛ اما میخواستند یک حکومت مردمی داشته باشند، میخواستند یک حکومت مردم‌سالار داشته باشند. خب، این انقلاب در این سال اتفاق افتاد. به فاصله‌ی سه چهار سال، آن گروه اولی که انقلاب را انجام داده بودند، به وسیله‌ی گروه تندرو افراطی شدید کنار زده شدند؛ بعضی‌شان اعدام شدند و این گروه افراطی سر کار آمدند. چهار پنج سال این گروه افراطی سر کار بودند؛ بعد بر اثر شدت عملی که با مردم به خرج میدادند، از طرف مردم مورد عکس‌العمل قرار گرفتند و کنار زده شدند. عده‌ای از آنها اعدام شدند و یک گروه سومی سر کار آمدند. یعنی در ظرف حدود یازده، دوازده سال - تا سال ۱۸۰۰ - سه گروه سر کار آمدند که هر کدام آن گروه قبلی خودشان را قلع و قمع و نابود کردند. در همین ده یازده سال اول، شخصیت‌های معروف سیاسی‌ای از گروه‌های انقلابی اعدام شدند. بعد هم این هرج و مرجی که به وجود آمد - در یک کشوری با این خصوصیات، بدیهی است که هرج و مرج به وجود می‌آید - مردم را خسته کرد؛ تا اینکه یک گروه سه نفره تشکیل شد، که ناپلئون جزو این گروه سه نفره بود؛ یک

افسر جوانی بود که فتوحاتی هم در مصر کرده بود - که حالا داستانهایش فراوان و مفصل است - عنوانی پیدا کرد و آمد بر این گروه سه نفره حاکم شد و بعد هم پادشاه و امپراتور شد. همین کشوری که با آن همه خسارت، پادشاهی را کنار گذاشته بود و لوئی شانزدهم و زنش را اعدام کرده بود، دوباره تبدیل شد به پادشاهی و روی کار آمدن ناپلئون. البته ناپلئون شخصیت نظامی مقتدرِ فعالی بود و برای فرانسه هم کارهای بزرگی انجام داد. او کارهای غیر نظامی هم دارد، منتها عمدتاً کارهای او نظامی است. چند تا از کشورهای اروپائی را به فرانسه ملحق کرد؛ ایتالیا را، اسپانیا را، سوئیس را جزو فرانسه کرد. چند تا کشور اروپائی به وسیله‌ی او فتح شدند و جزو فرانسه شدند؛ که البته بعد از رفتن ناپلئون، یکی یکی از فرانسه جدا شدند؛ یعنی این فتوحات، ناپایدار بود. اما کشوری که با آن همه خسارت انقلاب کرده بود، به حکومت مردمی رسیده بود، به آسانی دوباره تبدیل شد به حکومت پادشاهی. بعد از تبعید و مرگ ناپلئون - یعنی حدود ۱۸۱۵ - تقریباً حدود پنجاه سال حکومت پادشاهی در فرانسه استقرار داشت؛ البته با تحولات بسیار سخت و رقتبار و مرارتبار؛ که شما اگر رمانهای قرن نوزده فرانسه را بخوانید، کاملاً نشانه‌ی این انقلابها و این مرارتهای این محنتها و این تلخی‌ها برای مردم فرانسه را در این کتابها خواهید دید؛ از جمله کتابهای ویکتور هوگو و بالزاک و دیگران.

البته بعد در سال هزار و هشتصد و شصت و خرده‌ای، مجدداً باز یک انقلاب دیگری به وقوع پیوست و آن پادشاهی که از قوم و خویشهای ناپلئون هم بود - ناپلئون سوم - کنار زده شد و حکومت جمهوری سر کار آمد؛ که حالا جمهوری‌ها هم تغییر پیدا کرد: جمهوری اول، جمهوری دوم، جمهوری سوم، تا رسید به اینجائی که امروز شما کشور فرانسه را ملاحظه میکنید، که یک حکومت مردم‌سالار و دموکراسی است. انقلاب فرانسه با این مرارتهای مواجه بود؛ یعنی در آغاز پیدایش خود این توان و ظرفیت و تمکن را نداشت که خودش را در بین مردم خودش جایگزین کند، مستقر کند و ادامه و استمرار پیدا کند. تقریباً در همه‌ی تحولاتی که در این دوره‌ی طولانی دویست ساله و صد و پنجاه ساله و صد ساله در دنیا اتفاق افتاده، این وجود دارد. بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان ۱۳۹۰/۰۵/۱۹

امروز دنیای اسلام در یک مقطع تاریخی قرار دارد؛ ما این مقطع را باید بشناسیم، ما از این مقطع نباید غفلت کنیم. در این سی سال گذشته - بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران - هرگز چنین وضعی در دنیای اسلام پیش نیامده است. اینکه میگوئیم یک مقطع است، معنایش این نیست که در طول این سی سال دنیای اسلام آرام بوده، ساکت بوده، بی تفاوت بوده؛ نه. من اعتقاد این است و واقعیت قطعاً همین است؛ در طول سالهای

متممادی، حرکت بزرگان، حرکت مصلحان، خون فداکاران، تعلیمات اصحاب فکر، و در نهایت انقلاب اسلامی ایران، در دنیای اسلام تأثیر گذاشته است؛ دلها را منقلب کرده، جهتها را نشان داده و بتدریج انگیزه‌ها متراکم شده و در یک فرصتی حالا این انگیزه‌ها دارد بروز میکند. این مقطع، مقطع مهمی است؛ هم میتواند به حل مشکلات دنیای اسلام منتهی شود، و هم اگر این مقطع را درست نشناسیم و از آن بهره‌ی صحیح را نبریم، ممکن است مشکلات دیگری را برای ما خلق کند.

آنچه اتفاق افتاده، حرکت میلیونی مردم در صحنه است؛ این بی‌نظیر است. در جمهوری اسلامی این حرکت بود که توانست ایران را نجات دهد. اگر به جای میلیونها مردم، احزاب و گروه‌ها و شخصیتها و اینها وارد میدان میشدند، این تأثیر اتفاق نمی‌افتاد. اثری در حضور میلیونی مردم هست که در هیچ چیز دیگر آن اثر نیست. البته حضور میلیونی مردم جز با ایمان قلبی امکان‌پذیر نیست. اولاً بیایند، ثانیاً تا حصول نتیجه در صحنه بمانند، ثالثاً آن نتیجه را حفظ کنند؛ اینها ایمان اسلامی، ایمان مذهبی لازم دارد.

اینجا از انقلاب کبیر فرانسه اسم آورده شد. انقلاب کبیر فرانسه یک حرکت مردمی بود و به پیروزی رسید؛ اما آن پیروزی محفوظ نماند. در سال ۱۷۸۹ انقلاب کبیر فرانسه اتفاق افتاده؛ در سال ۱۸۰۰ - یعنی یازده سال بعد - حکومت سلطنت بار دیگر در فرانسه به وجود آمده؛ یعنی ناپلئون سر کار آمد؛ کآن لم یکن شیئاً مذکوراً! بعد هم ناپلئون مُرد و همان خاندانی که با انقلاب کبیر فرانسه رفته بودند، دوباره سر کار آمدند؛ یعنی بوربن‌ها. و سالها طول کشید، تا سال ۱۸۶۰، و سلسله‌ی سلاطین در فرانسه همین طور دست‌به‌دست شدند. پس انقلاب به وسیله‌ی مردم پیروز شد، اما مردم نتوانستند انقلاب را نگه دارند؛ این خیلی مطلب مهمی است. ما توانستیم انقلابمان را نگه داریم، به برکت ایمان، به برکت اسلام، به برکت دمیدن پی‌درپی روح قرآن در کالبد این مردم و در دل‌های این مردم. این است که میتواند بقاء حرکتها را و تداوم آنها را و پیروزی آنها را تضمین کند؛ این باید اتفاق بیفتد. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۸۹/۱۲/۰۱

شما ببینید با وجود این موانع [درونی و بیرونی در مقابل اهداف انقلاب اسلامی]، حالا بیایید ارزیابی کنید ببینید حرکت انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی به سمت آن هدفها چطور بوده من اگر بخواهم ارزیابی کنم، عملکرد را بسیار خوب میدانم. جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی عملکردش یک عملکرد با نمره‌ی بسیار خوب است. در مقابل این همه مشکلات مگر طاقت می‌آورند؟ در دوره‌ی ما حوادث جابه‌جایی قدرت در آفریقا و در آسیا و در خیلی جاها انجام گرفته بود؛ هیچکدام طاقت نیاوردند. در دوران قبل از ما هم انقلابهای

بزرگ دنیا - مثل انقلاب کبیر فرانسه، مثل انقلاب اکتبر شوروی - در مقابل این حوادث گوناگون هیچکدام طاقت نیاوردند، یعنی از همان اول منحرف شدند.

خصلت مردمی بودن، خصلت اسلامی بودن، خصلت آرمانگرا بودن، اینی که جوان انقلابی امروز بعد از سی سال اینجا می‌ایستد، آرمانهای انقلاب را به عنوان آرزوها و مطالبات خودش در میان میگذارد و با صدای بلند مطرح میکند، این خیلی توفیق بزرگی است برای انقلاب. هرگز در انقلابهای دیگر اینطور نبود. شما نگاه کنید آثار ادبی قرن نوزدهم فرانسه را که در آخر قرن هیجدهم انقلاب کبیر فرانسه انجام گرفته. در اوائل قرن نوزدهم ناپلئون سر کار آمده، آن وقت شما آثار ادبی اواسط قرن یعنی مثلاً ۱۸۳۰، ۱۸۴۰ را که زیاد هم هست؛ هم شعر، هم رمان، نگاه کنید، خواهید دید که آنها بعد از سی سال از پیروزی انقلابشان در چه وضعی بودند؛ یک استبداد مطلق، یک فساد مطلق، یک تبعیض طبقاتی بسیار وحشت‌انگیز آن وقت وجود داشته؛ با اینکه آنجا هم شعار عدالت بود، شعار مساوات بود، شعار نفی استبداد بود. این توفیق انقلاب اسلامی یک توفیق بی نظیری است. بدتر از او انقلاب اکتبر شوروی. در زمان ما هم که این اتفاقاتی که افتاد - اسمش البته انقلاب بود؛ اما غالباً کودتا بود یا اینکه گروه مسلحی آمدند سر کار؛ مثل کوبا و جاهای دیگر - غالب اینها همان حالتی را که عرض کردم، داشتند؛ یعنی طاقت نیاوردند و نتوانستند در مقابل این موانع بایستند. بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های شیراز ۱۳۸۷/۰۲/۱۴

انقلاب یک جریان است، همه جا همین جور است؛ یک جریان است، یک حادثه نیست، لکن این جریان در بسیاری از جاها در وسط راه متوقف می‌شود. به تاریخ انقلاب‌های گوناگون، انقلاب‌های بزرگ نگاه کنید؛ وسط راه متوقف می‌شوند. یک عده‌ای به یک پیروزی می‌رسند، دل خوش می‌کنند، از مردم فراموش می‌کنند، مردم یواش یواش صحنه را رها می‌کنند؛ تمام می‌شود.

انقلاب کبیر فرانسه که در قرن هیجدهم - اواخر قرن هیجدهم - شروع شد، در اوائل و اول قرن نوزدهم زایل شده بود، از بین رفته بود، چیزی ازش باقی نمانده بود. علیه سلطنت دیکتاتوری قیام کردند، سلطنت را زائل کردند، بعد از حدود پانزده سال، یک پادشاه مقتدر مستبد دیگری به نام ناپلئون بناپارت آمد سر کار. دهها سال این‌ها گرفتار بودند، بعد یواش یواش، بتدریج توانستند یک‌جوری خودشان را از بخشی از آن مسائل کنار بکشند.



انقلابها نمی‌مانند؛ نیمه‌کاره رها می‌شوند؛ چون ایمان نیست؛ چون آن عروه‌ی وثقی نیست. این انقلاب در بین مردم ما ماند و روز به روز شاداب‌تر شد و کارائی خودش را روز به روز بیشتر نشان داد. بیانات در دیدار مردم تبریز ۱۳۸۶/۱۱/۲۸

من به شما عرض کنم، این [انقلاب اسلامی] نخستین انقلاب بزرگ تاریخ انقلاب‌های دنیا در طول قرنهای اخیر است که توانسته خط مستقیم و جهت‌گیری خود را در یک چنین مدت طولانی حفظ کند؛ این سابقه ندارد. در آخر قرن هجدهم، هنوز پانزده سال از انقلاب فرانسه نگذشته بود که این انقلاب علیه استبداد، تبدیل شد به یک استبداد بسیار سهمگین در خود کشور فرانسه! ملت فرانسه در انقلابی که به اسم «انقلاب کبیر فرانسه» معروف است، علیه استبداد به‌پاخاسته بود؛ مسأله‌ی آن‌ها مبارزه‌ی با سلطنت و رژیم پادشاهی بود؛ اما هنوز پانزده سال نگذشته بود که پادشاهی بسیار مستبدتر و فراگیرتر و قوی‌پنجه‌تر از پادشاهی سلسله‌ی بوربن‌ها- که آن‌ها را برانداخته بودند- روی کار آمد و یک امپراطوری با استبداد کامل تشکیل شد. بعد از آن هم نیم قرن یا بیش از نیم قرن، کشور فرانسه در حال تلاطم دائمی بود؛ این از دست آن می‌ریود، آن به صورت این پنجه می‌زد؛ سلسله‌ها و پادشاهان متخالف روی کار می‌آمدند و این ملت را دچار وحشت و اضطراب و زیان دائمی می‌کردند. این انقلابی است که در دنیا معروف به انقلاب کبیر فرانسه است.

انقلاب شوروی خیلی زودتر از پانزده سال دچار انحراف شد. انقلابی که به کمک توده‌ی مردم روی کار آمده بود، تبدیل شد به دیکتاتوری استالینی که سالهای متمادی ادامه داشت و بعد به اعقاب استالین به ارث رسید. مردم در آن کشور بزرگ، حتی کمترین اختیاری برای بخش مهمی از زندگی شخصی خودشان نداشتند؛ چه برسد در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و حکومتی و مملکتی. سرنوشت انقلاب‌های دنیا این است. خرده انقلاب‌هایی هم که در دنیا اتفاق افتاده‌اند، هرکدام سرنوشتی شبیه همین‌ها داشتند؛ که اگر کسی اهل تاریخ باشد و نگاه کند، شگفتی‌های فراوانی خواهد دید.

اولین انقلابی که با مردم شروع کرد، با مردم ادامه داد، حرف خود را عوض نکرد، راه خود را تغییر نداد و اهداف خود را کم و زیاد نکرد، انقلاب اسلامی ایران است. این انقلاب به نام خدا و برای مردم و برای عدالت و استقلال و آزادی آغاز شد و این راه را همچنان ادامه داده است. هنوز شعارها همین‌هاست و به توفیق الهی این شعارها همچنان خواهد بود. بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی ارتش ۱۳۸۳/۱۱/۱۹

یکی از چیزهایی که انسان از رسانه توقع دارد این است که از حوادث گذشته برای توضیح تهدیدهای آینده و حوادث در شرف تکوین استفاده کند و مردم را نسبت به آنها حساس نماید. قضایای جوامع انسانی و جهانی حقیقتاً مشابهند؛ چون با همهی تغییراتی که در وضع زندگی انسانها به وجود می‌آید، عوامل تأثیرگذار حقیقی در زندگی انسانها همیشه چیزهای معینی است. «سنت‌الله» که در قرآن می‌بینید، همین است. «و لن تجد لسنة‌الله تبديلاً و لن تجد لسنة‌الله تحويلاً» همینهاست؛ یعنی سنتهایی وجود دارد و تبدیلهای و تحویلهایی به وجود می‌آید. مثلاً امروز قضایای مشروطه برای ما کاملاً قابل درس‌گیری و درس‌آموزی است. چون بنده در برهه‌ای از سالهای زندگی‌ام با مسائل و قضایای مشروطه خیلی انس داشته‌ام و کتابها و گزارشهای متعدد را نگاه می‌کردم، امروز که نگاه می‌کنم، می‌بینم این قضایا و حوادث خیلی به هم نزدیک است. همچنین عوامل در انقلابهای گوناگون دنیا؛ مثلاً انقلاب کبیر فرانسه یا انقلابهای دیگر، مشابه است. عوامل مشابه است و نتایج مشابهی را هم می‌دهد. مثلاً در انقلاب کبیر فرانسه عامل مخرب وجود داشته که ما جلو این عامل مخرب را در این جا گرفتیم و نگذاشتیم، می‌بینیم آن نتایج مترتب نشد، یا عاملی وجود داشته که آن جا تخریب ایجاد کرده، ما این جا جلو آن را نگرفتیم، می‌بینیم عیناً همان تأثیر و همان زیان را در این جا هم به طور مشابه داشته است.

از خیلی از قضایای گذشته - چه در طول تاریخ و چه در عرض زمان - می‌توان قضایای آینده را حدس زد. در دنیا یک حادثه پیش می‌آید، مثلاً الآن در ونزوئلا اشکال عمده‌ی این آقا که در آنجاست، این است که تسلیم آمریکاییها نیست. او رفیق و مرید «فیدل کاسترو» است. به آن معنا چپ هم نیست؛ مانند دیگر بخشهای دنیا حکومت می‌کند و فقط تسلیم آمریکاییها نیست. برایش چقدر مشکل درست کردند. مشکل را از چه راه درست کردند؟ از راه حضور مؤثر سرمایه‌های آمریکایی و شبه آمریکایی در کشور ونزوئلا. یعنی حضور مؤثر سرمایه‌ها در جاهای مؤثر ضربه زد و این خیلی درس‌آموز است. آقای «ماهاتیر محمد» بعد از آن واقعه‌ی اقتصادی شرق آسیای چند سال پیش، اینجا آمده بود و به بنده گفت: «ما در یک شب به مردمی گدا تبدیل شدیم!» البته کمی مبالغه می‌کرد؛ اما واقعیت قضیه این بود. علت این بود که دست بیگانه بر پول و بر مراکز اصلی پول آنها مسلط بود. بیگانگان یک وقت مصلحت دانستند و در ظرف چند ساعت کل موازنه و تعادل پولی آن کشور و اندونزی و کشورهای دیگر را به هم زدند. در واقع به یک معنا بخشی از آن منطقه را نابود کردند. خوب؛ این در زمان خود ما برای ما عبرت‌آموز و درس‌آموز است. بیانات در دیدار مسئولان سازمان

صدا و سیما ۱۳۸۱/۱۱/۱۵

کسانی که تاریخ انقلاب‌های دنیا را خوانده‌اند، می‌دانند که انقلابها در کشورهایی که انقلاب‌های بزرگ در آنها به وجود آمد، چه فجایعی ایجاد کرد. همه‌ی آن انقلابها یا بیشترین و مهم‌ترین آنها هم به دیکتاتوری‌های سیاه منتهی شدند. انقلاب فرانسه در دو قرن قبل، انقلاب روسیه‌ی شوروی در یک قرن قبل و انقلاب‌هایی که به شکل کودتا و امثال آن به وجود آمدند، حقوق مردم را پایمال کردند، دموکراسی‌ها را متوقف کرده و آرای مردم را به کلی نادیده گرفتند. انقلاب اسلامی توانست آزادی را به این ملت بدهد و در کمترین فاصله - که موجب حیرت دنیا شد - همین مردم را که قرن‌ها معنای رأی دادن و معنای دخالت کردن در امور کشور را نتوانسته بودند به طور ملموس بچشند، پای صندوق‌های رأی بیاورد و آنها را با همان شیوه‌ای که دنیای مدرن آن را معتبر می‌داند و نمی‌تواند کمترین خدشه‌ای در آن وارد کند، در امور کشور دخیل نماید. این همه انتخابات در این کشور اتفاق افتاده است، مردم بدون هیچ ضایعه‌ای شرکت و دخالت کرده‌اند. این هنر بزرگ نظام اسلامی بود. در کشورهای به اصطلاح دموکراتیک هم گاهی در انتخابات حوادث خونین و تلخ به وجود می‌آید. ملت ما با کمال متانت در انتخابات گوناگون شرکت کرد. بیانات در دیدار مردم قم ۱۳۸۱/۱۰/۱۹

یکی از حرفهایی که امروز محور جنگ روانی دشمن است - که لازم است آن را بگویم - این است که می‌گویند نسل سوم انقلاب از ایده‌های انقلاب جدا شده است! بعد به دنبالش یک فلسفه هم می‌گذارند - مثل همه فلسفه‌های قلابی و دروغین و جعلی که فقط برای توجیه یک حرف دروغ و غلط درست می‌کنند - تا کسی جرأت نکند بگوید این حرف غلط است. می‌گویند این حرف متکی به یک فلسفه است! آن فلسفه چیست؟ آن فلسفه این است که همواره در همه‌ی انقلابها، نسل سوم از آن انقلاب رو برگردانده‌اند! حرف دروغ، حرف غلط، حرف چرند! کدام انقلابها را می‌گویید؟ در سال ۱۷۸۹ در فرانسه انقلاب شده؛ اما نه نسل سوم، نه نسل دوم، بلکه همان نسل اول از انقلاب برگشتند! بعد از چهار، پنج سال، یک حرکت علیه انقلابیون اول به وجود آوردند و سه، چهار سال قدرت را قبضه کردند؛ باز بعد از چهار، پنج سال علیه آنها فعالیت شد. به سال ۱۸۰۲ که رسید، چنان ماهیت این انقلاب دگرگون شده بود که کسی مثل ناپلئون توانست بیاید و تاج پادشاهی را روی سرش بگذارد! یعنی کشوری که علیه سلطنت مبارزه کرده بود و لویی شانزدهم را زیر گیوتین گذاشته بود، بعد از ده، دوازده سال وضعیتش به گونه‌ای شد که ناپلئون بناپارت آمد و تاج شاهی را بر سرش گذاشت و خودش را امپراتور نامید و سالها هم در آن کشور حکومت کرد؛ بعد هم تا نزدیک به هشتاد، نود سال رژیمهای سلطنتی - البته سلطنتهای گوناگون و سلسله‌های مختلف - در فرانسه پابرجا بود، که دائماً در حال جنگ و ابتذال و فساد بودند! آن انقلاب به نسل سوم که هیچ، به نسل دوم هم نرسید؛ چون پایه‌های انقلاب، پایه‌های سستی بود. امروز بعد از گذشت دو قرن، بعضی کسان در جمهوری اسلامی خجالت

نمی‌کشند؛ می‌آیند ایده‌هایی که در زمان خودش یک انقلاب را نتوانسته بود به سامان برساند، با تیتراژ درشت به انقلابیون ایران تقدیم می‌کنند؛ انقلابیونی که توانسته‌اند عظیم‌ترین انقلاب را با پایه‌های مستحکم به وجود آورند و سالهای متمادی آن را در مقابل توفانها حفظ کنند.

انقلاب اکتبر شوروی هم به نسل سوم نرسید. هنوز شش، هفت سال از پیروزی انقلاب نگذشته بود که استالینسم بر سر کار آمد. استالینی بر سر کار آمد که امروز در دنیا هر کس را بخواهند به گردن کلفتی و زورگویی و ظلم و بی‌ملاحظگی و دوری از انسانیت متهم کنند، به استالین تشبیه می‌کنند! درست هم هست؛ استالین واقعاً مظهر این صفات بد بود. حکومت به اصطلاح کارگری، که برای طبقات ضعیف تشکیل شده بود، به حکومت استبداد مطلق فردی تبدیل شد! استالین حتی به حزب کمونیست هم که در نظام شوروی همه‌کاره بود، اجازه نمی‌داد که در زمینه‌هایی تصمیم‌گیری کند. با آن وضعیت خشن و عظیم، استالین یک حکومت مطلقه سی و چند ساله را ادامه داد؛ هیچ کس هم جرأت نداشت اعتراض کند. شاید شما ماجرای آن تبعیدهای عجیب را شنیده باشید. اولین کتابی که بعد از فروپاشی حکومت شوروی در تشریح اوضاع اختناق‌آمیز دوران اتحاد جماهیر شوروی منتشر شد، یک رمان است - که الان اسمش یادمان نیست - دو جلدش به فارسی ترجمه شده که من آن را خوانده‌ام؛ بسیار هم قشنگ نوشته و اوضاع آن زمان را تشریح کرده است. این تازه مربوط به اوضاع بعد از استالین است که وضعیت کاملاً فرق کرد، اما روش آن استبداد باقی ماند. بنابراین مسأله نسل دوم و سوم و این حرفها نبود؛ همان اوایل کار، همه چیز از دست رفته بود.

این کدام فلسفه است، با کدام انقلاب تطبیق شده و در کجا تجربه شده که نسلهای سوم انقلاب، از انقلاب برمی‌گردند؟ نخیر، این بسته به این است که ایده آن انقلاب چه باشد. اگر ایده‌های یک انقلاب بتواند نسل دوم و سوم و دهم را به خاطر اصالت و صحت خود قانع کند، آن انقلاب عمر ابدی خواهد داشت. ایده‌های انقلاب اسلامی، ایده‌هایی هستند که عمر ابد دارند. عدالتخواهی هیچ وقت کهنه نمی‌شود؛ آزادی‌خواهی و استقلال‌خواهی هیچ وقت کهنه نمی‌شود؛ مبارزه با دخالت بیگانگان هیچ وقت کهنه نمی‌شود. اینها ایده‌هایی است که همیشه برای نسلها جاذبه دارد. تئوریسینهایشان نشستند بافتند، ساده‌لوحان هم در این جا باور کردند؛ گفتند نسل سوم انقلاب ایده‌ها را پس می‌زند و چون جاذبه‌ی انقلاب کم می‌شود، ما می‌توانیم برویم انقلاب را از دست انقلابیون خارج کنیم و به دست خودمان بگیریم! «خودمان» یعنی چه کسانی؟ یعنی کسانی که قبل از انقلاب، سالها بر این کشور مسلط بودند! من می‌گویم این فکر، بسیار ساده‌لوحانه و ابلهانه است. مطمئن باشند همان شور و هیجان و ایمان و عواطفی که در نسل جوان آن روز وجود داشت و توانست آن کار را بکند، در این نسل جوان هم موجود است. بدانند هر سنگی به سمت انقلاب پرتاب کنند، کمانه می‌کند و به سر و روی خودشان برمی‌گردد. انقلاب کهنه نمی‌شود و آتش انقلاب آن‌گاه که با انبار پنبه پوسیده آنها درگیر

شود، باز هم تازه خواهد بود و خواهد سوزاند. بیانات در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر

۱۳۷۹/۱۲/۱۹

در آسیب‌شناسی انقلاب، باید نقش عوامل درونی و بیرونی، هر دو ملاحظه بشود. البته اینجا دو افراط وجود دارد که من مایلم ذهن خودم را همواره از هر دو افراط، رها کنم و ذهن مردم را هم برحذر بدارم که دچار این دو افراط نشوند. یکی این که ما عوامل برونی را عمده کنیم و از عوامل درونی غافل بمانیم؛ دیگری به‌عکس، عوامل درونی را عمده کنیم و از عوامل بیرونی غافل بمانیم. الآن کسانی هستند که به هر دو این افراطها هم مبتلا هستند؛ هر دو عامل، جداً وجود دارد. اگر انسان نگاه کند، می‌بیند که عوامل بیرونی، دشمنی دشمنان انقلاب از هر دو جهت است.

ببینید، این مهم است که آن روز در دنیا با انقلاب کبیر فرانسه، به آن صورت قدرتی وجود نداشت و ارتباطات، آن جور نبود که بخواهد بایستد و مقابله و مبارزه کند؛ ولی بعد که فتوحات ناپلئون شروع شد، انگلیس و دیگران با او مقابله کردند. البته صرافهای انگلیس، مخالف بودند، لردهای خود فرانسه، یا آلمان، یا فلان ملّاکین عمده، مخالف بودند؛ اما قدرت سازمان‌یافته‌ی منسجم سیاسی که بنشیند طراحی کند و مبارزه‌ی سیاسی و نظامی و تبلیغاتی و روانی و همه را باهم بکند، اصلاً وجود نداشت.

و اما انقلاب شوروی، وقتی که واقع شد، یک‌خرده از دشمنان خود روسیه هم کم شد! چون روسیه، یک دشمنان سنتی هم داشت. روسیه، در جنگ بین‌الملل اول هم بود. یکی از دشمن‌های روسیه در همان جا آلمان بود؛ به مجرد این که انقلاب شوروی پیروز شد عکس انقلاب ما که وقتی پیروز شد، جنگ را به آن تحمیل کردند جنگش تمام شد! موقتاً شوروی روسیه از جنگ بین‌الملل اول کنار کشید و جبهه‌ی به اصطلاح متفقین آن جنگ را که در مقابل آلمان و این‌ها بودند، تنها گذاشت؛ یعنی جبهه‌ی شرقی را بکلی خالی کرد و ضربه‌های محکمی خورد. تقریباً حدود یک سال به همین شکل بود، بعد دوباره شوروی در اواخر جنگ، وارد جنگ شد و در منافع جنگ سهیم گردید! بنابراین در آن زمان، آن هم دشمنان آن‌چنانی نداشت.

آنچه که مهم است، این است که دشمنان انقلاب شوروی که دشمنان سیاسی، یا دشمنان اقتصادی بودند با آن محتوای خودش مبارزه کردند؛ اما با انقلاب ما، هم دشمنان انقلاب یعنی دشمنانی که از لحاظ سیاسی ضربه می‌دیدند، مثل کسانی که در ایران نفوذ داشتند؛ یا از لحاظ اقتصادی ضربه می‌دیدند، مثل کسانی که از ایران، بهره می‌بردند؛ چه داخلیها، چه خارجیها با انقلاب، دشمن شدند، هم دشمنان دین! یعنی کسانی که در دنیا به خاطر اهداف بلندمدت، یعنی به‌خاطر ایده‌ها و تفکرها، با اصل دین مخالف بودند. لذا شوروی با انقلاب ما

تقریباً همان قدر دشمنی کرد که امریکا! لاقلاً در جنگ، این جور بود دیگر؛ درحالی که شوروی، سابقه‌ی حضور در ایران نداشت که از دست داده باشد.

به عکس، چون رقیبش رفته بود و دستگاه‌های استراق سمع آمریکاییها در پشت مرز شوروی سابق، برچیده شده بود، باید از ما ممنون می‌شد و با ما همکاری و به ما کمک می‌کرد؛ ولی نکردند! چرا؟ برای خاطر این که آن‌ها از دین، ضربه می‌خوردند. ایجاد یک حکومت دینی برای شوروی بخصوص با همسایگی این جمهوریهای مسلمان‌نشین همان قدر ضرر داشت که انقلاب برای امریکا و از دست رفتن نفوذ کمپانیهای امریکایی و مستشاران امریکایی، ضرر داشت!

ببینید، پس ما دو جور دشمن در داخل داشتیم. در انقلاب شوروی، سرمایه‌دارها، زمین‌دارها و این‌گونه افراد با انقلاب، مخالفت کردند؛ اما یک‌مشت روشن‌فکرهایی بودند که نان و آبی از رژیم گذشته‌ی شوروی عایدشان نمی‌شد، بعد هم با این رژیم، کنار آمدند و این رژیم هم زرنگی کرد و جلبشان کرد. لذا می‌بینید روشن‌فکرهایی که حتی در برهه‌ای، ناراضی بودند، جزو رژیم جدید شوروی شدند و با آن همکاری کردند؛ برایش کتاب نوشتند! کتابهایشان الآن هست؛ همان روشن‌فکرهای قبلی بودند رمان‌نویس، شاعر، موسیقی‌دان و غیره همه همکاری کردند!

در ایران نه، کسانی بودند که از لحاظ آسیب دیدن از برخورداری‌های مادی، هیچ مشکلی با انقلاب نداشتند، تنها از لحاظ اینکه یک حکومت دینی بود و آن‌ها از دین، لجشان می‌گرفت و دین را قبول نداشتند، با انقلاب، مقابل شدند! این یکی از مسایل و حقایق قابل توجه است؛ چون انقلاب، مدعی و مروج دین بود و مردم را به دین‌داری سوق می‌داد و آن‌ها تحت تأثیر فرهنگ غربی، یا تفکرات گوناگون و به قول خودشان گرایش به ایدئولوژی‌ها و مکتبهای گوناگون با دین، میانه‌ی نداشتند، قبول نداشتند. در صورتی که حکومت‌هایی بودند که اصلاً انگیزه‌های استعماری نداشتند، نمی‌توانستند هم داشته باشند؛ اما به هر دلیلی چه به دلایل سیاسی، چه به دلایل عقیدتی که با دین مخالف بودند، با انقلاب اسلامی، مخالف شدند! لذا یک چنین صف‌آراییهای عظیمی در مقابل کشور ما شده است؛ الآن هم ادامه دارد!

این‌ها عوامل بیرونی هستند که همه، روی تضعیف انقلاب، کار کردند! شما خیال نکنید این‌ها بی‌کار نشستند؛ این‌ها همه کار و تلاش کردند، تا جنگی شروع شد و همه به دشمن ما در آن جنگ، کمک کردند!

یکی از کارهایی که به نظر من فرض و واجب است، این است که شما جوانها لاقلاً تاریخ جنگ را بخوانید؛ حالا تاریخ انقلاب، یک‌خرده دورتر است، تاریخ جنگ را که نزدیک‌تر است، ببینید. قضایای جنگ را بدانید. از آنچه که در دوران هشت سال دفاع مقدس در ایران اتفاق افتاده، مطلع بشوید.

در این دوران هشت سال جنگ، همه‌ی دنیا دنیایی که می‌توانست به میدان بیاید به عراق کمک کرد! من شاید یک وقت گفته باشم، ما سیم‌خاردار، لازم داشتیم، از جایی خریدیم؛ وقتی که به ایران می‌آوردند، چون جاده‌ای که از ترکیه می‌آمد، به دلیلی بسته بود، مجبور بودیم آن‌ها را از طریق شوروی بیاوریم؛ اجازه ندادند! سیم‌خاردار را اجازه ندادند! ما در جنگ، آر پی جی لازم داشتیم آن‌هایی که در جنگ بودند، می‌دانند دیگر، آر پی جی، یک سلاح انفرادی دم دستی است ولی به ما نفروختند و اجازه ندادند به ما فروخته بشود! توجه می‌کنید؟!

همان کسانی با ما این جور عمل کردند که پیشرفته‌ترین هواپیماها و پیشرفته‌ترین تجهیزات جنگی را به عراق دادند و بهترین کارشناسهای نظامی خود را به عراق فرستادند، تا عراق در بیابانهای اطراف خرمشهر و بین مرز ما و مرز خودشان که در اختیار عراق بود، سالها مستحکمترین استحکامات جنگی را به وجود بیاورد! امریکا که جای خود دارد؛ آمریکاییها کمک کردند.

ما آن وقت به حدس دریافتیم فقط به حدس، مستند به هیچ اطلاعی نبود که آمریکاییها کمک اطلاعاتی ماهواره‌یی به عراق می‌کنند. بنده در نماز جمعه، همان وقتها گفتم ماها همه می‌گفتیم خیلی‌ها هم باور نمی‌کردند؛ ولی یکی دو سال اخیر، خواندید و شنیدید که آمریکاییها در دوران جنگ، اطلاعات ماهواره‌یی خود را به عراق می‌دادند! یعنی همان چیزی که ما به حدس دریافته بودیم و از قراین می‌فهمیدیم، معلوم شد که تحقق دارد!

خوب، این دشمنیها با انقلاب، الآن هم وجود دارد، الآن هم هست، الآن هم سرمایه‌های زیاد و پولهای بسیاری دارد صرف می‌شود. بعضی از این موارد را اخیراً آمریکاییها به خاطر این که قدری وقیح‌تر شده‌اند، اظهار می‌کنند؛ لیکن خیلی بیشتر از این را نمی‌گویند! مثلاً بیست میلیون دلاری را که در مجلسشان رسماً تصویب کردند؛ ولی خرجهایی می‌کنند که خیلی بیشتر از این حرفهاست!

علیه انقلاب، تبلیغاتی سازمان‌یافته‌یی دارد می‌شود؛ کار مطبوعاتی، کار سیاسی و کار دیپلماسی بسیار قوی دارد می‌شود! عوامل آن‌ها در داخل هم هستند؛ که این هم جزو عوامل بیرونی است. من که می‌گویم عوامل بیرونی، حتی کسانی منظور است که از آن‌ها الهام می‌گیرند و در داخل، علیه انقلاب کار می‌کنند، یا قلم می‌زنند، یا توطئه می‌کنند، یا ضربه‌ی اقتصادی و ضربه‌ی سیاسی می‌زنند!

این عوامل است؛ نباید این‌ها را ندیده گرفت. هرکس این‌ها را توهم بداند کما اینکه کسانی می‌خواهند بگویند این‌ها توهم است مثل کسی است که شب در جنگلی قرار گرفته، اطرافش را گرگها احاطه کرده و منتظر یک لحظه غفلت او هستند، تا او را بدرند، ولی او بگوید که من خیال می‌کنم! خیلی خوب، خیال می‌کنی، بگیر بخواب! کسی غیر از خودت که ضرر نخواهد دید. لذا با «خیال می‌کنم»، این دشمن موجود و مترصد، از

دست نخواهد رفت. این یک طرف قضیه است. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در همایش آسیب‌شناسی انقلاب ۱۳۷۷/۱۲/۱۵

من یادداشت کرده‌ام که انقلابمان را با سه انقلاب معروف که کم‌وبیش شما آقایان می‌شناسید مقایسه کنم؛ البته غیر از این‌ها هم مواردی هست، اما این سه انقلاب، مهم است.

یکی انقلاب کبیر فرانسه است از انقلاب‌های دور دست؛ با دویست و خرده‌ای سال فاصله یکی انقلاب شوروی در فاصله‌ی تقریباً نزدیک به ما که یکی از بزرگترین انقلاب‌های قرون اخیر است، یکی هم یک انقلاب اسلامی، یعنی انقلاب الجزائر که حقیقتاً انقلاب بود. آدم نمی‌تواند این کودتاهایی که به اسم انقلاب، در آفریقا و امریکای لاتین انجام گرفت، واقعاً خیلی انقلاب بدانند؛ و الا من بعضی از این جاهایی که انقلاب کردند کشورهای آفریقایی و غیر آفریقایی، موزامبیک، زیمبابوه، یا آنچه در هند اتفاق افتاد دیده‌ام؛ اگر بشود اسم آن‌ها را انقلاب گذاشت!

ما این‌ها را از نزدیک مشاهده کردیم؛ هیچ‌کدام آن‌چنان خصوصیتی را ندارند که اصلاً بشود آن‌ها را با انقلاب ما مقایسه کرد. اما این سه انقلاب، تا حدودی قابل مقایسه‌اند. البته به نظر من مقایسه‌ی این‌ها هم یک کار بسیار شیرین علمی است؛ چقدر خوب است که کسانی هم این کار را بکنند! هم علمی، به معنای جامعه‌شناسی است، هم علمی، به معنای تاریخی است.

بیست سال از انقلاب ما گذشته است؛ شما بیست سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه را، بیست سال بعد از انقلاب اکتبر، یا بیست سال بعد از انقلاب الجزائر را در نظر بگیرید. شما بیست سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه حدود سال ۱۸۰۹ را نگاه کنید، چیزی که از فرانسه‌ی دوران لوئی شانزدهم تغییر پیدا کرده، شخص پادشاه است! در سال ۱۸۰۹، پادشاهی به نام ناپلئون بناپارت بر سر کار است؛ یک امپراتور، تاجگذاری کرده و به معنای واقعی کلمه، پادشاهی می‌کند! آرای مردم و آزادی به آن معنایی که انقلاب کبیر فرانسه برایش تلاش کرد در زندگی و در حکومت مطلقه‌ی ناپلئون، یک‌ذره وجود ندارد! بله، تفاوت دیگرش آن است که لوئی شانزدهم، پادشاه کم‌عرضه‌یی بود، در حالی که بناپارت، پادشاهی با عرضه و قوی بود.

آن چیزی که امروز فرانسه می‌تواند به‌عنوان افتخار بناپارت یاد کند، این است که او ایتالیا و اتریش و بلژیک را فتح کرد کارهای او این است دیگر و الا بیست سال بعد از انقلاب برای بناپارت، هیچ افتخار دیگری از لحاظ آرمان‌های انقلاب آن حرفه‌هایی که «ژان ژاپلوسه» و «ولتر» و دیگران می‌گفتند در حکومت فرانسه، مطلقاً



وجود ندارد! البته اگر شما در این بیست سال نگاه کنید و ببینید در فرانسه چه گذشته است، حقیقتاً خواهید دید که انقلاب عظیم و شکوهمند ما، اصلاً برترین پدیده‌ای است که می‌تواند در این نمونه‌ها مورد نظر قرار بگیرد.

در طول این بیست سال در فرانسه تا قبل از این که ناپلئون روی کار بیاید سه گروه، هر سه به‌عنوان انقلاب، سرکار آمدند. گروه اول، گروه انقلابیونی بودند که شاید ماجراهایش را شنیده، یا خوانده‌اید آن برخوردهای خشن، کور و فراموش‌نشده‌ی و آن ویرانیها را در تاریخ فرانسه کردند! به هر حال، یک انقلاب کردند؛ تا حدودی قابل تحمل بود.

بعد از حدود پنج سال، گروه دوم سرکار آمدند و گروه اول را قلع و قمع کردند! شخصیت‌های برجسته‌ی انقلابی تقریباً بدون استثنا اعدام شدند! این گروه دوم، گروه افراطیون بودند؛ کسانی بودند که انقلابیون اولیه را متهم به سازشکاری کرده و آن‌ها را اعدام کردند.

گروه سوم آمدند و گروه دوم را متهم به تندروی کردند؛ بعضی از آن‌ها را اعدام و خیلی را تبعید کردند و این تبعید، تا سالها ادامه داشت!

شما اگر بینوایان ویکتور هوگو را خوانده باشید، در اول داستان، صحبت پیرمردی است که جزو منتخبین همان گروه دوم بوده است. تا آن تاریخی که داستان ویکتور هوگو شروع می‌شود تقریباً اواخر قرن نوزدهم، یعنی حدود سال ۱۸۲۵، شاید هم بیشتر هنوز آن تبعیدی وجود داشته است؛ که شما ماجرای آن تبعیدی را و این که چه می‌کرد و چه می‌گفت و چطور هنوز می‌ترسید، در آن داستان مشاهده می‌کنید!

بعد، گروه سوم که کار خودشان را انجام دادند البته با ضعف تمام زمینه را برای روی کار آوردن ناپلئون فراهم کردند و ناپلئون با استفاده از زرنگی‌ها و نبوغ خودش و اوضاع نابسامان فرانسه، در رأس قدرت آمد و پادشاهی را برگرداند؛ منتها نه پادشاهی به اصطلاح سلسله‌ی برنبا که همان لوئی شانزدهم و غیره، جزوش بودند. البته این وضعیت، تا زمانی بود که ناپلئون زنده بود؛ بعد که ناپلئون مرد، باز همان گروه یعنی پادشاهان برنبا، لوئی هجدهم و این‌ها سرکار آمدند و فرانسه تا دهها سال دچار اضطراب بود تقریباً صد سال بعد از انقلاب فرانسه این‌ها واقعاً چیزهای عجیب و داستانهای مهمی است!

من افسوس می‌خورم که چرا بعضی از جوانهای ما با این ماجراها آشنا نیستند! راست می‌گویید؛ من هم اتفاقاً می‌خواستم به رادیو تلویزیون بگویم که شما جلو افتادید! یک مقدار هم تقصیر همین آموزش‌ها و همین چیزهاست که متأسفانه نداریم؛ ولی کتابخوانی هم بی‌نقص نیست، باید کتاب هم نوشته شود.

خلاصه، صد سال بعد از انقلاب، فرانسه مثل یک کشتی در حال تلاطم بوده است؛ پادشاهان متعدد سرکار آمدند و رفتند! بعد از ناپلئون، باز برنیها آمدند و رفتند؛ تا بالاخره کمونیستها سرکار آمدند و باز رفتند؛ تا بالاخره بعد از یکصد و خرده‌ای سال، جمهوری فرانسه سروسامانی به خودش گرفت!

حالا شما آن را با بیست سال بعد از انقلاب ما مقایسه کنید. ما الآن سر بیست‌سالگی هستیم دیگر؛ ببینید آنجا چه خبر بوده و اینجا چه خبر است!

شما بیست سال بعد از انقلاب اکتبر یعنی سال ۱۹۳۷ شوروی را نگاه کنید؛ این‌ها را من و امثال من یادمان است؛ دیکتاتوری سیاه استالین بر شوروی در آن بیست سال حاکم بود، که صدها هزار آدم به جرم مخالفت با حکومت استالین یا توهم مخالفت اعدام و نابود شدند! و چند برابر آن در سبیری، تبعید شدند و چه شدند! تمام رؤسای سطح اول انقلاب، یکسره به وسیله‌ی کسانی که بعداً وارث آن‌ها بودند، اعدام، یا فراری شدند و عده‌یی در تبعید کشته شدند! شما خود شوروی را هم که در ۱۹۳۷ نگاه کنید، می‌بینید که آن اوج دیکتاتوری سیاه استالین است.

این دیکتاتوری، با حفظ مبانی انقلاب نبوده؛ یعنی استالین، یک تزار واقعی بود. فقط از خانواده‌ی رومانف نبود، فرد دیگری بود؛ اما یک تزار و یک پادشاه مطلق بود! من گمان نمی‌کنم هیچ پادشاهی که در قصر «کرم‌لین» حکومت کرده بود، به قدر استالین پادشاهی کرده باشد! چون او هم در همان قصر و با همان تشریفات و همان امکانات و همان زندگی و این‌ها بود.

استالین، تنها چیزی که از انقلاب حفظ کرد، آن نیم‌تنه‌ای بود که تا آخر عمرش به شکل یک فرم می‌پوشیدند که تا بالا دکمه می‌خورد! آن را هم به مجردی که مرد، اعقابش همان چند نفری که بودند کنار گذاشتند و هیچ چیز دیگر نماند؛ تمام شد! از انقلاب، فقط اسمش ماند؛ اگرچه از اول هم که انقلاب شد و سرکار آمده بودند، حکومت کارگری، فقط اسم بود! این هم انقلاب شوروی، بعد از بیست سال!

انقلاب الجزائر را بعد از بیست سال، خود من دیدم؛ سالی که من به الجزائر رفتم، حدود نوزده سال از انقلاب گذشته بود. وضع آن‌ها واقعاً عبرت‌انگیز است. انقلاب الجزائر، انقلاب اسلامی، انقلاب مساجد و انقلاب علمای دین بود؛ انقلاب، از مساجد، از مدارس دینی و از حوزه‌های علمیه شروع شد مثل انقلاب خود ما لیکن حتی یک روز، حکومت دینی در الجزائر به وجود نیامد! از همان اول، فرانسویها توانستند هم فرهنگ و آداب خودشان، هم بی‌اعتقادی به دین را در الجزائر که تحت نفوذشان بود و داشت از استعمارشان خلاص می‌شد نفوذ بدهند!

در زمان ریاست جمهوری من، یکی از بزرگان الجزائر به دیدن من آمد؛ با من که صحبت می‌کرد، به زبان عربی حرف می‌زد. بعد می‌خواست جمله‌ای را بگوید، لغت عربی به یادش نیامد؛ با این که زبان خودش و سخنگوی دولت بود! یک‌خرده فکر کرد، یادش نیامد؛ برگشت و به زبان فرانسه، از همراهش پرسید که این لغت، چه می‌شود؟ او لغت عربی را به وی گفت؛ بعد او حرفش را با بنده ادامه داد!

یعنی آن‌ها حتی زبان عربی را نه دین را، بلکه زبان عربی و عربیت را که ظاهراً خیلی برایش اهمیت قائل بودند، نتوانستند در الجزائر حفظ کنند و نگه بدارند و زنده کنند! در آنجا از اسلام، مطلقاً خبری نبود؛ از لحاظ وضع زندگی و مادی و اقتصادی هم زیر بد! وضع آن‌ها از لحاظ کشاورزی، از لحاظ اقتصادی همه‌چیزشان واقعاً زیر بد بود! البته یک ظاهر حکومت انقلابی داشتند و مواضع سیاسی خوبی در دنیا می‌گرفتند.

الجزایریها فقط در زمان «بومدین» که رئیس‌جمهوری بود وقتی انقلاب پیروز شد، بر سر کار آمد مواضع انقلابی، به معنای موضع مستقلی در مقابل امریکا و استکبار می‌گرفتند و از مسأله‌ی فلسطین دفاع می‌کردند! بعد از گذشت چند سال، همین هم عوض شد!

البته من وقتی به وضع آن‌ها نگاه می‌کنم یادم است، خودم هم در یادداشتهای روزانه‌ای که گاهی می‌نوشتم، چیزهایی را در همین زمینه نوشته‌ام؛ حالا که ملاحظه می‌کنم، خیلی عبرت‌انگیز است حرفهایی را که آن روز الجزایریها می‌گفتند، برای اینکه دفاع خودشان از قضیه‌ی فلسطین را پس بگیرند و از قضیه‌ی فلسطین دفاع نکنند و بخصوص به امریکا نزدیک بشوند، خیلی شبیه به حرفهایی است که مرتب رادیوهای بیگانه، در شرایط کنونی القا می‌کنند تا در ذهنیت ماها مسئولین کشور بیاید! نوع حرفها همان حرفهایی است که الآن هم وقتی آدم، رادیو BBC، رادیو امریکا و رادیوی صهیونیستی را می‌شنود، می‌بیند که آن‌ها می‌کوشند بلکه بتوانند همان جور استدلالها و همان حرفها را که آن روز در زبان الجزایریها بود، در زبان ما هم جاری کنند! که خوشبختانه نتوانسته‌اند و نخواهند توانست.

آن‌ها حرفهای رادیوهای بیگانه را قبول کرده بودند و بیست سال بعد از انقلاب الجزائر، دیگر انقلابی، اسلامی و دینی نبود! ارزشهای اخلاقی و معنوی، مطلقاً وجود نداشت؛ پیشرفت مادی هم نبود! شورویها اگر نتوانستند زندگی مردم را درست کنند، لااقل نتوانستند در مسابقه‌ی فضایی، کار برجسته‌ای نشان بدهند. فرانسویها اگر نتوانستند آزادی و استقلال و اصول انقلابشان را تحقق ببخشند، لااقل نتوانستند فتوحات جهانی بکنند؛ اگرچه آن، مثبت نیست، اما از لحاظ مثلاً عنوان تاریخی می‌گفتند که ناپلئون از لحاظ فتوحات نظامی، شخص برجسته‌ای بود. که او هم آخر کار، نابود شد؛ یعنی در جنگ با روسیه، به خاکستر نشست و بکلی از بین رفت.

بنابراین وقتی که ما مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم انقلاب ما بعد از بیست سال، آسیبه‌های گوناگون یک انقلاب بزرگ مثل انقلاب فرانسه، یک انقلاب پرسروصدا مثل انقلاب شوروی و یک انقلاب به اصطلاح اسلامی مثل انقلاب الجزائر را مطلقاً نداشته است؛ و این نشان‌دهنده‌ی بنیه‌ی این انقلاب است. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در همایش آسیب‌شناسی انقلاب ۱۳۷۷/۱۲/۱۵

کسانی که تاریخ انقلاب‌های دنیا را خوانده‌اند، می‌دانند که انقلابها در کشورهایی که انقلاب‌های بزرگ در آنها به وجود آمد، چه فجایعی ایجاد کرد. همه‌ی آن انقلابها یا بیشترین و مهم‌ترین آنها هم به دیکتاتوری‌های سیاه منتهی شدند. انقلاب فرانسه در دو قرن قبل، انقلاب روسیه‌ی شوروی در یک قرن قبل و انقلاب‌هایی که به شکل کودتا و امثال آن به وجود آمدند، حقوق مردم را پایمال کردند، دموکراسی‌ها را متوقف کرده و آرای مردم را به کلی نادیده گرفتند. انقلاب اسلامی توانست آزادی را به این ملت بدهد و در کمترین فاصله - که موجب حیرت دنیا شد - همین مردم را که قرن‌ها معنای رأی دادن و معنای دخالت کردن در امور کشور را نتوانسته بودند به‌طور ملموس بچشند، پای صندوق‌های رأی بیاورد و آنها را با همان شیوه‌ای که دنیای مدرن آن را معتبر می‌داند و نمی‌تواند کمترین خدشه‌ای در آن وارد کند، در امور کشور دخیل نماید. این همه انتخابات در این کشور اتفاق افتاده است، مردم بدون هیچ ضایعه‌ای شرکت و دخالت کرده‌اند. این هنر بزرگ نظام اسلامی بود. در کشورهای به اصطلاح دموکراتیک هم گاهی در انتخابات حوادث خونین و تلخ به وجود می‌آید. ملت ما با کمال متانت در انتخابات گوناگون شرکت کرد. بیانات در دیدار مردم قم ۱۳۸۱/۱۰/۱۹

اهمیت ایرانی نظام اسلامی به خاطر این است که نظام سیاسی مستقر پایدار ریشه‌داری است که به دست خود مردم به وجود آمده است. یک نظام تحمیل شده بر مردم نیست؛ ضد ایدئولوژی سلطنت است. سلطنت یک ایدئولوژی دارد. ایدئولوژی سلطنت همان چیزی است که شما در همه سلطنت‌های دنیا با انواع و اقسامش مشاهده می‌کنید؛ یعنی استبداد، بهره‌مندی‌های اختصاصی و زورگویی؛ آنجایی که به زورگویی نیاز داشته باشند. یک روز هم پیدا می‌شود که همین انوشیروان - که سعی کردند اسم او را عادل بگذارند - به خاطر یک کینه شخصی از دوره جوانی، در یک روز دهها هزار مزدکی را به قتل می‌رساند! نقل می‌کند که در دوره جوانی، پدرم - قباد - گفت به پای مزدک بیفت (چون قباد، مرید مزدک بود)؛ هنوز بوی گند پای مزدک در شامه من هست و اکنون که به سلطنت رسیده‌ام، انتقام می‌گیرم؛ نه از خود مزدک، از دهها هزار مزدکی!

پادشاهان صفوی، مایه افتخار ما هستند - می‌دانید، ما برای پادشاهان صفوی ارزش و اعتباری قائلیم؛ چون پیرو مکتب اهل بیت بودند و استقلال و تمامیت ارضی ایران را حفظ کردند - اما شما ببینید همین شاه‌عباس که یک چهره برجسته است، چقدر ظلم ناشی از خودکامگی محض کرده است. آن قدر از خویشاوندان خود را کُشت و کور کرد که بعضی اشخاص مجبور شدند برخی از شاهزاده‌های صفوی را به گوشه‌ای ببرند و گم و گور کنند تا شاه از وجود آنها مطلع نباشد! مثلاً دستور داد چهار پسر امام قلی‌خان را سر ببرند و جلو او

بگذارند؛ در صورتی که امام قلی خان جزو افرادی بود که به صفویه خیلی خدمت کرده بود؛ جزو خدایم قدیمی صفویه و سرداران و سیاستمداران صفویه بود؛ اما به خاطر وجود روح دیکتاتوری و استبداد در شاه، این بلا سر او آمد. ظلم و جور، مخصوص محمدرضا و رضاخان نبود. در ایدئولوژی سلطنت، ظلم و جور ناشی از استبداد، قدرت مطلقه و متعهد نبودن به هیچ مسئولیتی و هیچ عهد الهی و مردمی وجود دارد. نظام اسلامی در مقابل ایدئولوژی سلطنت قیام کرد؛ در حالی که کشور ما قرنهای متوالی دچار این حالت بود؛ چه قبل از اسلام، چه حتی بعد از آمدن اسلام. اسلام در مدینه به معنای واقعی کلمه، متضمن آزادی و - به تعبیر امروز ما - مردمسالاری بود. در مدینه و زادگاه و پایگاه نبوت، این طور بود؛ اما در مناطق دوردستی که فلان سردار اموی در خراسان یا اصفهان یا فارس مشغول حکومت بود، این خبرها وجود نداشت؛ بلکه هر سرداری برای خود یک پادشاه مستبد بود و هر کاری می توانست، می کرد. البته ایمان مردم ایران به اسلام، به خاطر این شخصیتها و این سردارها نبود؛ به خاطر پیام اسلام بود، که خود داستان و ماجرای دیگری دارد. از ایدئولوژی سلطنت که استبداد یک رکن ذاتی آن است، از صد سال پیش به این طرف، آفتهای دیگری هم در کشور ما بروز کرد که یکی از آنها وابستگی بود؛ دیگری فساد سلطنت و اطرافیان و درباریان بود؛ فساد جنسی، فساد اخلاقی و فسادهای فراوان مالی.

اینها برای مردم، شاه و قدرت مطلقه بودند؛ اما در مقابل بیگانگان تسلیم و مطیع: «اسد علیّ و فی الحروب نعامة!» در مهمترین مسائل، مطلبی به آنها دیکته می شد؛ نه به وسیله یک رئیس جمهور، بلکه به وسیله سفیر! سفیر انگلیس به دربار مراجعه می کرد و می گفت مصلحت شما این است که این طور باشد؛ شاه هم می فهمید «مصلحت شما این است» یعنی چه! در کنار وابستگی مطلق و مطیع بودن در مقابل بیگانگان، بی کفایتی هم الی ماشاءالله وجود داشت.

من به شما عرض کنم؛ در صد سال اخیر، به معنای حقیقی کلمه، برای این کشور هیچ کار اساسی ای قبل از انقلاب انجام نگرفته است. امروز در محیط دانشگاه چشم شما به حقایق علمی باز شده است؛ می بینید که ما چقدر کار نکرده و راه نرفته داریم. می شد این راهها را رفت، می شد با کاروان علم همراه شد، می شد علم و عالم و دانشمند و تحقیق و استقلال در علم و تحقیق را در کشور آزمایش کرد؛ اما این کار را نکردند؛ بلکه بعکس عمل کردند.

در دوران ورود دانش جدید به کشور ما، آنچه که وارد شد، عبارت بود از تقلید و ترجمه. البته منظورم ترجمه یک اثر ارزشمند نیست - که کار لازم است - منظورم فکر و ذائقه و روحیه ترجمه ای است؛ یعنی قدرت ابتکار را از یک ملت گرفتن؛ شجاعت حرف نو را از یک ملت گرفتن؛ همه اش توی سر او زدن؛ به او این طور

تلقین کردن که اگر می‌خواهی به جایی برسی و آدم شوی، باید همان کاری را بکنی که غربیها کردند و از آن سر سوزنی تخطی نکنی! به مردم ما و محیطهای علمی، این‌گونه یاد دادند. اجازه ابتکار و نوآوری و خلاقیت علم را ندادند. علم و فکر را باید تولید کرد. اینها نه در علوم تجربی، نه در علوم انسانی و نه در علوم سیاسی و اجتماعی، برای آفرینش علمی میدان ندادند. لذا وضع این‌گونه است که امروز ملاحظه می‌کنید.

البته در این بیست سال بعد از انقلاب، با همه گرفتاریهایی که وجود داشته، ورق برگردانده شده است؛ و آلا قبل از آن که انقلاب به میدان بیاید و شجاعت خواستن، اندیشیدن، اعتماد به نفس و اتکاء به استعداد ایرانی در کشور مطرح شود - که اینها از برکات انقلاب بود - غایت آمال و آرزوی یک انسان این بود که بتواند بر طبق نسخه‌ای که غربیها عمل کرده‌اند، عمل کند؛ یعنی افراد اصلاً به خود اجازه نمی‌دادند که از آن روند تخطی کنند! پس استبداد، وابستگی، فساد، عدم ابتکار، عدم پیشرفت و بی‌کفایتی وجود داشت؛ اما انقلاب و نظام اسلامی در مقابل همه اینها قد علم کرد و شورشی علیه همه اینها بود. این انقلاب و این نظام، کار یک دسته و یک گروه خاص نبود؛ کار ملت بود.

قرن بیستم، قرن تحولات کوچک و بزرگ سیاسی در دنیاست و انقلابها و کودتاها و تحولات زیادی در آن صورت گرفته است. در قرن بیستم هرچه که شما چشم بگردانید، هیچیک از این تحولات را نمی‌بینید که تحت تأثیر ساخت و پاختهای پشت پرده و اعمال نفوذ قدرتهای بیگانه نباشد. البته در بین همه اینها، انقلاب اکتبر شوروی مستثناست - که آن، نوع دیگری بود - اما بقیه تحولات سیاسی که در دنیا اتفاق افتاد، یا تحت تأثیر گروههای حزبی و پشت سرش شوروی بود، یا یک کودتای قدرت‌طلبانه چند نفر نظامی بود. بنابراین کار مردم نبود؛ به شکلی که در ایران، انقلاب اتفاق افتاد. انقلاب اکتبر شوروی هم مردمی نبود، و عرض کردم که تحلیل و تفسیر آن انقلاب، داستان مفصل دیگری دارد.

انقلاب اسلامی ایران صددرصد مردمی بود. در دوران انقلاب، شما وقتی به هر روستایی از روستاهای این کشور می‌رفتید، می‌دیدید که در آنجا مردم برانگیخته‌اند، حرف دارند، مطالبه دارند، شعار دارند و همه این مطالبات و حرفها هم حول محور واحدی حرکت می‌کرد؛ حول پیام اسلام که مظهر آن را در امام عزیز و بزرگوار ما می‌دیدند. اهمیت نظام اسلامی از لحاظ ابعاد ایرانی در اینهاست: اولاً صددرصد مردمی است؛ ثانیاً نقطه مقابل چیزی است که قرنهای متمادی کشور ما از آن رنج برده بود؛ یعنی ایدئولوژی سلطنت و کارگزاران سلطنتی. شما هیچ ملیتی را پیدا نمی‌کنید که بتواند چنین انگیزه‌های عمیقی را در دل‌های تک‌تک مردم به وجود آورد. یکایک آحاد مردم، این انقلاب و این نظام را با همه وجود خود مطالبه و دنبال می‌کردند؛ بی‌تفاوت‌ترین آدمها در این حرکت سهیم بودند. این در ابعاد ایرانی است. بیانات در دیدار جوانان استان اصفهان ۱۳۸۰/۰۸/۱۲

یکی از حرفهایی که امروز محور جنگ روانی دشمن است - که لازم است آن را بگویم - این است که می‌گویند نسل سوم انقلاب از ایده‌های انقلاب جدا شده است! بعد به دنبالش یک فلسفه هم می‌گذارند - مثل همه فلسفه‌های قلابی و دروغین و جعلی که فقط برای توجیه یک حرف دروغ و غلط درست می‌کنند - تا کسی جرأت نکند بگوید این حرف غلط است. می‌گویند این حرف متکی به یک فلسفه است! آن فلسفه چیست؟ آن فلسفه این است که همواره در همه‌ی انقلابها، نسل سوم از آن انقلاب رو برگردانده‌اند! حرف دروغ، حرف غلط، حرف چرند! کدام انقلابها را می‌گویید؟ در سال ۱۷۸۹ در فرانسه انقلاب شده؛ اما نه نسل سوم، نه نسل دوم، بلکه همان نسل اول از انقلاب برگشتند! بعد از چهار، پنج سال، یک حرکت علیه انقلابیون اول به وجود آوردند و سه، چهار سال قدرت را قبضه کردند؛ باز بعد از چهار، پنج سال علیه آنها فعالیت شد. به سال ۱۸۰۲ که رسید، چنان ماهیت این انقلاب دگرگون شده بود که کسی مثل ناپلئون توانست بیاید و تاج پادشاهی را روی سرش بگذارد! یعنی کشوری که علیه سلطنت مبارزه کرده بود و لویی شانزدهم را زیر گیوتین گذاشته بود، بعد از ده، دوازده سال وضعش به گونه‌ای شد که ناپلئون بناپارت آمد و تاج شاهی را بر سرش گذاشت و خودش را امپراتور نامید و سالها هم در آن کشور حکومت کرد؛ بعد هم تا نزدیک به هشتاد، نود سال رژیمهای سلطنتی - البته سلطنتهای گوناگون و سلسله‌های مختلف - در فرانسه پابرجا بود، که دائماً در حال جنگ و ابتذال و فساد بودند! آن انقلاب به نسل سوم که هیچ، به نسل دوم هم نرسید؛ چون پایه‌های انقلاب، پایه‌های سستی بود. امروز بعد از گذشت دو قرن، بعضی کسان در جمهوری اسلامی خجالت نمی‌کشند؛ می‌آیند ایده‌هایی که در زمان خودش یک انقلاب را نتوانسته بود به سامان برساند، با تیر درشت به انقلابیون ایران تقدیم می‌کنند؛ انقلابیونی که توانسته‌اند عظیم‌ترین انقلاب را با پایه‌های مستحکم به وجود آورند و سالهای متمادی آن را در مقابل توفانها حفظ کنند.

انقلاب اکتبر شوروی هم به نسل سوم نرسید. هنوز شش، هفت سال از پیروزی انقلاب نگذشته بود که استالینیسم بر سر کار آمد. استالینی بر سر کار آمد که امروز در دنیا هر کس را بخواهند به گردن کلفتی و زورگویی و ظلم و بی‌ملاحظگی و دوری از انسانیت متهم کنند، به استالین تشبیه می‌کنند! درست هم هست؛ استالین واقعاً مظهر این صفات بد بود. حکومت به اصطلاح کارگری، که برای طبقات ضعیف تشکیل شده بود، به حکومت استبداد مطلق فردی تبدیل شد! استالین حتی به حزب کمونیست هم که در نظام شوروی همه‌کاره بود، اجازه نمی‌داد که در زمینه‌هایی تصمیم‌گیری کند. با آن وضعیت خشن و عظیم، استالین یک حکومت مطلقه سی و چند ساله را ادامه داد؛ هیچ کس هم جرأت نداشت اعتراض کند. شاید شما ماجرای آن تبعیدهای عجیب را شنیده باشید. اولین کتابی که بعد از فروپاشی حکومت شوروی در تشریح اوضاع اختناق‌آمیز دوران اتحاد جماهیر شوروی منتشر شد، یک رمان است - که الان اسمش یادم نیست - دو جلدش



به فارسی ترجمه شده که من آن را خوانده‌ام؛ بسیار هم قشنگ نوشته و اوضاع آن زمان را تشریح کرده است. این تازه مربوط به اوضاع بعد از استالین است که وضعیت کاملاً فرق کرد، اما روش آن استبداد باقی ماند. بنابراین مسأله نسل دوم و سوم و این حرفها نبود؛ همان اوایل کار، همه چیز از دست رفته بود.

این کدام فلسفه است، با کدام انقلاب تطبیق شده و در کجا تجربه شده که نسلهای سوم انقلاب، از انقلاب برمی‌گردند؟ نخیر، این بسته به این است که ایده آن انقلاب چه باشد. اگر ایده‌های یک انقلاب بتواند نسل دوم و سوم و دهم را به خاطر اصالت و صحت خود قانع کند، آن انقلاب عمر ابدی خواهد داشت. ایده‌های انقلاب اسلامی، ایده‌هایی هستند که عمر ابد دارند. عدالتخواهی هیچ وقت کهنه نمی‌شود؛ آزادی‌خواهی و استقلال‌خواهی هیچ وقت کهنه نمی‌شود؛ مبارزه با دخالت بیگانگان هیچ وقت کهنه نمی‌شود. اینها ایده‌هایی است که همیشه برای نسلها جاذبه دارد. تئوریسینهایشان نشستند بافتند، ساده‌لوحان هم در این جا باور کردند؛ گفتند نسل سوم انقلاب ایده‌ها را پس می‌زند و چون جاذبه‌ی انقلاب کم می‌شود، ما می‌توانیم برویم انقلاب را از دست انقلابیون خارج کنیم و به دست خودمان بگیریم! «خودمان» یعنی چه کسانی؟ یعنی کسانی که قبل از انقلاب، سالها بر این کشور مسلط بودند! من می‌گویم این فکر، بسیار ساده‌لوحانه و ابلهانه است. مطمئن باشند همان شور و هیجان و ایمان و عواطفی که در نسل جوان آن روز وجود داشت و توانست آن کار را بکند، در این نسل جوان هم موجود است. بدانند هر سنگی به سمت انقلاب پرتاب کنند، کمانه می‌کند و به سر و روی خودشان برمی‌گردد. انقلاب کهنه نمی‌شود و آتش انقلاب آن‌گاه که با انبار پنبه پوسیده آنها درگیر شود، باز هم تازه خواهد بود و خواهد سوزاند. بیانات در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیرکبیر  
۱۳۷۹/۱۲/۰۹

من یادداشت کرده‌ام که انقلابمان را با سه انقلاب معروف که کم و بیش شما آقایان می‌شناسید مقایسه کنم؛ البته غیر از این‌ها هم مواردی هست، اما این سه انقلاب، مهم است.

یکی انقلاب کبیر فرانسه است از انقلاب‌های دور دست؛ با دویست و خرده‌ای سال فاصله یکی انقلاب شوروی در فاصله‌ی تقریباً نزدیک به ما که یکی از بزرگترین انقلاب‌های قرون اخیر است، یکی هم یک انقلاب اسلامی، یعنی انقلاب الجزائر که حقیقتاً انقلاب بود. آدم نمی‌تواند این کودتاهایی که به اسم انقلاب، در آفریقا و امریکای لاتین انجام گرفت، واقعاً خیلی انقلاب بدانند؛ و الا من بعضی از این جاهایی که انقلاب کردند کشورهای آفریقایی و غیر آفریقایی، موزامبیک، زیمبابوه، یا آنچه در هند اتفاق افتاد دیده‌ام؛ اگر بشود اسم آن‌ها را انقلاب گذاشت!

ما این‌ها را از نزدیک مشاهده کردیم؛ هیچ‌کدام آن‌چنان خصوصیتی را ندارند که اصلاً بشود آن‌ها را با انقلاب ما مقایسه کرد. اما این سه انقلاب، تا حدودی قابل مقایسه‌اند. البته به نظر من مقایسه‌ی این‌ها هم یک کار بسیار شیرین علمی است؛ چقدر خوب است که کسانی هم این کار را بکنند! هم علمی، به معنای جامعه‌شناسی است، هم علمی، به معنای تاریخی است.

بیست سال از انقلاب ما گذشته است؛ شما بیست سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه را، بیست سال بعد از انقلاب اکتبر، یا بیست سال بعد از انقلاب الجزائر را در نظر بگیرید. شما بیست سال بعد از انقلاب کبیر فرانسه حدود سال ۱۸۰۹ را نگاه کنید، چیزی که از فرانسه‌ی دوران لوئی شانزدهم تغییر پیدا کرده، شخص پادشاه است! در سال ۱۸۰۹، پادشاهی به نام ناپلئون بناپارت بر سر کار است؛ یک امپراتور، تاجگذاری کرده و به معنای واقعی کلمه، پادشاهی می‌کند! آرای مردم و آزادی به آن معنایی که انقلاب کبیر فرانسه برایش تلاش کرد در زندگی و در حکومت مطلقه‌ی ناپلئون، یک‌ذره وجود ندارد! بله، تفاوت دیگرش آن است که لوئی شانزدهم، پادشاه کم‌عرضه‌ی بود، در حالی که بناپارت، پادشاهی با عرضه و قوی بود.

آن چیزی که امروز فرانسه می‌تواند به‌عنوان افتخار بناپارت یاد کند، این است که او ایتالیا و اتریش و بلژیک را فتح کرد کارهای او این است دیگر و الا بیست سال بعد از انقلاب برای بناپارت، هیچ افتخار دیگری از لحاظ آرمان‌های انقلاب آن حرفهایی که «ژان ژاپلوسه» و «ولتر» و دیگران می‌گفتند در حکومت فرانسه، مطلقاً وجود ندارد! البته اگر شما در این بیست سال نگاه کنید و ببینید در فرانسه چه گذشته است، حقیقتاً خواهید دید که انقلاب عظیم و شکوهمند ما، اصلاً برترین پدیده‌ای است که می‌تواند در این نمونه‌ها مورد نظر قرار بگیرد.

در طول این بیست سال در فرانسه تا قبل از این که ناپلئون روی کار بیاید سه گروه، هر سه به‌عنوان انقلاب، سرکار آمدند. گروه اول، گروه انقلابیونی بودند که شاید ماجراهایش را شنیده، یا خوانده‌اید آن برخوردهای خشن، کور و فراموش‌نشده‌ی و آن ویرانیها را در تاریخ فرانسه کردند! به هر حال، یک انقلاب کردند؛ تا حدودی قابل تحمل بود.

بعد از حدود پنج سال، گروه دوم سرکار آمدند و گروه اول را قلع و قمع کردند! شخصیت‌های برجسته‌ی انقلابی تقریباً بدون استثنا اعدام شدند! این گروه دوم، گروه افراطیون بودند؛ کسانی بودند که انقلابیون اولیه را متهم به سازشکاری کرده و آن‌ها را اعدام کردند.

گروه سوم آمدند و گروه دوم را متهم به تندروی کردند؛ بعضی از آن‌ها را اعدام و خیلی را تبعید کردند و این تبعید، تا سالها ادامه داشت!

شما اگر بینوایان ویکتور هوگو را خوانده باشید، در اول داستان، صحبت پیرمردی است که جزو منتخبین همان گروه دوم بوده است. تا آن تاریخی که داستان ویکتور هوگو شروع می‌شود تقریباً اواخر قرن نوزدهم، یعنی حدود سال ۱۸۲۵، شاید هم بیشتر هنوز آن تبعیدی وجود داشته است؛ که شما ماجرای آن تبعیدی را و این که چه می‌کرد و چه می‌گفت و چطور هنوز می‌ترسید، در آن داستان مشاهده می‌کنید!

بعد، گروه سوم که کار خودشان را انجام دادند البته با ضعف تمام زمینه را برای روی کار آوردن ناپلئون فراهم کردند و ناپلئون با استفاده از زرنگی‌ها و نبوغ خودش و اوضاع نابسامان فرانسه، در رأس قدرت آمد و پادشاهی را برگرداند؛ منتها نه پادشاهی به اصطلاح سلسله‌ی برنبا که همان لوئی شانزدهم و غیره، جزوش بودند. البته این وضعیت، تا زمانی بود که ناپلئون زنده بود؛ بعد که ناپلئون مرد، باز همان گروه یعنی پادشاهان برنبا، لوئی هجدهم و این‌ها سرکار آمدند و فرانسه تا دهها سال دچار اضطراب بود تقریباً صد سال بعد از انقلاب فرانسه این‌ها واقعاً چیزهای عجیب و داستانهای مهمی است!

من افسوس می‌خورم که چرا بعضی از جوانهای ما با این ماجراها آشنا نیستند! راست می‌گویید؛ من هم اتفاقاً می‌خواستم به رادیو تلویزیون بگویم که شما جلو افتادید! یک مقدار هم تقصیر همین آموزش‌ها و همین چیزهاست که متأسفانه نداریم؛ ولی کتابخوانی هم بی‌نقص نیست، باید کتاب هم نوشته شود.

خلاصه، صد سال بعد از انقلاب، فرانسه مثل یک کشتی در حال تلاطم بوده است؛ پادشاهان متعدد سرکار آمدند و رفتند! بعد از ناپلئون، باز برنبا آمدند و رفتند؛ تا بالاخره کمونیستها سرکار آمدند و باز رفتند؛ تا بالاخره بعد از یک‌صد و خرده‌ای سال، جمهوری فرانسه سروسامانی به خودش گرفت!

حالا شما آن را با بیست سال بعد از انقلاب ما مقایسه کنید. ما الآن سر بیست‌سالگی هستیم دیگر؛ ببینید آنجا چه خبر بوده و اینجا چه خبر است!

شما بیست سال بعد از انقلاب اکتبر یعنی سال ۱۹۳۷ شوروی را نگاه کنید؛ این‌ها را من و امثال من یادمان است؛ دیکتاتوری سیاه استالین بر شوروی در آن بیست سال حاکم بود، که صدها هزار آدم به جرم مخالفت با حکومت استالین یا توهم مخالفت اعدام و نابود شدند! و چند برابر آن در سبیری، تبعید شدند و چه شدند! تمام رؤسای سطح اول انقلاب، یکسره به وسیله‌ی کسانی که بعداً وارث آن‌ها بودند، اعدام، یا فراری شدند و عده‌ی در تبعید کشته شدند! شما خود شوروی را هم که در ۱۹۳۷ نگاه کنید، می‌بینید که آن اوج دیکتاتوری سیاه استالین است.

این دیکتاتوری، با حفظ مبانی انقلاب نبوده؛ یعنی استالین، یک تزار واقعی بود. فقط از خانواده‌ی رُمانف نبود، فرد دیگری بود؛ اما یک تزار و یک پادشاه مطلق بود! من گمان نمی‌کنم هیچ پادشاهی که در قصر «کرمین» حکومت کرده بود، به قدر استالین پادشاهی کرده باشد! چون او هم در همان قصر و با همان تشریفات و همان امکانات و همان زندگی و این‌ها بود.

استالین، تنها چیزی که از انقلاب حفظ کرد، آن نیم‌تنه‌ای بود که تا آخر عمرش به شکل یک فرم می‌پوشیدند که تا بالا دکمه می‌خورد! آن را هم به مُجردی که مرد، اعقابش همان چند نفری که بودند کنار گذاشتند و هیچ چیز دیگر نماند؛ تمام شد! از انقلاب، فقط اسمش ماند؛ اگرچه از اول هم که انقلاب شد و سرکار آمده بودند، حکومت کارگری، فقط اسم بود! این هم انقلاب شوروی، بعد از بیست سال!

انقلاب الجزائر را بعد از بیست سال، خود من دیدم؛ سالی که من به الجزائر رفتم، حدود نوزده سال از انقلاب گذشته بود. وضع آن‌ها واقعاً عبرت‌انگیز است. انقلاب الجزائر، انقلاب اسلامی، انقلاب مساجد و انقلاب علمای دین بود؛ انقلاب، از مساجد، از مدارس دینی و از حوزه‌های علمیه شروع شد مثل انقلاب خود ما لیکن حتی یک روز، حکومت دینی در الجزائر به وجود نیامد! از همان اول، فرانسویها توانستند هم فرهنگ و آداب خودشان، هم بی‌اعتقادی به دین را در الجزائر که تحت نفوذشان بود و داشت از استعمارشان خلاص می‌شد نفوذ بدهند!

در زمان ریاست جمهوری من، یکی از بزرگان الجزائر به دیدن من آمد؛ با من که صحبت می‌کرد، به زبان عربی حرف می‌زد. بعد می‌خواست جمله‌ای را بگوید، لغت عربی به یادش نیامد؛ با این که زبان خودش و سخنگوی دولت بود! یک‌خرده فکر کرد، یادش نیامد؛ برگشت و به زبان فرانسه، از همراهش پرسید که این لغت، چه می‌شود؟ او لغت عربی را به وی گفت؛ بعد او حرفش را با بنده ادامه داد!

یعنی آن‌ها حتی زبان عربی را نه دین را، بلکه زبان عربی و عربیت را که ظاهراً خیلی برایش اهمیت قائل بودند، نتوانستند در الجزائر حفظ کنند و نگه بدارند و زنده کنند! در آنجا از اسلام، مطلقاً خبری نبود؛ از لحاظ وضع زندگی و مادی و اقتصادی هم زیر بد! وضع آن‌ها از لحاظ کشاورزی، از لحاظ اقتصادی همه‌چیزشان واقعاً زیر بد بود! البته یک ظاهر حکومت انقلابی داشتند و مواضع سیاسی خوبی در دنیا می‌گرفتند.

الجزایریها فقط در زمان «بومدین» که رئیس‌جمهوری بود وقتی انقلاب پیروز شد، بر سر کار آمد مواضع انقلابی، به معنای موضع مستقلی در مقابل امریکا و استکبار می‌گرفتند و از مسأله‌ی فلسطین دفاع می‌کردند! بعد از گذشت چند سال، همین هم عوض شد!

البته من وقتی به وضع آن‌ها نگاه می‌کنم یادم است، خودم هم در یادداشتهای روزانه‌ای که گاهی می‌نوشتم، چیزهایی را در همین زمینه نوشته‌ام؛ حالا که ملاحظه می‌کنم، خیلی عبرت‌انگیز است حرفهایی را که آن روز الجزایریها می‌گفتند، برای اینکه دفاع خودشان از قضیه‌ی فلسطین را پس بگیرند و از قضیه‌ی فلسطین دفاع نکنند و بخصوص به امریکا نزدیک بشوند، خیلی شبیه به حرفهایی است که مرتب رادیوهای بیگانه، در شرایط کنونی القا می‌کنند تا در ذهنیت ماها مسئولین کشور بیاید! نوع حرفها همان حرفهایی است که الآن هم وقتی آدم، رادیو BBC، رادیو آمریکا و رادیوی صهیونیستی را می‌شنود، می‌بیند که آن‌ها می‌کوشند بلکه بتوانند همان جور استدلالها و همان حرفها را که آن روز در زبان الجزایریها بود، در زبان ما هم جاری کنند! که خوشبختانه نتوانسته‌اند و نخواهند توانست.

آن‌ها حرفهای رادیوهای بیگانه را قبول کرده بودند و بیست سال بعد از انقلاب الجزائر، دیگر انقلابی، اسلامی و دینی نبود! ارزشهای اخلاقی و معنوی، مطلقاً وجود نداشت؛ پیشرفت مادی هم نبود! شورویها اگر نتوانستند زندگی مردم را درست کنند، لااقل نتوانستند در مسابقه‌ی فضایی، کار برجسته‌ای نشان بدهند. فرانسویها اگر نتوانستند آزادی و استقلال و اصول انقلابشان را تحقق ببخشند، لااقل نتوانستند فتوحات جهانی بکنند؛ اگرچه آن، مثبت نیست، اما از لحاظ مثلاً عنوان تاریخی می‌گفتند که ناپلئون از لحاظ فتوحات نظامی، شخص برجسته‌ای بود. که او هم آخر کار، نابود شد؛ یعنی در جنگ با روسیه، به خاکستر نشست و بکلی از بین رفت.

بنابراین وقتی که ما مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم انقلاب ما بعد از بیست سال، آسیبهای گوناگون یک انقلاب بزرگ مثل انقلاب فرانسه، یک انقلاب پرسروصدا مثل انقلاب شوروی و یک انقلاب به اصطلاح اسلامی مثل انقلاب الجزائر را مطلقاً نداشته است؛ و این نشان‌دهنده‌ی بنیه‌ی این انقلاب است. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در همایش آسیب‌شناسی انقلاب ۱۳۷۷/۱۲/۱۵

انقلاب بزرگ اسلامی ایران، حقیقتاً انقلابی استثنایی بود. ما انقلابهای دیگری را، هم در تاریخ خوانده‌ایم و هم در زمان خودمان مشاهده کرده‌ایم. کاش شما مردم عزیزمان با کتابها و نوشته‌های تاریخی، بیشتر اُنس می‌گرفتید و آنچه را که من می‌خواهم در چند کلمه برایتان عرض کنم، خودتان در کتابها و تفصیل مطالعه می‌کردید که چیزی جای آن را نمی‌گیرد. واقعاً این انقلاب با انقلابهای دیگر فرق داشت. این فرق، هم در چگونگی به‌وجود آمدن آن و هم در انگیزه‌ی به‌وجود آمدن حرکت مردم دیده می‌شود. از جنبه‌ی دوم می‌توانیم آن را مثلاً با انقلاب اکتبر روسیه که ماجرای هفتاد، هشتاد ساله‌ی کمونیستی از بطن آن برخاست، مقایسه کنیم

تا ببینید آن انقلاب و شورش مردمی، چطور و با چه شعارهایی به وجود آمد. در جریان آن انقلاب چقدر فاجعه آفرینی شد؛ این جا چگونه بود. اصلاً تفاوت از زمین تا آسمان است. البته این مقایسه با انقلابهایی است که مردمی هستند؛ چون آن انقلاب هم مردمی بود. قبل از آن هم انقلاب کبیر فرانسه بود که اسمش انقلاب است؛ اما در واقع کودتایی نظامی به شمار می رفت و واقعاً فاصله اش با انقلاب به قدری است که اصلاً نمی شود این دو را با هم مقایسه کرد. انقلاب ما از نظر عظمت، سلامت، طهارت، دوری و اجتناب از گمراهیها و فاجعه آفرینیهایی که در شورشهای مردمی همه جا دیده می شود و از نظر استمرار و نیز تواناییها و اقتدار و کارهایی که انجام داد، انقلاب عجیبی است.

بنده در زمان مسئولیت قبلی خودم - ریاست جمهوری - به کشوری سفر کردم که هم بزرگ است و جمعیت زیادی دارد و هم انقلابی در آن به وقوع پیوسته بود. روزی که بنده به آن کشور - که نمی خواهم اسمش را بیاورم - رفتم، نوزده سال از انقلابشان گذشته بود. در حال حرکت از فرودگاه به طرف محلی که برای ما در نظر گرفته بودند، رئیس جمهور آن کشور، کنار من در اتومبیل نشسته بود و راجع به بعضی از امور صحبت می کردیم. من دیدم بعضی خیابانها را بسته اند و کارگران کار می کنند. گفتم: «مثل این که مشغول کارهایی هستید؟» گفت: «بله؛ ما تا امسال فرصت نکرده بودیم آسفالت خیابانهای پایتخت را که در انقلاب خراب شده بود، ترمیم کنیم. امسال فرصتی به دست آمده است و آسفالت خیابانها را بعد از نوزده سال، ترمیم می کنیم!» ببینید؛ این کارآیی انقلابهاست. انقلابهایی که ما دیده ایم همه ی همّتشان صرف نگه داشتن خودشان می شد. نه یک انتخابات درست، نه یک سازندگی ای در کشور و نه بنای تازه ای. آن انقلابهایی که بسیار پیشرفته بودند، برنامه های پنج ساله و چند ساله اعلام می کردند؛ اما صوری بود و در باطن تقریباً چیزی نداشت. غالباً هم این انقلابها یکی پس از دیگری به دلیل کم کاریها، ناتوانیها و عیوب دیگرشان، شکست خوردند؛ چه کمونیستها و چه غیر کمونیستها که به هر حال چپ بودند. آری؛ نوزده سال از انقلابشان گذشته بود، تازه به فکر افتاده بودند که پولی هم خرج ترمیم خیابانهای پایتخت کنند!

ببینید چقدر فاصله است با انقلابی که شما به وجود آوردید و توانایی و کارآیی معجز آسایی که انقلاب شما دارد. بنده، باز در همان دوران، به کشور دیگری رفتم که قبلاً مستعمره ی پرتغالیها بود. آن جا هم ظاهراً هشت، نه سال از انقلابشان می گذشت. رئیس جمهور آن کشور هم یکی از شخصیتهای معروف آن منطقه به شمار می رفت که البته اکنون از دنیا رفته است. در حال عبور از خیابانها، به نظرم رسید که مغازه ها خالی است. بعد، اعضای هیأت ما که خیابانها را گشته بودند، آمدند و گفتند در مغازه ها اصلاً جنسی نیست! چند قلم جنس، آن هم به مقدار کم و کوپنی وجود دارد. با گذشت هشت، نه سال از انقلاب، هنوز مردم در نهایت عسرت زندگی می کردند. البته، در محاصره ی اقتصادی بودند؛ دشمنانی به آنها هجوم می آوردند و مثل دیگر انقلابها،

عرصه را بر آنها تنگ کرده بودند. یک شب هم که برای ما مهمانی دادند، من دیدم آن آقا - که مردمش در گرسنگی به سر می‌بردند و مغازه‌های پایتختش خالی از جنس بود - با آن ملت و کشور و انقلاب، رفتاری مثل رفتار حکام قبل از خودش داشت؛ همان حکامی که علیه‌شان انقلاب کرده بود. رفتار او تداعی‌کننده‌ی رفتار همان سردار پرتغالی بود که در آن‌جا حکومت می‌کرده است؛ همان رفتار، همان تبختر و همان حالت کبريایی! برای ما تعجب‌آور بود. آن روز بنده رئیس‌جمهور بودم. یک طلبه بودم، زندگی ما هم زندگی طلبگی بود. بالاتر از ما هم امام بزرگوار قرار داشت که زندگی‌اش مظهر صفا و سادگی بود و آن‌طور زندگی می‌کرد. ملت هم با آن عشق و علاقه، امام را واقعاً دوست می‌داشتند و حاضر بودند حتی جانهایشان را در راه او بدهند. غرض این‌که، انقلابهای دیگر این‌طور بوده‌اند. انقلاب ما واقعاً استثنایی بوده است؛ هم از لحاظ شعارها و هدفها، هم از لحاظ روشها، هم از لحاظ کیفیت به قدرت رسیدن و نابود کردن دشمن و از بین بردن رژیم فاسد قبلی و هم از نظر استمرار راه و قوت و قدرت سازندگی که از خود نشان داده است. این انقلاب، انصافاً از جهات مختلف فوق‌العاده است. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۰/۱۱/۲۰

ایستادن [انقلاب] در مقابل چنین خلفایی [بی‌حجابی، میگساری، شهوت جنسی]، [عده‌ای] از [روشنفکران و هنرمندان] را از ما گرفت. اگر ما برای این خلفا و خلافکارها، منع و مجازات نداشتیم، یک نفر در این نظام کافی بود که بتواند صد نفر از برجستگان عالم روشنفکری را جذب کند. یک نفر به راحتی میتواند چنین کاری را بکند. چون روشنفکر و هنرمند و آن روح لطیف، همچنان که از آن طرف گهگیری دارد، از این طرف هم گهگیری دارد. گاهی با یک لبخند میشود آنها را جذب کرد. «به حُسن خلق توان کرد صیدِ اهل نظر - «اهل نظر» را باید بگویند «اهل هنر» - «به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را.» طرف، نه مقام میخواست، نه پست میخواست و نه وزارت میخواست. یک لبخند و یک توجه و احیاناً یک گعده‌ی دوستانه - به قول ما طلبه‌ها - میخواست. خوب؛ نمیشد دیگر!

من وقتی با دید مقایسه به انقلاب سوسیالیستی شوروی سابق و انقلاب اسلامی خودمان نگاه میکنم، میبینم آن انقلاب چقدر خشن بوده است! اگر کسی تاریخ وقایع آن انقلاب را خوانده باشد، به خشونتش پی میبرد. متأسفانه، اغلب جوانان ما، اصلاً از انقلابهای دیگر خبر ندارند. من گاهی از این بابت، واقعاً غصه میخورم. اصلاً نمیدانند انقلاب سوسیالیستی شوروی سابق که بزرگترین انقلاب زمان معاصر تا قبل از انقلاب اسلامی بود و این همه هیاهو در دنیا داشت، در مقایسه با انقلاب ما، از چه ظواهر ناخوشایندی برخوردار بود. انسان وقتی با دید مقایسه به این انقلاب در قبال آن انقلاب نگاه میکند، میبیند واقعاً فرقی از زمین تا آسمان است.

بنده مطالب زیادی در این زمینه‌ها خوانده‌ام و تقریباً جزئیاتِ قضایا را میدانم. یعنی هم از طریق نوشته‌های مستقیم و تاریخ‌نگاری و هم از طریق داستانهایی که در این زمینه نوشته شده است و خیلی از خصوصیات را دقیقتر و ریزتر و روشنتر بیان میکند، میدانم که در شوروی سابق چه گذشته است. علی‌الحال، وقتی انقلاب خودمان را با انقلابِ سوسیالیستی شوروی سابق مقایسه میکنم، میبینم انقلاب ما خیلی بهتر از آن انقلاب است. اما همان انقلابِ خشنِ غیر قابلِ پذیرش، عده‌ی بیشماری از روشنفکران، نویسندگان و شعرای درجه‌ی یک روسیه‌ی آن زمان را جذب کرد. حتی کسانی هم که ابتدا مخالف انقلاب سوسیالیستی بودند، پس از مدتی، جذب آن شدند. یکی از آن مجذوبینِ آلکسی تولستوی است که من یکی دوبار، به مناسبتی اسم او را در جمع بعضی از شما آقایان که به این‌جا آمده بودید، آورده‌ام؛ چون از او خیلی خوشم می‌آید. او که چند کتاب معروف هم دارد، نویسنده‌ی عجیبی است. آلکسی تولستوی تا سال ۱۹۲۵ میلادی، ضدانقلاب بوده است و حتی از کشور فرار میکند و به قول آقایان، به اصطلاح به عنوان «عنصر سفید» آن روزگار، به آلمان یا فرانسه میرود. ولی پس از مدتی که به شوروی برمیگردد، کتاب «گذر از رنجه‌ها» را مینویسد. نمیدانم این کتاب را دیده‌اید یا نه؟ «گذر از رنجه‌ها» رمانی بسیار عالی در باب انقلاب سوسیالیستی شوروی است. این آدم که ابتدا ضد انقلاب بوده است، چنین کتابی مینویسد.

همان‌طور که میدانید، تاکنون کتابهای بسیاری راجع به انقلاب اکتبر نوشته شده است. اما بنده، دو رمان از رمانهای معروف و درجه‌ی یک در این خصوص را خواندم و با هم مقایسه کردم؛ اگرچه بیش از دو کتاب و تقریباً میشود گفت تعداد زیادی کتاب راجع به انقلاب اکتبر خوانده‌ام. یکی از این دو رمان «دُن آرام» اثر شولوخف است که معروف است. خودِ شولوخف هم، بلا تشبیه مثل شما آقایان است. یعنی اصلاً پدید آمده‌ی انقلاب است؛ مربوط به طبقه‌ی انقلاب است؛ نویسنده‌ی انقلاب است. او که در دوران انقلاب اکتبر در جوانی به سر میبرده است، «دُن آرام» را تحت تأثیر حوادث و وقایع انقلاب نوشته است. دومین رمان هم «گذر از رنجه‌ها» ی آلکسی تولستوی است که گفتیم ابتدا ضد انقلاب بود. رمان «گذر از رنجه‌ها» نه فقط از لحاظ داستانی، که از لحاظ گرایش به اصول انقلاب و مجذوب بودن در مقابل حوادث و پدیده‌های انقلاب و ترسیم زیبای حوادث آن، بهتر از رمان «دُن آرام» است. «گذر از رنجه‌ها» در واقع چهره‌ی انقلاب را زیبا ترسیم کرده و زیبا نشان داده است.

راجع به رمان «دُن آرام»، در جایی خواندم: زمانی که شولوخف نوشتن آن را به پایان برد، به او اجازه‌ی انتشار و پخشش را ندادند. ولی بعداً ماکسیم گورکی که رئیس شورای ممیزیِ فرضاً وزارت ارشاد شوروی آن روز بود - و آن وزارتخانه هم، از اوّل انقلاب، خودیِ خودی محسوب میشد - گفت: «من به عهده میگیرم که



شولوخف خودی است.» و آلا، مسؤولینِ فرهنگیِ نظامِ سوسیالیستیِ شوروی، مدعی بودند چون شولوخف اهل قزاقستان است، لذا در رمان خود، احساسات قزاقی و بومی منطقه‌ی «دُن» را منعکس و القا کرده است. به هر حال، این نویسنده، یک ضد انقلاب بوده است که تبدیل به فردی انقلابی میشود و چنان رمانی را مینویسد. ما چنین کسانی را نداریم. اگرچه قبل از انقلاب هم رمان‌نویس نداشتیم؛ اما هنرمندان برجسته‌ی معروف آن زمان، خیلی به ندرت به انقلاب گراییدند. واقعاً به ندرت به این طرف آمدند. از آن نویسندگان معروف حسابی، از آن شاعران معروف حسابی، از آن طنزنویسان معروف حسابی، از آن موسیقیدانان معروف حسابی، از آن فیلمسازان معروف - اگر چه در این میدان، اثر چندان برجسته‌ای مثل شعر و ادبیات نداشتیم - از آن ادبای معروف حسابی و از آن مطبوعاتیهای معروف حسابی، هیچ یک به این طرف نیامدند؛ هیچ یک! بیانات در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور ۱۳۷۳/۰۴/۲۲

انقلاب اسلامی در کشور ایران کاری کرد که در هیچ جای دنیا نظیر آن کار انجام نشده است. من که این نکته را عرض می‌کنم، شاید بتوانم بگویم که سرگذشت همه‌ی انقلابهای دوران انقلابات - یعنی قرن بیستم - را خوانده‌ام و یادم نمی‌آید که ماجرای یکی از انقلابهای این کشورها را نخوانده و ندانسته باشم. از انقلاب کشور روسیه و شوروی گرفته، تا آنچه که در هند و مصر و کشورهای امریکای لاتین و دیگر کشورهای آفریقایی و آسیایی پیش آمد.

در هیچ کدام از این کشورها، آن حادثه‌یی که در ایران اتفاق افتاد، اتفاق نیفتاد. اسم همه‌ی اینها، انقلاب بود. یعنی مثلاً انقلاب در ایران و انقلاب در شوروی، واقعاً مشترک لفظی است، ولی اصلاً یک کار انجام نشده؛ دو کار انجام شده است. آنچه که در ایران اتفاق افتاد، با آنچه که در کشور شوروی در سال ۱۹۱۷ اتفاق افتاد و منجر به انقلاب مارکسیستی و کمونیستی شد، بکلی متفاوت است. البته اینها مشترکات و وجوه تشابهی با هم دارند؛ اما حقیقتشان یک چیز نیست.

حالا اگر من بخواهم وارد این بحث بشوم و فرقه‌ایش را بگویم، میترسم از اصل مطلب دور بمانم. اگر بخواهیم اجمالاً مطرح کنیم، باید بگوییم در آن انقلابی که در کشور شوروی اتفاق افتاد، محور و عامل قضیه، عبارت از حزب یا تشکیلاتی بود که با ایدئولوژی و تفکر خاصی، در رأس و رهبری کشور قرار داشت. آنها سالها کار کردند، بعد هم آمدند وارد میدان شدند و درحقیقت روی یک حرکت مردمی اثر گذاشتند و بعد هم از آن حرکت مردمی، بل گرفتند.

بنابراین، استفاده‌ی واقعی را آنها بردند که در رأس کار آمدند و حکومت کردند. آنها در مقابل مردم هم هیچ تعهدی نداشتند. اصلاً از اول، به مردم اجازه‌ی نفس کشیدن ندادند. در ایدئولوژی‌شان هم این هست؛ دیکتاتوری پرولتاریا. یعنی آن قوه‌ی - به قول و ادعای آنها - کارگری که در رأس کار قرار میگیرد، اصلاً دیکتاتوری میکند و به کسی اجازه‌ی نفس کشیدن نمیدهد. آن‌که فعال مایشاء است، همان رأس قدرت و هیأت حاکمه میباشد که عبارت از یک حزب است.

واقعاً مردم در انقلاب روسیه و در کنار حزب، چه کاره بودند؟ قضیه این بود که قبل از حکومت کمونیستها، حکومت معروف تزارها در رأس کار قرار داشت که زیاد فساد و ظلم میکرد، ولی در عین حال مردم زندگی میکردند؛ یعنی هیچ نشانه‌یی از این‌که بناست این اوضاع تغییر کند، وجود نداشت. حادثه‌یی پیش آمد که عبارت از کمبود نان بود. حالا تشکیلات دولتی، یا خیانت کردند و یا بی‌عرضگی نشان دادند. البته در بحبویه‌ی جنگ بین‌المللی اول بود و حکومت روسیه با آلمان و اتریش و آن گروه جنگ بین‌المللی اول می‌جنگید. ناگهان، این طرف، کمبود نان پیدا شد و در شهر مسکو نان کم آمد و مردم به خاطر گرسنگی، از خانه‌ها بیرون آمدند. این، واقعیت و متن تاریخ است و ادعا نیست. آن حزب هم از بلبشوی اوضاع جنگ استفاده کرده بود و کسانی را به داخل کشور فرستاده بود. تا دیدند که قضیه این‌طوری است، به مسأله رنگ سیاسی دادند و جنجالی درست کردند. بعد هم با طرح شعارها و هدایت حزبی، مردمی را که برای نان - نان به معنای واقعی، یعنی قرص نان - شورش کرده بودند، علیه حکومت تحریک کردند. به عبارت دیگر، اگر در آن‌جا نان پیدا میشد و به مردم میدادند میخوردند، شورش تمام شده بود! این، حادثه‌ی روسیه بود.

چه قدر خطا میکنند کسانی که وقتی می‌خواهند انقلاب اسلامی را تحلیل کنند، می‌روند از سوابق و اندوخته‌های ذهنی خودشان نسبت به انقلابهای دیگر استفاده میکنند، تا این انقلاب را تحلیل کنند؛ درحالی‌که اصلاً این انقلاب، با آن ابزارها قابل تحلیل نیست. در انقلاب روسیه، قضیه‌ی نان بود؛ بعد هم آن گروه آمدند مردم را تحریک کردند. پیداست که یک گروه متشکل سیاسی ایدئولوژی‌دار زرنگ کهنه‌کار و سابقه‌دار در مبارزه، وقتی بخواهند یک عده مردم را آنتریک کنند، راه بیندازند، به آنان شعار یاد بدهند و سیاسیشان بکنند، راحت میتوانند. زمینه‌ی مردم آماده بود، اینها هم نانها را در تنور گرم چسباندند، بعد هم خودشان کردند و استفاده بردند. این، انقلاب شد! غالب انقلابهایی که در دنیا اتفاق افتاده، یا چیزی شبیه این است - حتی با نقش کمتری برای مردم - یا یک کودتاست. بیانات در دیدار با ائمه‌ی جمعه‌ی سراسر کشور ۱۳۶۹/۰۳/۰۷

در کشور خودمان بسیاری از حقایق هست که خیلی از روشنفکران نمیفهمند فرضاً امکان ایستادگی در مقابل قدرتهای مستکبر و مسلط امروز عالم را تحلیل‌گران سیاسی نمیفهمند و میگویند مگر میشود در مقابل آمریکا ایستاد؟! شما اگر به تحلیل‌های تحلیل‌گران سیاسی نگاه کنید هر جا که باشند وقتی محاسبه میکنند، میگویند دودوتا چهارتاست، آنها پول دارند، تکنولوژی دارند، پیشرفت‌های علمی دارند، مغزهای فعال دارند، قدرت تبلیغاتی دارند، قدرت سیاسی دارند، قدرت لشگرکشی دارند، ببینید با کویت چه کردند؟ با عراق چه کردند؟ و در جاهای دیگر چه کردند؟ چگونه میشود در مقابل آمریکا ایستاد؟ به هر حال اگر واقعاً کار دست تحلیل‌گرها و حسابگرهای روشنفکر و متخصصین و کارشناسان باشد همه باید بروند در مقابل آمریکا سرخم کنند و بگویند: هر چه شما میفرمائید همان است، اما توده‌ی مردم میگویند چرا نمیشود ایستاد؟ یعنی یک احساس روشنی دارند و اگر چه آن احساس علمی و تحلیلی که مخصوص روشنفکران است را ندارند اما احساس روشن غیرعملی و ادراکی دارند و میگویند چرا نمیشود ایستاد، بعد هم در عمل که نگاه میکنیم میبینیم واقعاً میشود ایستاد! چون وقتی یک ملتی تصمیم گرفت میایستد. امروز هم دنیای استکباری در یک تحلیل نهایی، یک روشنفکر متخصصی که احساسات صحیح و دقیق داشته باشد و مسائل را بدون زاویه‌های دید مخصوص دنبال بکند، بالاخره به همین نتیجه میرسد و میبیند که تمام هم و غم استکبار دنیا این است که عقاید توده‌ها را برگرداند به آن طرفی که خودشان میخواهند، چون اگر عقاید توده‌ها در آن طرفی که آنها میخواهند قرار نداشته باشد، واقعاً نمیشود با آنها مقابله کرد. ولذا با توده‌های مردم چه باید کرد؟ آیا میشود آنها را کشت؟ چنین چیزی امکان پذیر نیست. آیا امروز میشود حکومت‌های متکی به مردم را تکان داد؟ شما ببینید حکومت‌های اروپای شرقی که غیرمردمی و حکومت‌های حزبی صدرصد و متکی به حزب کمونیست بودند، مکانیزم مخصوص حزب کمونیست یک نفر را بر سرکار میآورد، مثل بسیاری از دولت‌های اروپای شرقی که به پشتیبانی دولت شوروی سرکار آمده بودند. هر جا با شوروی مخالفت میکردند آنها وارد میشدند. در چکاسلواکی، در لهستان، در مجارستان و در بلغارستان شورویها هر چه میخواستند همان میشد، یعنی حکومت واقعاً از مردم منقطع بود و هیچ منش مردمی نداشت، لذا با یک اشاره در ظرف چند ماه همه‌ی اینها مثل ساختمانهای مقوایی که آب زیر پایشان بیفتد، همه خم شدند و فرو ریختند. حکومت کوبا که در قلب آمریکا و زیر گوش آمریکاست با آن همه دشمنی که آمریکا دارد هنوز آنگونه نشده است و با وجود اینکه آقای بوش و دیگران در مصاحبه‌هایشان حرص و جوش میخوردند هنوز سرجایش ایستاده است و من بعضی از اوقات که مجله‌های آمریکائی را مطالعه میکنم، میبینم مرتب کاریکاتور و طنز درست میکنند و این مطلب در آنجا منعکس است. البته حکومت کوبا مشکلات دارد، اما چون بطور نسبی یک اتکائی به مردم دارد و

چون با مردم خودش مبارزه کرد. و به اتفاق مردم سرکار آمده، مردم هم او را به اسم فیدل می‌شناسند و من که از نزدیک با او مفصل صحبت کردم اخلاقاً یک آدم مردمی است و اینکه هنوز نتوانستند با او کاری بکنند، به خاطر این است که متکی به مردم است. گرچه بر اثر تبلیغات و فشار آوردن روی افکار عمومی و بر اثر فشار اقتصادی ممکن است او را هم از پای درآورند و نهایتاً هم این کار را میکنند، اما ببینید چقدر تفاوت دارد؟ اینجا افکار عمومی پشت سر دولت هست و آنجا نبود، لذا مشکل برایشان افکار عمومی است، پس اینکه قدرتهای گردن کلفت، آنجاهایی که افکار و تبلیغاتشان کارگر نشده باشد نمیتوانند کاری بکنند یک حقیقتی است که این حقیقت را یک متخصص و یک کارشناس و یک اقتصاددان و یک سیاسی حرفه‌ای نمیفهمد، اگر هم بگوئیم: میگوید ممکن نیست با آمریکا در افتاد. لکن توده‌ی مردم این حقیقت بسیاری از حقایق از همین قبیل را میفهمند، البته مشروط بر اینکه با توده‌های مردم در میان گذاشته شده باشد. بیانات در جلسه بیست و هشتم تفسیر سوره بقره ۱۳۷۱/۰۳/۰۶

مشروطیت حادثه‌ی بزرگی بود، به طور مستقیم مرتبط هم بود با مسئله‌ی آزادی؛ لذا جای این داشت که این دریاچه‌ی آرام فکر علمی ما را برآشوبد؛ یک طوفانی به وجود بیاورد و یک کاری انجام دهد؛ کمالینکه کرد.

بیانات در چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی ۱۳۹۱/۰۸/۲۳

شما وقتی که وارد مقوله‌ی آزادی در مشروطیت میشوید - که یک مقوله‌ی خیلی پرچنگال و شلوغی هم هست - می‌بینید همان گرایش ضد کلیسائی در غرب که شاخصه‌ی مهم آزادی بود، در اینجا هم به عنوان ضد مسجد و ضد روحانیت و ضد دین بروز پیدا میکند. بیانات در چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی

۱۳۹۱/۰۸/۲۳

در نهضت مشروطیت، انگلیسها با مکر و کلک خودشان، با حيله و خدعه‌ی خودشان، آمدند بر امواج مشروطیت سوار شدند، مردم و رهبران مردمی را کنار زدند. بیانات در اجتماع بزرگ مردم کرمانشاه

۱۳۹۰/۰۷/۲۰

مسئله‌ی اصلی ما، مسئله‌ی مردم است؛ حضور مردم، میل مردم، اراده‌ی مردم، عزم راسخ مردم. این را باید عرض کنیم؛ در همه‌ی تحولات و جنبشهای گوناگون اجتماعی بزرگ، نقش مردم، نقش معیار است. یعنی گسترش یک تحول، گسترش یک فکر، گسترش نفوذ یک مصلح اجتماعی، وابسته‌ی به این است که با مردم چقدر ارتباط داشته باشد. هرچه ارتباط او و آن جریان و آن جنبش و آن تحول با مردم بیشتر باشد، امکان موفقیت او بیشتر است؛ اگر از مردم منقطع شد، دیری نخواهد پائید، کاری نخواهد کرد. البته در تاریخ کشور ما جابه‌جائی‌های قدرت، آمدن سلسله‌های سلاطین و رفتن آنها، به مردم ارتباطی نداشته است؛ لیکن همین سلسله‌های حکومتی و سلطنتی‌ای که در طول تاریخ ما وجود داشته‌اند، هر کدام از آنها که توانسته‌اند رابطه‌ی خودشان را با مردم به یک نحوی محکم و گرم و دوستانه کنند، پایداری‌شان، موفقیتشان در اداره‌ی کشور و در عزت ملی بیشتر بوده است؛ هر کدام، از مردم منقطع شدند، همه چیز را از دست دادند؛ که نمونه‌ی اتم آن، سلسله‌ی قاجار و سلسله‌ی منحوس پهلوی در این دوره‌های اخیر است. ما یک تجربه‌ی مشروطیت را داریم در دوران نزدیک خودمان، و یک تجربه‌ی ملی شدن صنعت نفت را. در این دو، مردم حضور داشتند،

شرکت داشتند؛ عامل پیروزی هر دو نهضت، مردم بودند؛ ولی از مردم جدا شدند. در نهضت مشروطیت، انگلیسها با مکر و کلک خودشان، با حيله و خدعه‌ی خودشان، آمدند بر امواج مشروطیت سوار شدند، مردم و رهبران مردمی را کنار زدند؛ مشروطیت سر از قلدری رضاخان درآورد.

در قضیه‌ی صنعت نفت و ملی شدن نفت هم در اول دهه‌ی ۳۰ شمسی در کشورمان، مردم عامل بودند، مردم مؤثر بودند، حضور آنها موفقیت‌آور بود؛ لیکن دیری نپایید که از مردم جدا شدند، به مردم پشت کردند؛ کودتای آمریکائی آمد امور را قبضه کرد و کشور را مجدداً به استبداد کشاند. بیانات در اجتماع بزرگ مردم کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۰

به مشروطه افتخار بکنید و مشروطه را جزو نقاط عطف تاریخ ایران بدانید. بیانات در دیدار شورای مرکزی و کمیته‌های علمی همایش صدمین سالگرد مشروطیت ۱۳۸۵/۰۲/۰۹

در مشروطیت، نقش علما نقشی نیست که قابل مقایسه با نقش دیگران باشد. در سال‌های پیش از مشروطیت - یعنی سال‌های سلطنت مظفرالدین شاه - انجمن‌های پنهانی تشکیل می‌شد و نشست‌های گوناگونی بود که هم علما، هم غیرعلما بودند و آثار آنها در مشروطیت منعکس بود؛ منتها آن چیزی که مشروطیت را به ثمر رساند، این انجمن‌ها نبود؛ آن حضور مردمی‌ای بود که جز با فعالیت و تأثیر علما امکان‌پذیر نبود؛ یعنی اگر فتوای آخوند نبود، فتوای آشیخ عبدالله مازندرانی و امثال اینها نبود، اصلاً امکان نداشت این حرکت در خارج تحقق پیدا کند. علاوه بر این که در همان کارهای دسته‌جمعیِ خواصی - نه عوامی - هم باز علما نقش غالب را داشته‌اند. شما نگاه کنید ببینید در همان وقتی که انجمن‌های مشروطیت - یعنی انجمن‌های بعد از فرمان - تشکیل شد، مؤثرترین آدم‌ها در مهم‌ترین مراکز کشور، علمایند. انجمن تبریز را ببینید، انجمن مشهد را ببینید، انجمن رشت را ببینید؛ اینها جاهای حساسند که عناصر اصلی و مؤثرشان، علما هستند. بنابراین، نقش روحانیت در مشروطیت، اولاً نقشی نیست که قابل انکار باشد، ثانیاً قابل مقایسه باشد با نقش دیگرانی که بودند؛ روشنفکرها، و در مرحله‌ی بعد، بعضی از صاحبان قدرت و متنفذان دولتی. بیانات در دیدار شورای مرکزی و کمیته‌های علمی همایش صدمین سالگرد مشروطیت ۱۳۸۵/۰۲/۰۹

وقتی به علما نگاه می‌کنیم، می‌بینیم سابقه‌ی فعالیت [مبارزاتی] علما خیلی بیش از دوره‌ی مشروطیت است. شاخصه‌ی آن فعالیت‌های قبلی، «ضد بیگانه بودن» بود. اصلاً وجه ضد استبدادی در فعالیت‌های علما، یک وجه منطقی در جنبه‌ی ضد بیگانه و ضد استعماری بود. مثلاً فتوای مرحوم میرزای شیرازی، اقدام مرحوم ملاعلی کنی در قضیه‌ی رویتر و از این قبیل، قبل از آنها در قضایای مبارزه‌ی با روس‌ها، اصل حرکت مرحوم آخوند در جهت تهدید روس‌ها برای اشغال ایران و بقیه‌ی این کارهایی که شما می‌بینید، وجه غالب و اصلی بوده است و البته در مسأله‌ی مشروطیت هم وجه ضد استبدادی در حرکت علما واضح و روشن شد، که حالا عرض می‌کنم که چگونه این مسأله شکل گرفت.

ما از این مقدمه چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ نتیجه این است که اگر کسی وجه ضد سلطه‌ای بیگانه را در حرکت مشروطه ندیده بگیرد، مثل این است که ماهیت و هویت این حرکت را ندیده گرفته. خود این، می‌تواند برای ما تفسیر و تحلیل کند دعواهایی را که علمای داخل در مشروطه با غیر خودشان داشته‌اند؛ در درجه‌ی اول مرحوم شیخ فضل‌الله و کسانی از قبیل ایشان؛ در درجه‌ی بعد، مرحوم سید عبدالله بهبهانی و مرحوم سید محمد طباطبایی و بقیه‌ی کسانی که باز از علما بودند و بعد، از مشروطه برگشتند. در نتیجه، مسأله‌ی ضد سلطه‌ی بیگانه را باید حتماً در نظر گرفت. بیانات در دیدار شورای مرکزی و کمیته‌های علمی همایش صدمین سالگرد مشروطیت ۱۳۸۵/۰۲/۰۹

من حالا یک نگاهی می‌کنم به حرکت مشروطیت؛ یعنی از سال ۱۲۸۵ شمسی تا ۱۲۹۹؛ چهارده سال است. آقای حداد فرمودند: نوزده سال؛ به لحاظ سلطنت رضاشاه. در حالی که آن را اصلاً به حساب نیاورید. حکومت رضاشاه از سلطنتش که شروع نشد، از کودتای ۱۲۹۹ شروع شد؛ اصلاً استبداد از آن وقت شروع شد. رضاخان بود که توانست آن استبداد قاهر رضاخانی را - سردار سپه بود - مثل یک میوه‌ی رسیده‌ای در دامن او بگذارد؛ و الا امکان نداشت. پس مبدأ استبداد دوم را، سال ۱۲۹۹ بگذارید.

این حرکت انگلیسی که فعال مایشاء در قضیه‌ی مشروطیت و مابعد مشروطیت بودند، در چه دوره‌ای از تاریخ غرب و تاریخ انگلیس واقع می‌شود؟ از وقتی که غربی‌ها و اروپایی‌ها در اوج نشاط تمدن و پیشرفت علمی و سیاسی‌اند؛ یعنی یک حرکت پُرنشاط امیدوارِ مهاجمی به همه‌ی دنیا دارند، که شما ببینید دوران استعمار در این جا به اوج رسیده؛ یعنی همه‌جا، در واقع همه جای مناطق زرخیزِ عالم، تحت استعمار است و یکی از جاهایی که باید تحت استعمار قرار بگیرد، این منطقه‌ی نفت‌خیز است. در آن زمان، نقش نفت تازه به‌مرور داشت برای غربی‌ها واضح می‌شد و شاید در آن روز مهمتر از نفت برای آنها مسأله‌ی ایجاد یک حائلی برای

هندوستان بود؛ چون هندوستان برای انگلیس‌ها خیلی مهم بود و مناطق ایران و عراق حائلی بودند که نگذارند روس‌تزاری به هندوستان دست پیدا کند. بنابراین، ایران یکی از آماج‌ها و اهداف حتمی انگلیس‌ها بود.

در آن چهارده سال اینها چه کار کردند؟ اول، فرصت‌طلبی کردند و تا این حرکت عدالت‌خواهی مشروطیت را در ایران به‌وسیله‌ی عوامل‌شان از نزدیک حس کردند، خیلی ماهرانه روی این حرکت دست گذاشتند و آن را در اختیار گرفتند. جزو اولین کارهایی هم که کردند، این بود که ارکان اصلی جنبه‌ی دیگر این حرکت را که جنبه‌ی دینی و ملی باشد، از صحنه حذف کردند، بعد هم با استفاده از هرج و مرجی که در ایران به وجود آمد - می‌توان احتمال داد که خیلی از این موارد هرج و مرج (حوادث آذربایجان، حوادث شمال غربی کشور و مسأله‌ی ارومیه) با تحریک خود اینها بوده، که قرائنی هم دارد. اتفاقاً «کسروی» حوادث شمال غربی کشور را خیلی خوب تشریح می‌کند و انسان می‌بیند چه اتفاقی آن‌جا افتاده - زمینه را برای یک حکومت استبدادی مطلق، یعنی همان چیزی که مشروطه ضد او آمده بود، فراهم کردند و بعد هم در ۱۲۹۹ این مستبد را آوردند سر کار؛ یعنی چهارده سال طول می‌کشید تا جامعه‌ی استبدادی‌ای را که به‌وسیله‌ی نهضت ملی و اسلامی مردم داشت مضمحل می‌شد، با مقدماتی که خودشان انجام دادند، به یک جامعه‌ی استبدادی غیر قابل اضمحلال تبدیل کنند.

در این اثنا، جنگ جهانی اول هم اتفاق می‌افتد که با پیروزی جبهه‌ای که انگلیس‌ها در آن هستند، به انگلیس‌ها یک قدرت جدیدی می‌دهد و اینها می‌توانند آزادانه هر کاری بکنند. می‌دانید که اینها در همین سال‌ها عراق را هم فتح کردند؛ یعنی مابین سال‌های ۱۹۱۴ و ۱۹۲۰؛ در واقع ۱۳۳۳ قمری تا ۱۳۳۸ قمری. اینها درباره‌ی عراق یک سلسله اقداماتی را شروع کردند که انسان می‌فهمد که این اقدامات، اولاً با پشتگرمی اینها به پیروزی در جنگ بوده، ثانیاً به دلیل تسلط بر ایران بوده است. اینها در ۱۹۲۰ توانستند عراق را قبضه کنند که «ثورة العشرین» - انقلاب ۱۹۲۰ - عراقی‌ها کاملاً سرکوب شد و اینها حکومت را به وجود آوردند. در همان سال - یعنی تقریباً در یک سال؛ حالا شاید از لحاظ ماه‌های میلادی یک مقداری این‌ور و آن‌ور باشد - رضاخان سر کار آمده؛ در ۱۲۹۹ و در ۱۹۲۰ یا ۲۱، ملک فیصل اول در عراق سرکار آمده است و پادشاهی، کاملاً در مشت انگلیس‌ها بود و به وسیله‌ی خود آنها در آن‌جا به وجود آمده؛ یعنی یک حرکت کاملاً حساب‌شده‌ی دقیق خوبی را انگلیس‌ها انجام دادند.

من البته نمی‌خواهم از اهمیت مشروطه - که آقایان فرمودید - در تاریخ کشورمان، که درست است، صرف‌نظر کنم؛ این چیز خیلی مهمی است و قابل انکار نیست؛ مثل خیلی از کارهایی که دشمنان یک ملتی کرده‌اند، اما آن کار به‌مرور تبدیل شده به چیزی که به نفع آن ملت است. حالا مشروطه را که خود ملت ما شروع کرد، او



استفاده کرد! اما مثلاً فرض کنید که حزب کنگره‌ی هند را انگلیس‌ها به وجود آوردند، ولی استقلال هند به وسیله‌ی حزب کنگره انجام گرفت! یعنی خود این به مرور زمان تبدیل شد به پایگاهی علیه انگلیس‌ها. این، ممکن است و ایرادی ندارد.

شما به مشروطه افتخار بکنید و مشروطه را جزو نقاط عطف تاریخ ایران بدانید؛ اما حقیقت صحنه و آنچه در خارج واقع شد، این است. بیانات در دیدار شورای مرکزی و کمیته‌های علمی همایش صدمین سالگرد مشروطیت ۱۳۸۵/۰۲/۰۹

ما [باید] ببینیم نهضت علما [در مشروطه] چه بود. به نظر من روی آن خیلی کار نشده و یکی از نقاطی که حتماً باید رویش تکیه بشود، این است؛ این که نهضت علما چه بود؟

نکته‌ی اول این است که شعار علما، «عدالت‌خواهی» بود. به طور مشخص آنچه که می‌خواستند، «عدالت‌خانه» بود. درست است؟ این، یک توقع اخلاقی نبود؛ چون خواست عدالت چیزی نبود که این همه سر و صدا بخواهد. اگر یک درخواست و توصیه‌ی اخلاقی بود، این چیزی است که همیشه بوده و همیشه علما و بزرگان، مردم را به عدالت یا حکام را به عدالت تشویق می‌کردند؛ اما این جنجالی که به وجود آمد و آن تحصن‌ها، آن ایستادگی‌ها و بعد مقابله‌هایی که با دستگاه استبداد شد و فداکاری‌هایی که انجام گرفت، فقط یک درخواست اخلاقی محض نبود، بلکه آنها چیز دیگری را که فراتر از یک درخواست اخلاقی بود، می‌خواستند.

نکته‌ی دوم این که آن عدالتی که اینها می‌خواستند، دقیقاً و مستقیماً عدالت در زمینه‌ی مسائل حکومتی بود؛ چون مخاطب اینها حکومت بود. می‌دانید قضایا از عملکرد حاکم تهران شروع شد؛ آن جنجال در مسجد سید عزیزالله و مسجد جامع ظاهراً. البته همه‌ی اینها زمینه‌های تاریخی دارد و معلوم است؛ اما این غده این جا بود که سر باز کرد و منفجر شد. بنابراین، مخاطب این عدالت‌خواهی، حکومت و دولت بود و آحاد مردم - تجار، بقیه‌ی کسانی که ظلم می‌کنند در خلال جامعه - نبودند؛ بلکه محور و مرکز اصلی، حکومت بود.

نکته‌ی سوم این است که آنچه اینها می‌خواستند، یک بنیاد تأمین‌کننده‌ی عدالت بود، که اسمش را می‌گذاشتند «عدالت‌خانه». حالا این عدالت‌خانه چه جور تفسیر می‌شد، ممکن است در نظر خود آنها هم واضح نبود. ما ادعا نمی‌کنیم که آنها مثل نسخه‌ی مشروطیت که در نظر اروپایی‌ها و غربی‌ها یک نسخه‌ی عمل‌شده‌ی واضحی بود، روشن بود که چه می‌خواهند؛ ما نمی‌گوییم که در نظر علما و متدینین، نسخه‌ی عدالت‌خانه به همین وضوح بود؛ نه، لیکن فی‌الجمله این بود که می‌خواستند یک دستگاه قانونی‌ای وجود داشته باشد که بتواند

پادشاه و همه‌ی سلسله مراتب حکومتی را تحت کنترل و نظارت خودش قرار بدهد، تا اینها ظلم نکنند؛ تا عدالت تأمین بشود؛ یعنی یک دستگاه این‌جوری می‌خواستند. حالا این می‌توانست تفسیر شود به مجلس شورای ملی یا مجلس شورای اسلامی؛ می‌توانست تفسیر شود به یک چیز دیگر. آنچه آنها می‌خواستند یک نهاد عملی و یک واقعیت قانونی بود که قدرت این را داشته باشد که جلوی شاه را بگیرد؛ چون شاه اسلحه و سرباز داشت که اگر می‌خواستند جلوی او را بگیرند، طبعاً بایستی این دستگاه قدرتی فراتر از سرباز و سربازخانه داشته باشد. اینها را بایست فکر کرد، که اگر می‌خواستند، دنبال این بودند، لابد قاعدتاً فکر این را هم می‌کردند؛ یعنی طبعاً منابع مالی و منابع نظامی در اختیار او قرار می‌گرفت، تا بتواند اجرای عدالت کند و عدالت را بر حکومت و بر شخص شاه تحمیل کند.

نکته‌ی آخر هم این‌که معیار این عدالت، قوانین اسلامی بود؛ یعنی عدالت اسلامی می‌خواستند؛ در این هیچ تردیدی نیست و این را بارها و بارها گفته بودند. آنچه که مورد درخواست مردم بود این بود، که متنش هم مواد اسلامی و احکام اسلامی و قوانین اسلامی است. انگلیس‌ها همان‌طور که شما فرمول واقع شده‌ی خارجی‌اش را به‌روشنی می‌دانید، آمدند بر این موج فرصت‌طلبانه مسلط شدند و این را گرفتند و از شاه عبدالعظیم هدایتش کردند به سفارت انگلیس، بعد هم گفتند مشروطه! مشروطه هم از نظر الهام‌دهندگان معلوم بود که معنایش چیست! کسانی که تحت تأثیر اینها بودند، در درجه‌ی اول روشنفکرهای غرب‌زده بودند که البته قدرت‌طلبی هم در آنها مؤثر بود؛ یعنی این‌طور نبود که ما فرض کنیم روشنفکرهای آن زمان از قبیل همین افرادی که اسم آوردید که تاریخ‌ها را نوشته‌اند و در انجمن‌ها حضور داشته‌اند، صرفاً می‌خواستند نسخه‌ی غربی مشروطیت در ایران تحقق پیدا کند؛ ولو خود آنها کنار بمانند؛ نه، به‌هیچ‌وجه این را نمی‌خواستند. آنها می‌خواستند در حکومت باشند؛ کما این‌که برای این کار تلاش هم کردند و کسانی که به اینها ملحق شدند؛ از قبیل تقی‌زاده و غیر او، می‌خواستند در حکومت حضور داشته باشند. پس، فعالان روشنفکر این‌طور بودند. علاوه بر این، عده‌ای از قدرتمندان و رجال حکومتی هم به‌تدریج وارد این ماجرا شدند. بنابراین، حقیقت آنچه که در صحنه اتفاق افتاد، این است. بیانات در دیدار شورای مرکزی و کمیته‌های علمی همایش صدمین سالگرد مشروطیت ۱۳۸۵/۰۲/۰۹

چه شد که غربی‌ها، مشخصاً انگلیسی‌ها، در این مسأله [مشروطه] کامیاب شدند؛ از چه شگردی استفاده کردند که کامیاب شدند. در حالی که مردم که جمعیت اصلی هستند، می‌توانستند در اختیار علما باقی بمانند و اجازه داده نشود که شیخ فضل‌الله جلو چشم همین مردم به دار کشیده شود؛ قاعده‌ی قضیه این بود. به نظر من

مشکل کار از این جا پیش آمد که اینها توانستند یک عده‌ای از اعضای جبهه‌ی عدالت‌خواهی - یعنی همان اعضای دینی و عمدتاً علما - را فریب بدهند و حقیقت را برای اینها پوشیده نگه دارند و اختلاف ایجاد کنند. انسان وقتی به اظهاراتی که مرحوم آسید عبدالله بهبهانی و مرحوم سید محمد طباطبایی در مواجهه و مقابله‌ی با حرف‌های شیخ فضل‌الله و جناح ایشان داشته‌اند، نگاه می‌کند، این مسأله را درمی‌یابد که عمده‌ی حرف‌ها به همین است که این‌طور می‌گفته‌اند. این حرف‌ها به نجف هم منعکس می‌شده و شما نگاه می‌کنید که همین اظهارات - انسان در کار مرحوم آقا نجفی قوچانی، در آن کتاب و در مذاکراتی که در نجف در جریان بوده، اینها را می‌بیند - و حرفهایی را که از سوی روشنفکرها و به‌وسیله‌ی عمال حکومت گفته می‌شد و وعده‌هایی را که داده می‌شد، حمل بر صحت می‌کردند. این‌طور می‌گفتند که: شما دارید عجله می‌کنید؛ سوءظن دارید؛ اینها قصد بدی ندارند؛ اینها هم هدف‌شان دین است! این مسائل در مکاتبات، نامه‌های صدر اعظم و ... به مرحوم آخوند منعکس شده است. انسان می‌بیند که حساسیت آنها را در مقابل انحراف کم کرده‌اند؛ اما حساسیت بعضی‌ها مثل مرحوم آشیخ فضل‌الله باقی ماند؛ اینها حساس ماندند؛ اصرار کردند و در متمم، آن مسأله‌ی پنج مجتهد جامع‌الشرایط را گنجانند و مقابله کردند. یک جمع دیگری از همین جبهه، این حساسیت را از دست دادند و دچار خوش‌باوری و حُسن‌ظن و شاید هم نوعی تغافل شدند. البته انسان حدس می‌زند که بعضی از ضعف شخصیتی‌ها و ضعف‌های اخلاقی و هوای نفس بی‌تأثیر نبود؛ حالا ولو نه در مثل مرحوم سید عبدالله یا سید محمد؛ اما در طبقات پایین، بلاشک بی‌تأثیر نبوده که نمونه‌ی واضحش امثال شیخ ابراهیم زنجانی‌ست. اینها بالاخره جزء علما بودند. شیخ ابراهیم هم تحصیل‌کرده‌ی نجف بود، هم مرد فاضلی بود؛ اما تحت تأثیر حرف‌های آنها قرار گرفتند و غفلت‌زده شدند و مقداری هوای نفسانی در اینها اثر گذاشت و اختلاف از این جا شروع شد.

من به انقلاب خودمان که نگاه می‌کنم، می‌بینم هنر بزرگ امام این بود که دچار این غفلت نشد؛ اساس کار امام این است. امام اشتباه نکرد که حرفی را که گفته بود و هدفی را که اتخاذ کرده بود، در سایه‌ی تنبیه و ظاهرسازی‌های شعارهای دیگران گم کند و فراموش کند. این، اساس کار موفقیت امام بود که مستقیم به طرف هدف پیش رفت؛ صریح و عریان آن را جلوی چشمش قرار داد و به طرف آن حرکت کرد. متأسفانه این کار را زعمای روحانی و مشروطه‌نکردند و بر ایشان غفلت ایجاد شد؛ فلذا اختلاف شد. اختلاف که به وجود آمد، آنها تسلط پیدا کردند. وقتی قدرت دست آنها آمد، دیگر کاری نمی‌شد کرد. عین همین قضیه را من در قضایای عراق دیدم. در قضایای عراق هم اول علما به طور جدی وارد شدند، بعد تعبیر و توجیه شروع شد: حالا شاید اینها راست بگویند! شاید هدف بدی نداشته باشند! انگلیس‌ها در آن جا بین مردم عراق شعارهایی را پخش کردند: «جننا محررین لا مستعمرین!»؛ ما نیامده‌ایم برای استعمار شما، ما آمده‌ایم شما را از دست

عشمانی‌ها آزاد کنیم! همین حرفی که حالا آمریکایی‌ها در این برهه‌ی اخیر به عراقی‌ها می‌گفتند: ما آمده‌ایم شما را از دست صدام آزاد کنیم، نیامده‌ایم برای این‌که بر شما تسلط پیدا کنیم! آن وقت آنها در آن‌جا از ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۸ ظاهراً یا ۵۷، سی‌وهشت سال عراق را آن‌چنان فشردند که وقتی انسان این سال‌های طولانی را نگاه می‌کند و می‌خواند، گریه‌اش می‌گیرد که اینها در عراق و البته غالباً هم به‌وسیله‌ی خود همین عناصر عراقی چه کرده‌اند: از کشتار مردم، از نهب مردم، از غارت کشور، عقب‌نگه داشتن کشور و ذلت‌هایی که بر ملت عراق تحمیل کردند.

در این‌جا هم همین‌جور است؛ در این‌جا هم آمدند و شعارهای برآقی را مطرح کردند و عده‌ای را غافل کردند، که ما اگر می‌خواهیم از تجربه‌ی مشروطیت استفاده کنیم، نباید بگذاریم این اشتباه تکرار شود؛ یعنی بایستی آن هدفی را که انقلاب اسلامی ترسیم کرده، صریح و بدون هیچ‌گونه مجامله در نظر داشته باشیم. البته رعایت اقتضائات زمان غیر از این حرف‌هاست؛ غیر از این است که ما هدف را فراموش و گم کنیم و به شعارهای دیگران دل ببندیم. بیانات در دیدار شورای مرکزی و کمیته‌های علمی همایش صدمین سالگرد مشروطیت ۱۳۸۵/۰۲/۰۹

دأب سیاستهای مسلط عالم این بوده و هست که جنبشهای عدالتخواهانه‌ی مردم نقاط مختلف دنیا را در هاضمه‌ی سیاسی و فرهنگی خود بریزند و در واقع هویت آن جنبشها و حرکت‌های مردمی و عدالتخواهانه را از بین ببرند؛ این کار در ایران هم اتفاق افتاده بود. نهضت عدالتخواهی‌ای که صد سال پیش در مشروطه‌ی ایران پیش آمد، یک حرکت مردمی و دینی بود. آن روز جریان سیاسی مسلط عالم - یعنی انگلیسیها - این حرکت عدالتخواهانه‌ی مبتنی بر اصول اسلامی را در هاضمه‌ی سیاسی و فرهنگی خود ریختند؛ آن را استحاله کردند و از بین بردند و به یک حرکت مشروطه از نوع انگلیسی آن تبدیل نمودند. نتیجه‌ی آن هم این شد که جنبش مشروطه - که یک جنبش ضد استبدادی بود - آخر کار به دیکتاتوری رضاخانی منتهی شد که از استبدادهای قاجار، بدتر و شقاوت‌آمیزتر و قساوت‌آمیزتر بود. بیانات در سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۸۱/۰۳/۱۴

هیچ کانون و مرکزی در ایران وجود نداشت که بتواند ملت را بسیج کند؛ مگر روحانیت و پرچمداران دین، با شعار دین. در کشور ما این یک تجربه‌ی طولانی است؛ اینها را باید با چشم دقت نگاه کرد.

در قضیه‌ی مشروطه اگر علما نبودند، مشروطیت به وجود نمی‌آمد و به پیروزی نمی‌رسید. وقتی هم که غریزده‌ها و نوچه‌های انگلیسی در ایران، علمای دین و شعارهای دینی را کنار زدند، باز استبداد و تسلط و نفوذ خارجی مسلط شد. در نهضت ملی شدن صنعت نفت هم همین‌طور بود. تا وقتی روحانیت وسط میدان بود - که مرحوم آیه‌الله کاشانی یکی از اصلی‌ترین محورهای این مبارزه بود - ملت در میدان حضور داشت؛ اما وقتی با سوء رفتارها، کج سلیقگیها و انحصارطلبیها، دست روحانی روشن‌فکر و آگاه و شجاعی مثل مرحوم کاشانی کوتاه شد، ملت هم کنار کشید و رؤسای دولت نهضت ملی تنها ماندند. لذا دشمن آمد و با آنها هر کار می‌خواست کرد.

در ایران همیشه ملت با ندای دین به میدان آمده است؛ عدالت را در سایه‌ی دین دیده است؛ به خاطر اعتماد به روحانیت، هر جایی که آنها پیشگام در تحوّل شده‌اند، آنها را تنها نگذاشته است. بنابراین وقتی امام بزرگوار ما به عنوان یک مرجع، یک عالم دین و یک انسان آزمایش‌شده‌ی پاک و صدیق، با آن عزم راسخ وارد میدان شد و روحانیت پشت سر او وارد میدان شدند، همه‌ی ملت به میدان کشیده شدند و دشمن دیگر نتوانست مقاومت کند. آن روز، حضور ملت توانست ریشه‌ی استبداد را از این کشور بکند. بیانات در سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره) ۱۳۸۱/۰۳/۱۴

آیه‌الله کاشانی کسی است که اگر او نبود، نهضت ملی شدن صنعت نفت یقیناً در این کشور به وقوع نمی‌پیوست. من به جوانان عرض می‌کنم، با تاریخ گذشته‌ی نزدیک کشورتان آشنا شوید؛ چون یکی از راههای فریب و اغواگری، تحریف تاریخ است که امروز متأسفانه این کار به‌وفور صورت می‌گیرد. مرحوم کاشانی کسی است که به کمک او دکتر مصدّق و دیگر سران نهضت ملی شدن صنعت نفت توانستند حمایت مردم را به این حرکت جلب کنند؛ و الاّ حمایت مردم جلب نمی‌شد. کسی مصدّق را نمی‌شناخت؛ کسی معنای ملی شدن صنعت نفت را نمی‌دانست؛ توده‌های عظیم مردم که رأی و حضور و اقدام آنها در تحولات اجتماعی تعیین کننده است، در جریان وارد نبودند و برای آنها توضیح داده نشده بود. دستگاه دربار که مخالفت چیزفهمی مردم بود، خودش هم عامل دست انگلیسیها بود. روشن‌فکران و سیاسیون که جهت حرکتشان این بود، وسیله و راهی نداشتند و مردم به آنها اعتماد نمی‌کردند. مرحوم آیه‌الله کاشانی وارد میدان شد. سابقه‌ی این مرد را، علما می‌شناختند و مردم ایران هم به او ارادت داشتند. او کسی بود که به وسیله‌ی قشون غاصب مداخله‌گر انگلیس در ایران، از کشور تبعید شده بود. شما ببینید آن روز وضع کشور چگونه بود. امروز به استقلال سیاسی ملت ایران نگاه کنید، ببینید هیچ قدرتی در دنیا نمی‌تواند هیچ‌گونه موضع‌گیری‌ای - حتی

موضعگیری زبانی - را بر دولتمردان ما تحمیل کند؛ اما آن موقع چنین بود که یک دولت بیگانه در دنباله‌ی جنگ بین‌الملل دوم - که انگلیسیها و امریکاییها و روسها در زمان حکومت محمد رضای پهلوی از چند طرف وارد کشور ما شده بودند - به خودش جرأت می‌داد که یک عالم دینی را به خاطر مخالفت با سیاست انگلیس بگیرد و به خارج از کشور تبعید کند! البته قبلاً او را در قلعه‌ی فلک‌الافلاک خرم‌آباد زندانی کردند، که من رفتم آن سلولی را که می‌گفتند مرحوم آقای کاشانی در آن‌جا زندانی بود، از نزدیک دیدم. وقتی که از تبعید به تهران برگشت، امواج احساسات و ارادت مردم نسبت به این روحانی مجاهد و مبارز، چنان توفانی به راه انداخت که همه‌ی دشمنان را پس زد و انگلیسیها و دیگران حساب کار خود را کردند و فهمیدند که مبارزه با این عالم روحانی به جایی نخواهد رسید. بعد، مرحوم آیه‌الله کاشانی به عنوان نماینده‌ی مردم تهران و رئیس مجلس آن روز، پشتیبان طرح ملی شدن صنعت نفت شد. نمایندگان مرحوم آیه‌الله کاشانی به سرتاسر کشور مسافرت می‌کردند. من خودم آن وقت نوجوان بودم. نماینده‌ی مرحوم آیه‌الله کاشانی به مشهد آمد و منبر رفت. او چنان دل‌های مردم را مثل مغناطیس به خود جذب می‌کرد که هیچ عامل دیگری نمی‌توانست جای این حرکت را بگیرد. و به این ترتیب در سال ۱۳۲۹ شمسی - یعنی پنجاه و یک سال قبل که شروع نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران است - مردم طرفدار ملی شدن صنعت نفت ایران شدند و علی‌رغم این‌که محمدرضا موافق نخست‌وزیری مصدق نبود، به پشتیبانی حمایت مردمی، مصدق نخست‌وزیر شد. اگر مرحوم آیه‌الله کاشانی این حمایت عظیم مردمی را برای مصدق به وجود نمی‌آورد، او نخست‌وزیر نمی‌شد. بعد در سال ۱۳۳۱ که ضد حمله‌ی دربار علیه مصدق شروع شد و او از نخست‌وزیری برکنار گردید، فقط یک عامل توانست مجدداً قدرت را به مصدق برگرداند و او مرحوم آیه‌الله کاشانی بود. اینها جزو واضحات تاریخ است؛ جزو حوادثی است که کسانی که آن روز بودند، دیده‌اند و از قضایای آن خبر دارند و به روشنی می‌دانند چه گذشته است؛ لیکن عده‌ای عمداً اینها را کتمان می‌کنند و نمی‌گذارند این حرفها به گوش نسل حاضر برسد؛ که البته مقاصدشان معلوم است. وقتی شاه، قوام‌السلطنه را به جای مصدق به نخست‌وزیری انتخاب کرد، مرحوم آیه‌الله کاشانی در مقابل قوام‌السلطنه اعلامیه داد؛ مردم کفن پوشیدند و در تهران و شهرهای دیگر به خیابانها آمدند؛ لذا قوام‌السلطنه سه روز بیشتر نتوانست به عنوان نخست‌وزیر بماند. اصلاً مگر می‌شد در مقابل امواج عظیم مردم که آیه‌الله کاشانی راه انداخته بود، مقاومت کرد؟ لذا قوام‌السلطنه کنار رفت و دوباره مصدق بر سر کار آمد. انگلیسیها نفت ایران را ملک شخصی خود به حساب آورده بودند و دهها سال استفاده‌ی غاصبانه می‌کردند و مال ملت ایران را تقریباً مفت مفت می‌بردند و دربار سلطنت هم برای این‌که چهار روز بیشتر به حکومت ننگین خود ادامه دهد، با انگلیسیها همکاری می‌کرد. اما این بساط را نهضت ملی شدن

صنعت نفت به هم زد، که عامل و سرچشمه‌ی اصلی جوشش در این نهضت، همین مرد بزرگ و شجاع بود: مرحوم آیه‌الله سید ابوالقاسم کاشانی.

بخش بسیار مهم این ماجرا این است که الان عرض می‌کنم و این مطلبی است که می‌خواهم بخصوص جوانان ما به آن توجه کنند. دشمن فهمید که راز پیروزی ملت ایران چیست؛ لذا درصدد برآمد تا سیاسیون و سردمداران دولتی را از روحانیت و دین جدا کند. آنها را از آیه‌الله کاشانی جدا کردند و بینشان فاصله انداختند و متأسفانه موفق هم شدند. از سی تیر ۱۳۳۱ که مرحوم آیه‌الله کاشانی توانست ملت ایران را آن‌طور به صحنه بیاورد، تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که عوامل امریکا در تهران توانستند مصدق را سرنگون و تمام بساط او را جمع کنند و مردم هیچ حرکتی از خود نشان ندادند، یک سال و یک ماه بیشتر طول نکشید. در این یک سال و یک ماه، با وساطت ایادی ضد استقلال این کشور و با توطئه‌ی دشمنان این ملت، دکتر مصدق مرتب فاصله‌ی خود را با آقای کاشانی زیاد کرد، تا این‌که مرحوم آیه‌الله کاشانی چند روز قبل از ماجرای ۲۸ مرداد نامه نوشت - همه‌ی این نامه‌ها موجود است - و گفت من می‌ترسم با این وضعی که دارید، علیه شما کودتا کنند و مشکلی به وجود آورند. دکتر مصدق گفت: من مستظهر به پشتیبانی مردم ایران هستم! اشتباه او همین‌جا بود. ملت ایران را سرانگشت روحانیت - کسی مثل آیه‌الله کاشانی - وادار می‌کرد که صحنه‌ها را پُر کند و به میدان بیاید و جان خود را به خطر بیندازد. در ۲۸ مرداد که کاشانی منزوی و خانه‌نشین بود - و در واقع دولت مصدق او را منزوی و از خود جدا کرده بود - عدم حضور او در صحنه موجب شد که مردم نیز در صحنه حضور نداشته باشند؛ لذا کودتاچیهای مأمور مستقیم امریکا توانستند بیایند و به راحتی بخشی از ارتش را به تصرف درآورند و کودتا کنند. یک مشت اوباش و الواط تهران را هم راه انداختند و مصدق را سرنگون کردند. پس از آن، دیکتاتوری محمدرضاشاهی به وجود آمد که بیست و پنج سال این ملت زیر چکمه‌های دیکتاتوری او لگدمال شد و ملی شدن صنعت نفت هم در واقع هیچ و پوچ گردید؛ چون همان نفت را به کنسرسیومی دادند که امریکاییها طرّاحی آن را کردند. هرچه دشمن خواست، همان شد؛ به خاطر جدا شدن از روحانیت و دین. اینها عبرت است.

شبهه همین قضیه در صدر مشروطیت اتفاق افتاد. آن‌جا هم کار را مردم کردند و حضور آنها بود که مشروطیت را بر حکام مستبد قاجار تحمیل کرد؛ و آلا مظفرالدین شاه کسی نبود که مشروطیت را قبول کند؛ حضور و فشار مردم او را مجبور کرد که مشروطیت را بپذیرد. روحانیون و علمای بزرگ، مردم را به صحنه آورده بودند. بعد از آن‌که مشروطیت به وجود آمد، جمعی از روشنفکران خودباخته در مقابل انگلیس، با تبلیغات و روزنامه‌ها و روشهای خود، کاری کردند که روحانیت و مردم متدین را نسبت به نهضت مشروطیت بدبین و مأیوس کردند. نتیجه این شد که در ابتدا یک دیکتاتوری توأم با هرج و مرج، چند سال بعد هم دیکتاتوری

سیاه دوران رضاخان بر این ملت مسلط شد. این دو واقعه، دو تجربه است که البته هر کدام تحلیل و داستان جداگانه‌ای دارد.

من از این که می‌بینم جوانان ما از این قضایا بی‌اطلاعند، رنج می‌برم. همیشه اطلاع از آنچه که دشمن در گذشته عمل کرده است، موجب می‌شود که انسان ترفندهای دشمن را در زمان خودش هم بداند. البته روشها عوض می‌شود. شما می‌بینید که در مبارزات ورزشی هم مربیان می‌نشینند و عملکرد فلان تیم رقیب را با دقت نگاه می‌کنند تا روشهای او را بشناسند. ملت ایران در طول صد سال اخیر اقلأ در دو قضیه‌ی مهم قبل از انقلاب اسلامی با امریکا و انگلیس روبه‌رو شده است. یک قضیه، قضیه‌ی مشروطیت است؛ یک قضیه، قضیه‌ی نهضت ملی شدن صنعت نفت است. در هر دو قضیه، آنها ترفندی زدند و ملت ایران را از لذت بردن از پیروزی خود محروم کردند و یک دیکتاتوری سخت و سیاه را در هر کدام از این دو مقطع در کشور به وجود آوردند.

ماجرای سوم، ماجرای انقلاب اسلامی بود که امام هشیاری به خرج داد و نگذاشت. عده‌ای اول انقلاب به تلقین همان دشمنان، تبلیغ می‌کردند که بسیار خوب، امام آمد، انقلاب را پیروز کرد، مردم را به صحنه آورد و دولت جمهوری اسلامی تشکیل شد؛ کار امام دیگر تمام شد؛ امام به قم برود و مشغول درس و بحث و کارهای خود باشد! معنایش این بود که همان کاری که در مشروطیت شد، در انقلاب اسلامی هم بشود. امام بزرگوار ما، ملت مؤمن، مبارزان آبدیده‌ای که تجربه‌های تاریخی را داشتند و بزرگان سیاستمدار انقلاب که می‌فهمیدند چه می‌کنند و دشمن از کدام منفذ ممکن است هجوم و حمله‌ای دوباره به این کشور بکند، ترفند دشمن را فهمیدند. قانون اساسی تدوین شد و امام بزرگوار در همه‌ی جریان کار، بر استحکام این پایه اشراف و نظارت داشت. در طول این مدت، مردم در کنار حقایق دینی و پرچمداران معرفت دینی باقی ماندند. جوانان ما به جای این که طبق خواسته‌ی دشمن، به حقایق و زیباییهای معرفت دینی و به برجستگیهای اسلامی که پرچم عدالت را در دنیای امروز بلند کرده است، پشت کنند، از همه‌ی قشرهای دیگر آگاهانه‌تر و با اصرار بیشتر، پرچم اسلام و اسلام‌خواهی را در کشور برافراشته و به دست گرفته‌اند.

مردم و جوانان ما نگذاشتند فرمول قدیمی دشمن، در انقلاب اسلامی تحقق پیدا کند. این فرمول چیست؟ قدم اول، جدایی دستگاه سیاست و نهضت از دین و روحانیت است. قدم دوم، مأیوس شدن مردم از تحوّل که به وجود آمده است؛ مثل مشروطیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت. مأیوس شدن مردم موجب می‌شود که در صحنه حضور نداشته باشند. قدم سوم، در غیاب مردم، پدید آمدن یک دیکتاتوری ظالمانه و بی‌رحم و در مشت دشمن و استکبار و استعمار قرار گرفتن است. در تحولاتی که دین نقشی نداشته است، راحت توانسته‌اند این فرمول را پیاده کنند: مردم را مأیوس کنند؛ آنها را از صحنه دور کنند؛ در غیاب آنها هر کاری



که می‌خواهند بکنند و عوامل مورد نظر خود را سر کار بیاورند. در ایران پس از انقلاب اسلامی نتوانستند این کار را بکنند؛ نتوانستند عنصر دین را از اساس حکومت جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی جدا کنند؛ نتوانستند مردم را مایوس کنند؛ مردم در صحنه ماندند و تا مردم در صحنه هستند، دشمن مجال هیچ تحرک واقعی و حقیقی را در کشور ما ندارد. بیانات در دیدار مردم کاشان و آران و بیدگل ۱۳۸۰/۰۸/۲۰

کشور ما هرگز استعمار نشد؛ یعنی بیگانگان نتوانستند به این کشور بیایند و یک حکومت غیر ایرانی - حکومت مثلاً انگلیسی؛ چون انگلیسیها این جا مسلط بودند - تشکیل دهند. ملت ایران این را اجازه نداد؛ اما هرچه نتوانستند - در آن جایی که می‌توانستند و در دورانی که قادر بودند - نفوذ خودشان را در ایران توسعه دادند.

من چهار نمونه را از تاریخ نزدیک خودمان تاریخ صد سال پیش به این طرف به شما عرض کنم. این چهار نمونه به ما نشان می‌دهد که وقتی یک قدرت بیگانه بر دستگاه‌های سیاسی و فرهنگی یک کشور مسلط شود، بر سر آن کشور و آن ملت چه می‌آید.

یک نمونه، نمونه‌ی مشروطیت است. می‌دانید، دوران استبداد حکومت قاجار مردم را به جان آورده بود. مردم قیام کردند، دلسوزان جامعه قیام کردند؛ پیشرو آنها هم علمای دین بودند. در نجف، مرجع تقلیدی مثل مرحوم آیت‌الله آخوند خراسانی؛ در تهران سه نفر عالم بزرگ مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، مرحوم سید عبد الله بهبهانی، مرحوم سید محمد طباطبایی پیشوایان مشروطه بودند. پشتوانه‌ی این‌ها هم دستگاه حوزه‌ی علمیه در نجف بود. این‌ها چه می‌خواستند؟ این‌ها می‌خواستند که در ایران عدالت برپا شود؛ یعنی استبداد از بین برود. وقتی که جوش و خروش مردم دیده شد، دولت انگلستان که آن وقت در ایران نفوذ بسیار زیادی داشت و از عواملی در میان روشن‌فکران برخوردار بود، این‌ها را دید و نسخه‌ی خودش را به این‌ها القاء کرد. البته در بین همان دلسوزان هم عده‌ای از روشن‌فکران بودند. حق آن‌ها نباید ضایع شود؛ لیکن یک عده روشن‌فکر هم بودند که مزدور و خود فروخته و از عوامل انگلیس محسوب می‌شدند. باری؛ مشروطه، قالب و ترکیب حکومتی انگلیس بود. این روشن‌فکران به جای اینکه دنبال دستگاه عدالت باشند و یک ترکیب ایرانی و یک فرمول ایرانی برای ایجاد عدالت به وجود آورند، مشروطیت را سر کار آوردند. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که این نهضت عظیم مردم که پشت سر علما و به نام دین و با شعار دین خواهی بود، بعد از مدت بسیار کوتاهی منتهی به این شد که شیخ فضل‌الله نوری را که این شهید بزرگوار همین جا مدفون است در تهران به دار کشیدند. اندک زمانی بعد، سید عبد الله بهبهانی را در خانه‌اش ترور کردند. بعد از آن هم سید محمد

طباطبایی در انزوا و تنهایی از دنیا رفت. آن وقت مشروطه را هم به همان شکلی که خودشان می‌خواستند برگرداندند؛ مشروطه‌ای که بالاخره منتهی به حکومت رضاخانی شد!

نمونه‌ی دوم، خود حکومت رضا خان است. انگلیسی‌ها قراردادی را با دولت قاجاریه در میان گذاشتند که براساس آن قرارداد، تمام مسائل مالی و تمام مسائل نظامی کشور ایران در قبضه‌ی انگلیسی‌ها قرار می‌گرفت. مرحوم سید حسن مدرس، آن عالم آگاه، با این قرارداد مخالفت کرد و نگذاشت این لایحه در مجلس شورای ملی آن روز تصویب شود. بعد که انگلیسی‌ها از اینجا محروم شدند و دیدند نمی‌شود این‌طوری عمل کرد، به فکر تازه‌ای افتادند. فهمیدند باید در ایران یک دیکتاتور را بر سر کار بیاورند تا امثال مدرسها را قلع و قمع کند؛ با مردم با کمال خشونت رفتار کند؛ خواسته‌های انگلیس را اعمال کند. لذا رضا خان را بر سر کار آوردند. ماجرای به سلطنت رسیدن رضا خان در ایران، یکی از ماجراهای بسیار عبرت‌انگیز تاریخ ماست. ماجرای است که همه‌ی جوانهای این کشور، امروز باید بدانند. هرج و مرج قبل از رضا خان، به وسیله‌ی مشت پولادین رضا خان و با کمک دولت انگلیس از بین رفت و یک نظم تحمیلی و استبدادی در کشور به وجود آمد که پنجاه و پنج سال ادامه پیدا کرد. نفوذ انگلیس در دستگاه‌های سیاسی و فرهنگی کشور ما، مردم را تحت فشار قرار داد.

نمونه‌ی سوم، نمونه‌ی شهریور ۱۳۲۰ است که رضا خان به وسیله‌ی حامیان قبلی خود از سلطنت عزل شد و از ایران بیرون رفت. محمد رضا را بر سر کار آوردند؛ با قرار تسلیم محض در مقابل انگلیسی‌ها! هر کاری آن‌ها می‌خواستند، انجام می‌داد؛ دیگر احتیاج به استعمار نبود! وقتی که یک خائن ایرانی حاضر است در مقابل کمک بیگانه، بر ملت ایران سلطنت و حکومت کند و خواسته‌ی آن بیگانه را در ایران اعمال نماید، دیگر چه لزومی دارد زحمت استعمار را به خودشان بدهند؟! این کار را کردند.

بعد، نمونه‌ی چهارم پیش آمد. و آن مرداد سال ۱۳۳۲ هجری شمسی بود. بعد از آنکه حکومت مصدق را سرنگون کردند البته قبلاً مرحوم آیت‌الله کاشانی را با ترفندهای خودشان منزوی کردند، کنار زدند و با بی‌تدبیری‌هایی که انجام گرفت کنار گذاشتند باز سر کار آمدند و وارد ایران شدند و توانستند با نفوذ خود، با یادی خود، با فعالیت خود، کودتای ۲۸ مرداد را به وجود آورند و محمد رضا را که از ایران فرار کرده بود، به ایران برگردانند. بیست و پنج سال بعد از آن، حکومت دیکتاتوری سیاه پهلوی ادامه پیدا کرد. این چهار مقطع است؛ این‌ها همه عبرت‌انگیز است.

یک ملت وقتی اجازه بدهد که یک قدرت بیگانه در دستگاه‌های سیاسی او یا در دستگاه‌های فرهنگی او نفوذ کند، سرنوشت این ملت همین است. بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم ۱۳۷۹/۰۷/۱۴

قرن بیستم میلادی قرن تحولات عظیم اجتماعی و سیاسی است. ملتها هر کدام برحسب موقعیت، شرایط، استعداد و هوشیاریشان، زودتر یا دیرتر، به تحولات عظیمی دست پیدا کردند. البته همین‌جا عرض کنم که ملت ایران جزو اولین ملت‌هایی بود که در این قرن میلادی به یک تحول عظیم سیاسی و اجتماعی دست پیدا کرد؛ یعنی در سال ۱۹۰۵ یا ۱۹۰۶ میلادی که برابر است با ۱۳۲۴ یا ۱۳۲۵ قمری، ملت ایران زودتر از اغلب ملت‌های عالم به یک تحول سیاسی و اجتماعی نزدیک شد که آن تحولی است که در دوران مشروطیت اتفاق افتاد. ملت ایران هوشیاری و پیشروی و مجاهدت و شرایط مناسب خودش را با این عمل ثابت کرد. علمای دین و دلسوزان جامعه، پیشوایان آن حرکت بودند. یک غفلت از سوی سیاستمداران وابسته‌ی به انگلیس آن زمان موجب شد که قدرتهای غربی و خارجی بتوانند از این حرکت ملت مسلمان سوءاستفاده کنند؛ عدالتخواهی ملت ایران را در قالب از پیش ساخته‌ای مطابق نظریات خودشان بریزند و حرکت ملت ایران را منحرف کنند؛ بعد از چند سال هم سلسله‌ی پهلوی را بر سر کار آورند. در واقع نزدیک به شصت سال حرکت ملت ایران و تحول کشور را عقب انداختند. این کار را انگلیسیها در حق ملت ایران کردند. در واقع دشمنی‌ای که در این دوره‌ی شصت، هفتاد ساله با ملت ایران شد، یکی از دشمنیهای فراموش نشدنی و بسیار مهم است؛ و الا قبل از کشور هند و روسیه و الجزایر و قبل از بقیه‌ی انقلابهای بزرگ قرن بیستم، ما وارد میدان تحول اجتماعی شدیم؛ ما آمدم کشور و سازمان حکومت و نظام اجتماعیمان را متحول کنیم. ملت ما در تهران، در تبریز، در خراسان، در فارس، در بسیاری دیگر از نقاط این کشور، فداکاریهای بزرگی هم کردند؛ منتها بیگانگان نگذاشتند؛ عامل هم آن سیاستمداران وابسته‌ی به غرب بودند. کسانی که آن روز با غریبه‌ها و با قدرت دولت انگلیس میانه‌ی صمیمی و گرمی داشتند؛ حرکت ملت ایران را منحرف کردند؛ بعد هم رضاخان را سر کار آوردند؛ لذا تحول ملت ایران شصت سال عقب افتاد!

ملت‌های دیگر هم در این قرن هر کدام به گونه‌ای وارد این میدان شدند. در هندوستان این تحول اجتماعی به یک شکل انجام گرفت؛ در کشور روسیه این تحول یک طور انجام گرفت؛ در کشور الجزایر این تحول به یک شکل دیگر انجام گرفت؛ در دهها کشور، در آسیا و در آفریقا و در نقاط مختلف دیگر عالم، این تحول اجتماعی به شکل خاصی انجام گرفته است. همه‌ی این تحولات در یک نقطه با هم مشترکند و آن این است که در همه‌ی این تحولات، نیروهای بشری و انسانی بر نیروهای استکباری غلبه کردند؛ منتها این غلبه در یک جا غلبه‌ی واضح و قاطعی بود و اثر ماندگاری به جا گذاشت؛ اما در جاهای دیگر نه، اثر آن زودگذر بود و به‌خاطر غفلتها از بین رفت. این حقیقت روشنی است که هر جا ملتها به نیروهای اثرگذار انسانی خودشان تکیه کنند، می‌توانند بر نیروهای فشار و زوری که از طرف قدرتهای غاصب و ظالم و زورگو و غارتگر به میدان آورده می‌شود، غلبه کنند. بیانات در اجتماع بزرگ عزاداران در صحن مطهر امام خمینی (ره) ۱۳۷۹/۰۷/۱۴

شما به تاریخ دوران مشروطیت که نگاه کنید، می‌بینید هر جا مجلس از خود قدرتی نشان داد، در مقابل آن قدرت، همه مجبور شدند راه و روش خود را اصلاح کنند. لذا، دشمن در مجلس آن وقت نفوذ کرد: «تلک امه قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم» (۱) اینها عبرت است. بیانات در دیدار نمایندگان مجلس

۱۳۷۳/۰۳/۱۱

(۱) سوره مبارکه البقره آیه ۱۳۴

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ ﴿وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

ترجمه:

آنها امتی بودند که درگذشتند. اعمال آنان، مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست؛ و شما هیچ‌گاه مسئول اعمال آنها نخواهید بود.

(۱) سوره مبارکه البقره آیه ۱۴۱

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ ﴿وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

ترجمه:

(به هر حال) آنها امتی بودند که درگذشتند. آنچه کردند، برای خودشان است؛ و آنچه هم شما کرده‌اید، برای خودتان است؛ و شما مسئول اعمال آنها نیستید.

چون انقلاب [اسلامی ایران]، دینی است و رهبری علمای دین در این انقلاب، نقش مهمی بوده است، دچار انحراف نشده است. اگر غیر از این بود و خوشبین بودیم که دشمن هم آن را شکست نمی‌دهد و حادثه‌ای هم برای پیکره و ظاهر انقلاب پیش نمی‌آید، نهایتاً از داخل منحرف می‌شد. مثلاً با ابرقدرتها می‌ساخت؛ با این و آن کنار می‌آمد و از درون می‌پوسید و شعارهایش از بین می‌رفت. چه چیز مانع از بروز چنین مشکلاتی برای انقلاب اسلامی شد؟ مسلماً دینی بودن انقلاب و رهبری علمای دین و رهبری دینی نگذاشت که انقلاب از مسیر صحیح خود منحرف شود؛ کما این که در بعضی کشورهای دیگر هم انقلابهایی شده بود، ولی به مرور منحرف گردید.

پیش از این، در کشور خود ما، انقلاب مشروطیت بود. اما بعد از پیروزی، هنگامی که علما را کنار زدند، از مسیر منحرف شد و مشروطیت به جایی رسید که رضاخان قلدر، فردی که ضد همه‌ی آرمانهای مشروطه خواهی بود، به حکومت رسید. اگر انقلاب اسلامی ما هم تحت رهبری دینی نبود، سرنوشتی چون انقلاب

مشروطیت پیدا می‌کرد. هر انسان هوشمندی، وقتی توجه می‌کند که اولاً شروع این نهضت و پیروزی آن، ثانیاً بقای جمهوری اسلامی و مضمحل نشدن آن و ثالثاً مستقیم حرکت کردن جمهوری اسلامی و انحراف نشدن آن، به برکت دین و رهبری دینی است، پشت سر آن، یک نکته‌ی دیگر را هم می‌فهمد و آن نکته این است که دشمنان انقلاب اسلامی، چه در خارج و چه در داخل، سعی می‌کنند دین و رهبری دینی را از این انقلاب بگیرند. بیانات در دیدار مردم قم ۱۳۷۹/۱۰/۱۹

شورای نگهبان مطمئن‌ترین دستگاه و ارگانی است که انقلاب به نظام کشور بخشیده است. ما برای این که به طور کلی از سلامت نظام مطمئن باشیم، مهمترین و رساترین و فعالترین و مؤثرترین مجموعه‌ی ما همین شورای نگهبان است. در قانون اساسی ما، شورای نگهبان حتی نقشی مهم‌تر از طراز اولی که در صدر مشروطیت گذاشته شد، دارد. اولاً طراز اول، به مسائل قانون اساسی و امثال این‌ها کاری نداشت؛ فقط به مسأله‌ی شرع کار داشت؛ ثانیاً این کسانی که امروز در شورای نگهبان هستند، با مسائل کشور و مسائل انقلاب و مشکلاتی که بر سر راه انقلاب هست، واقف‌ترند، تا آن کسانی که در آن روز می‌خواستند در نقش طراز اول کار کنند. البته دیدیم که در آن روز دشمنان اسلام و دشمنان آزادی ایران نتوانستند طراز اول را تحمل کنند و چه زود آن‌ها را از صحنه خارج کردند؛ اول وجودشان را، بعد خود اعیانشان را بی‌اثر کردند و این ارگان را بکلی حذف کردند! بدون طراز اول، دهها سال مشروطیت ادامه پیدا کرد و شد آنچه شد: مشروطه به استبدادی از طراز استبدادهای درجه‌ی اول تبدیل شد؛ یعنی از استبداد ناصر الدین شاهی بالاتر! هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که استبداد رضا خان از استبداد ناصر الدین شاه کمتر است؛ بلکه بلاشک بیشتر از آن است. ناصر الدین شاه در قضیه‌ی تنباکو وقتی که حرکت مردم را دید، عقب نشست؛ اما رضا خان در سال ۱۳۱۴ هنگامی که حرکت مردم و علما را دید، حرکت مردم را سرکوب کرد و علما را دستگیر نمود و واقعه‌ی مسجد گوهرشاد را پیش آورد! به اعتقاد ما، همه‌ی این‌ها ناشی از عدم حضور طراز اول در آنجاست؛ و الا اگر علمای پیش‌بینی‌شده‌ی در متمم قانون اساسی که همان طراز اول باشند حضور می‌داشتند و می‌توانستند نقش خودشان را ایفا کنند، ما امروز از آنچه که هستیم، خیلی جلوتر بودیم. بیانات در دیدار اعضای هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات مجلس ۱۳۷۰/۱۲/۰۴

جاذبه‌ی انقلاب است که دلها را - توده‌های مردم را، روشنفکران را، جوانان را، دانشگاهیان را - در همه‌جای دنیایی که تحت تأثیر شدید تبلیغات دشمن قرار نداشت، توانست به خودش جذب کند؛ این اتفاق در همه‌جا افتاد. بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی ۱۳۹۳/۱۱/۱۹

اگر جامعه‌ی روحانیت نبود، این انقلاب پیروز نمیشد؛ تا صد سال دیگر هم پیروز نمیشد. روشنفکران سیاسی ما که بعضی‌شان هم آدمهای خوبی بودند، دلسوز هم بودند - همه، آدمهای ناراه و منحرفی نبودند - توانائی‌اش را نداشتند، مقبولیت نداشتند، در بین مردم نفوذ نداشتند، نمیتوانستند بر دل‌های مردم حکومت کنند. آن که میتواند اولاً از حیث سطح، تمام کشور را فرا بگیرد، ثانیاً از حیث عمق و تأثیر، تا اعماق دل‌ها نفوذ کند، روحانیت بود؛ که همه جا بود.

بنده یک وقتی در اوائل انقلاب، این آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی نحل را خواندم: «اعوذ باللّه من الشّیطان الرجیم. و اوحی ربّک الی النحل ان اتّخذی من الجبال بیوتا و من الشّجر و ممّا یعرشون. ثمّ کلی من کلّ الثّمرات فاسلکی سبل ربّک ذللاً یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیهِ شفاء للنّاس» (۱) گفتم بله، این جوانهای طلبه مثل زنبورهای عسل رفتند بر روی گلهای معرفتی که از بیان امام روئیده بود، نشستند تغذیه شدند، بعد راه افتادند به سرتاسر کشور، به مردم عسل دادند، به دشمنان نیش زدند؛ هم عسل، هم نیش؛ نیش و نوش با هم. از هیچ دسته‌ای، از هیچ حزبی، از هیچ جمعیت دیگری غیر از روحانیت، این کار برنمی‌آمد. و اگر این نمیشد، این انقلاب اجتماعی به وقوع نمی‌پیوست؛ انقلابی که همان شعاری که در تهران روز عاشورا داده میشود، در فلان کورده‌ی یک استان دورافتاده هم مردم راهپیمائی میکنند، همان شعار را میدهند، همان حرف را میزنند، همان درخواست را میکنند. این میشود انقلاب اجتماعی؛ که نتیجه‌اش سقوط آنچنان حکومتی است، و تشکیل اینچنین نظامی. استقامت و استحکام و ریشه‌داری این نظام به گونه‌ای است که به توفیق الهی، قرن‌ها این نظام پابرجا خواهد بود. بیانات در دیدار علما و روحانیون خراسان شمالی ۱۳۹۱/۰۷/۱۹

( ۱ ) سوره مبارکه النحل آیه ۶۱

وَأَوْحَى ۞ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ

ترجمه:

و پروردگار تو به زنبور عسل «وحی» (و الهام غریزی) نمود که: «از کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که مردم می‌سازند، خانه‌هایی برگزین!»

(۱) سوره مبارکه النحل آیه ۶۹

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا ۗ يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

ترجمه:

سپس از تمام ثمرات (و شیره گلها) بخور و راه‌هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است، براحتی بپیم! «از درون شکم آنها، نوشیدنی با رنگهای مختلف خارج می‌شود که در آن، شفا برای مردم است؛ به یقین در این امر، نشانه روشنی است برای جمعیتی که می‌اندیشند.»

انقلاب به ملت و کشور ما عزت نفس داد. بیانات در دیدار دانشمندان هسته‌ای ۱۳۹۰/۱۲/۰۳

تولد انقلاب اسلامی در واقع یک ولادت جدیدی بود برای اسلام. بیانات در دیدار مسئولان نظام و میهمانان خارجی شرکت‌کننده در بیست و پنجمین کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۹۰/۱۱/۲۱

من چند تا از نقاط قوتی را که در این مدت داشته‌ایم، عرض کنم، چند تا هم از نقاط ضعف را عرض کنم. یکی دیگر از ضعف‌های ما این است که ما به موازات علم، به موازات پیشرفتهای علمی، پیشرفت اخلاقی و تزکیه‌ی اخلاقی و نفسی پیدا نکرده‌ایم؛ این عقب‌ماندگی است. البته امروز در مقایسه‌ی با قبل از انقلاب، بمراتب و مراتب بهتر است - در این هیچ شکی نیست - اما باید پیشرفت می‌کردیم. در علم پیشرفت کردیم، در سیاست پیشرفت کردیم؛ باید در معنویت و در تزکیه‌ی نفس هم پیشرفت می‌کردیم. در قرآن هر جا تزکیه و تعلیم از زبان پروردگار است، تزکیه مقدم است بر تعلیم؛ آن هم تعلیم کتاب و حکمت - «یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه» (۱) - فقط یک جا از زبان حضرت ابراهیم، تعلیم مقدم است. (۲) بنابراین ما از تزکیه‌ی اخلاقی و نفسی غفلت کردیم. خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۹۰/۱۱/۱۴

(۱) سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۶۴

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

ترجمه:

خداوند بر مؤمنان منت نهاد [ = نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

( ۱ ) سوره مبارکه الجمعة آیه ۲

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

ترجمه:

و کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند!

( ۲ ) سوره مبارکه البقره آیه ۱۲۹

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ترجمه:

پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری)!

و اما کلام آخر: اعلام آمادگی جمهوری اسلامی و ملت بزرگ ایران برای همکاری و خدمت به شماس، و خدمت ما و شما به همدیگر. انقلاب اسلامی ایران موفق‌ترین تجربه‌ی اسلامی عصر جدید بود در عرصه‌ی خودباوری ملتها و مردم‌باوری نخبگان، در عرصه‌ی نفی اسطوره‌ی شکست‌ناپذیری رژیم‌های طاغوتی و اربابشان، در عرصه‌ی شکستن غرور کمونیزم و سرمایه‌داری، ارائه مدلهای کارآمد در پیشرفتهای بزرگ کشور، با حفظ مردم‌سالاری و دفاع از ارزشهای اساسی.

برادران و خواهران! سالهاست که علیه برادران ایرانی‌تان به شما دروغ می‌گویند، و اینک حقیقت در مورد ایران اسلامی همین است که به شما عرض می‌کنم:



انقلاب ما پیروزی‌ها و البته ضعفهایی در مجاهدات سه دهه‌ی خود داشته است؛ اما هیچ جنبش اسلامی در جهان پس از تسلط غرب و شرق بر مسلمین در قرن گذشته، تا این حد جلو نیامده بود و این همه موانع را از سر نگذرانده بوده است.

انشاءالله گفتگوهای بسیاری میان ما و شما برادران در پیش است. در رسانه‌های سرمایه‌داری و صهیونیسم جهانی، ایران متهم به «تروریسم» میشود؛ تنها بدان علت که حاضر نشد برادران عرب خود را در فلسطین و لبنان و عراق و ... تنها بگذارد و اشغالگران را به رسمیت بشناسد؛ حال آنکه ما خود بزرگترین قربانی تروریسم در جهان هستیم و این ترورها همچنان ادامه دارد.

اگر انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی، برادران مظلوم افغانی و بوسنیایی و لبنانی و عراقی و فلسطینی خود را همچون سایر حکومت‌های بظاهر مسلمان، تنها میگذارد، و اگر همچون بیشتر رژیم‌های عربی که به فلسطین خیانت کردند، ما هم ساکت میماندیم و از پشت خنجر میزدیم، هرگز ما را پشتیبان تروریسم و مداخله‌گری معرفی نمیکردند. ما به آزادی قدس شریف و تمامی سرزمین فلسطین می‌اندیشیم؛ این است آن جرم بزرگ ملت ایران و جمهوری اسلامی.

از امپریالیسم ایرانی یا شیعی میگویند؛ حال آنکه همه میدانند ما هرگز انقلاب اسلامی را، انقلابی صرفاً شیعی یا ملی‌گرا و ایرانی ندانسته و نخوانده‌ایم و در این سی سال هرچه هزینه داده و تهدید شده‌ایم، به علت اسلامگرایی و امت‌گرایی و شعار وحدت و تقریب مذاهب و آزادی و عزت برادران مسلمان از شرق آسیا تا عمق آفریقا و اروپا بوده است.

ایران اسلامی در عرصه‌ی علم، تکنولوژی، حقوق اجتماعی، عدالت اجتماعی، توسعه، بهداشت، تأمین کرامت زنان و حقوق اقلیتهای دینی و ... گامهای بزرگ و بی‌نظیری برداشت. ما ضعفهای خود را نیز میشناسیم و بعونالله درمان میکنیم انشاءالله.

معادله‌ی مقاومت در منطقه با کمک جمهوری اسلامی تغییر یافت. تبدیل و ارتقاء سنگ در دست فلسطینیان به «موشک جواب موشک» در غزه و سایر مقاومت‌های اسلامی در برابر اشغالگران، الهام از انقلاب اسلامی بود.

ایران به دنبال ایرانی کردن اعراب یا شیعی کردن سایر مسلمین نیست؛ ایران به دنبال دفاع از قرآن و سنت پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) و احیاء امت اسلامی است. برای انقلاب اسلامی، کمک به مجاهدان اهل سنت سازمانهای حماس و جهاد و مجاهدان شیعی حزب‌الله و امل، به یک اندازه واجب شرعی است و احساس تکلیف میکند. ملت و حکومت ایران با صدای بلند و قاطع اعلام میکند که به قیام ملتها (و نه به ترور)، به

وحدت اسلامی (نه غلبه و تضاد مذاهب)، به برادری مسلمین (نه به برتری قومی و نژادی)، به جهاد اسلامی (نه خشونت علیه بی گناهان)، انشاء الله معتقد و ملتزم است.

برای سعادت همه‌ی ملتهای مسلمان دعا کنیم و در کنار آن، وظیفه‌ی سنگین خود را بشناسیم و به آن عمل کنیم و بدانیم که «و الله غالب على امره» (۱).

عباد الله اتقوا الله «و كونوا للظالم خصما و للمظلوم عوناً» (۲) اقول قولى هذا و استغفر الله لى و لكم.

بسم الله الرحمن الرحيم

اذا جاء نصر الله و الفتح. و رأيت الناس يدخلون فى دين الله افواجا.

فسبح بحمد ربك و استغفره انه كان توابا. (۳) خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۹۰/۱۱/۱۴

(۱) نامه ۴۷: از وصیت‌های آن حضرت است به حسن و حسین علیهما السلام و قتی که ابن ملجم لعنه الله علیه به او ضربت زد اوصیکما بتقوى الله و آلا تبغیا الدنیا و ان تبغتکما و لا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما و قولک بالحق و اعملا للأجر و کونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوى الله و نظم امرکم و صلاح ذات بینکم فإنی سمعت جاکما (صلی الله علیه و آله) یقول صلاح ذات التین أفضل من عامه الصلاه و الصیام الله فی الأیام فلما تغبوا أفواهم و لا یضیعوا بحضرتکم و الله الله فی جیرانکم فإنیهم و صیبه نبیکم ما زال یوصی بهم حتی ظننا أنه سیرتکم و الله الله فی القرآن لا یسبکم بالعمل به غیرکم و الله الله فی الصلاه فإنیها عمود دینکم و الله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم فإنیه ان ترک کم تناظروا و الله الله فی الجهاد بأموالکم و أنفسکم و ألسنتکم فی سبیل الله و علیکم بالتواصل و التبادل و ایاکم و التدابر و التقاطع لا تترکوا الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم شرازم ثم تدعون فلما یستجاب لکم. ثم قال: یا بنی عبد المطلب لا ألفینکم تخوضون دماء المسلمین خوفاً تقولون قتل امیر المؤمنین آلا لا تقتلن بی إلا قاتلی انظروا إذا أنا میت من ضربته هذه فاضربوه ضربته بضرته و لا تمثلوا بالرجل فإنی سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) یقول ایاکم و المؤمنة و لو بالکلب العقور ترجمه:

شما را به تقوای الهی سفارش می‌نمایم، و اینکه دنیا را مجوید گرچه دنیا شما را بجوید، و بر آنچه از دنیا از دستتان رفته متأسف نباشید. حق بگوید، و برای ثواب الهی بکوشید. دشمن ستمگر و یار ستم‌دیده باشید. شما و همه فرزندان و خاندانم و هر که این وصیتم به او می‌رسد را به تقوای الهی، و نظم در زندگی، و اصلاح بین مردم سفارش می‌کنم، چرا که از جد شما (صلی الله علیه و آله) شنیدم می‌فرمود: «اصلاح ذات البین از عموم نماز و روزه بهتر است». خدا را خدا را در باره یتیمان، آنان را گاهی سیر و گاهی گرسنه مگذارید، مباد که در کنار شما تباہ شوند. خدا را خدا را در رابطه با همسایگان، که مورد سفارش پیامبر شمایند، پیوسته به آنان سفارش داشت تا جایی که گمان بردیم میراث برشان خواهد ساخت خدا را خدا را در باره قرآن، نیاید که دیگران در عمل به آن از شما پیشی جویند. خدا را خدا را در باره نماز، که نماز عمود دین شماست. خدا را خدا را در باره خانه پروردگارتان، تا وقتی هستید آنجا را خالی مگذارید، که اگر خالی گذاشته شود از کیفر حق مهلت نیاید. خدا را خدا

را در باره جهاد با اموال و جان و زبانتان در راه خدا. بر شما باد به پیوند با هم و بخشش مال به یکدیگر، و بهره‌یزید از دوری و قطع رابطه با هم. امر به معروف و نهی از منکر را وانگذارید، که بد کارانتان بر شما مسلط شوند، آن گاه دعا کنید و به اجابت نرسد. سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، نیابم شما را که به بهانه کشته شدن من در خون مسلمانان فرو افتید و گوئید: امیر المؤمنین کشته شد، امیر المؤمنین کشته شد معلومتان باد که فقط قاتلم باید قصاص شود. ملاحظه نمایید هرگاه من از این ضربت او از دنیا رفتم تنها او را یک ضربت بزنید، و گوش و بینی و اعضای او را قطع مکنید، که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: «از مثله کردن دوری کنید هر چند در باره سگ گاز گیرنده باشد»

(۱) سوره مبارکه یوسف آیه ۲۱

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا ۖ وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ۗ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ ۗ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه:

و آن کس که او را از سرزمین مصر خرید [= عزیز مصر]، به همسرش گفت: «مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما سودمند باشد؛ و یا او را بعنوان فرزند انتخاب کنیم!» و اینچنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم! (ما این کار را کردیم، تا او را بزرگ داریم؛ و) از علم تعبیر خواب به او بیاموزیم؛ خداوند بر کار خود پیروز است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند!

(۳) سوره مبارکه النصر آیه ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۚ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ

ترجمه:

هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرارسد،

(۳) سوره مبارکه النصر آیه ۲

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا

ترجمه:

و ببینی مردم گروه گروه وارد دین خدا می‌شوند،

(۳) سوره مبارکه النصر آیه ۳

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ۖ وَاسْتَغْفِرْهُ ۗ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا

ترجمه:

پروردگارت را تسبیح و حمد کن و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه‌پذیر است!

به خدای متعال باید حسن‌ظن داشته باشیم. خداوند متعال ملامت میکند آن کسانی را که به او حسن‌ظن ندارند؛ سوء‌ظن به خدا دارند. سوء‌ظن به خدا چیست؟ سوء‌ظن به خدا این است که انسان خیال کند این که فرموده است: «و لینصرنَّ الله من ينصره» (۱) خلاف واقع است؛ یا این که فرموده است: «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۲) وعده‌ی تخلف‌پذیری است. آن وقت خدای متعال در سوره‌ی فتح میفرماید: «و يعذب المنافقين و المنافقات و المشركين و المشركات الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظُنَّ السُّوءِ»؛ خصوصیت مشرکین و مشرکات و منافقین و منافقات این است که به خدا سوء‌ظن دارند. بعد میفرماید: «عليهم دائرة السُّوء و غضب الله عليهم و لعنهم و اعد لهم جهنم و ساءت مصيرا» (۳) نباید به خدا سوء‌ظن داشت. خدای متعال گفته است: اگر برای من، برای پیشبرد دین من، برای احیای ارزشهای مورد قبول من حرکت کنید، اقدام کنید، من به شما کمک میکنم. این راست است، این وعده‌ی الهی است. فرموده است: «انَّ الله يدافع عن الَّذِينَ ءَامَنُوا»؛ (۴) هر کسی که مؤمن به خداست، خدا از او دفاع میکند. خب، خیلی از مؤمنین در دنیا هستند، خدا از آنها دفاع نکرده - مؤمنینی که زیر لگد مستکبرین دارند له میشوند - چرا؟ این به خاطر این است که به سنتهای دیگر الهی عمل نشده است؛ به خاطر این است که حرکت نشده، قیام نشده، اقدام نشده. بنابراین مجاهدت لازم است، تلاش لازم است. یک ملتی اگر مؤمن به خدا بود، اما تلاش نکرد، مجاهدت نکرد، البته لگدمال میشود؛ آن «يدافع عن الَّذِينَ ءَامَنُوا» دیگر اینجا را نمیگیرد. این ایمان باید با مجاهدت همراه باشد، آن وقت خدای متعال آن وعده را عملی خواهد کرد. معنای «و الَّذِينَ هَاجَرُوا و جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (۵) این است که باید حرکت کرد، باید اقدام کرد، باید تصمیم گرفت. این همان مبارزه‌ی مقدسی است که یک مؤمن عمر خود را وقف آن میکند. خب، نقطه‌ی مقابلش هم میل به راحت‌طلبی است. مبارزه دردسر دارد؛ شکی نیست. هر حرکت دشواری در راه هر آرمان بلندی، نفس راحت‌طلبِ عافیت‌جوی انسان را می‌آزارد. انسان میل به راحت‌طلبی دارد. اگر بر این میل فائق آمدیم، اگر توانستیم همت خود را، نیروی خود را در این آرمانها بسیج کنیم، البته سختی‌هایی دارد، اما رسیدن به قله، موفقیت را هم دارد.

شما امروز را در جمهوری اسلامی مقایسه کنید با سالهای اول انقلاب: سالهای غربت، سالهای تنگدستی و تهیدستی، سالهای سختی همه‌جانبه؛ این طرف جنگ، آن طرف تحریمهای بین‌المللی، آن طرف بستن همه‌ی راه‌ها به روی ما. اینها حرفهائی است که تکرار شده، شماها هم میدانید. شماها خودتان هم آن روزها در همین عرصه‌ها و میدانها بوده‌اید - یا در سپاه یا در بسیج یا در مجموعه‌های فعال - سختی‌ها را دیده‌اید. امروز را هم نگاه کنید. امروز جمهوری اسلامی گردنی برافراشته دارد؛ در حالی که شعارهایی که سی سال پیش میداده، امروز در کشورهایی که سی سال با ما دشمنی کردند، دارد تکرار میشود. اینها موفقیت نیست؟ اینها پیشرفت نیست؟

من در آن جلسه‌ی بیداری اسلامی گفتم که اوائل انقلاب جزو چیزهایی که ما تصور میکردیم، این بود که بازتاب حرکت انقلابی ما در کشورهای گوناگون اسلامی و در درجه‌ی اول در مصر تحقق پیدا کند. از مصر هیچ صدائی بلند نمیشد - حالا من آنجا یک شعر عربی خواندم؛ عربهایی که در جلسه بودند، فهمیدند که من چه دارم میگویم - اما امروز این مصر، مصرِ حسنی مبارک، مصرِ انورالسادات، مصر پناه‌دهنده‌ی به محمدرضا شاه مطرود از همه جا حتی از آمریکا، در اختیار مردمی است که شعار الله اکبر میدهند، نماز جماعت میخوانند، شعار اسلامی میدهند، حکومت اسلامی را مطرح میکنند. پیشرفت یعنی این، استحکام یعنی این، قدرت یعنی این. هیچ کار نداریم به این که بگوئیم آنها از کی یاد گرفتند؛ خوب است این حساسیتها را اصلاً ایجاد نکنیم. چه لزومی دارد بگوئیم آنها از کی الهام گرفتند؟ نه، بحث الهام گرفتن نیست؛ بحث این است که حرفی که ما سی سال است داریم میزنیم، امروز در شمال آفریقا، در خاورمیانه، در خلیج فارس، این حرف سبز شده. امروز ایران اسلامی این است. همه‌ی این تلاشی هم که شما مشاهده میکنید علیه جمهوری اسلامی میشود - تحریمهای همه‌جانبه، کارهای گوناگون، فشارهای سیاسی، تبلیغات مختلف - به خاطر این موفقیتی است که جمهوری اسلامی به دست آورده. اینها معنایش همان «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» است، اینها معنایش همان «ان الله يدافع عن الذين ءامنوا» است، اینها تفسیر و ترجمه «لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» است. ما دیگر در کتاب، اینها را نگاه نمیکنیم؛ ما توی واقعیت زندگی مان داریم تفسیر این آیات را مشاهده میکنیم. واقعیتهای زندگی دارد این را به ما نشان میدهد. بیانات در دیدار سفرا و رؤسای نمایندگی‌های سیاسی ایران در خارج از کشور ۱۳۹۰/۱۰/۰۷

(۱) سوره مبارکه الحج آیه ۴۰

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ﴿۱﴾ وَلَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿۲﴾ وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ ﴿۳﴾ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

ترجمه:

همانها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما، خدای یکتاست!» و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد! و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

(۲) سوره مبارکه العنکبوت آیه ۶۹

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ﴿۱﴾ وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

ترجمه:

و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه‌های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است.

(۳) سوره مبارکه الفتح آیه ۶

وَيَعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ ۖ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا

ترجمه:

و (نیز) مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند مجازات کند؛ (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می‌کشند) تنها بر خودشان نازل می‌شود! خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده؛ و چه بد سرانجامی است!

(۴) سوره مبارکه الحج آیه ۲۸

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ

ترجمه:

خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند؛ خداوند هیچ خائنکار ناسپاسی را دوست ندارد!

(۵) سوره مبارکه البقره آیه ۲۱۸

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ ۖ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند، آنها امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است.

یکی از خصوصیات دیگری که در حادثه‌ی ۹ دی هست، که باز آن را کاملاً به حوادث انقلاب نزدیک میکند، مسئله‌ی عاشورا است. یعنی در حوادث اول انقلاب هم محرّم پیش آمد و امام آن نکته‌ی عظیم عجیب تاریخی را بیان کردند: «ماهی که خون بر شمشیر پیروز است». این حرف کوچکی نیست: پیروزی خون بر شمشیر. ماها عادت کرده‌ایم، این حرفها را هی تکرار میکنیم؛ کأنه عمقش گاهی از یادمان میرود. خون بر شمشیر پیروز میشود، مظلوم بر ظالم فائق می‌آید، کشته بر کُشنده فائق می‌آید؛ این همان چیزی است که در عاشورا پیش آمد. امام این را در محرّم سال ۵۷ مطرح کردند، در قضیه‌ی ۹ دی هم باز پای امام حسین در میان بود، پای

عاشورا در میان بود. اگر آن حرکات سخیف و در واقع گریه‌آور از سوی این گروه‌های ایضاً سخیف، در عاشورا پیش نمی‌آمد، این حرکت عظیم و این تحرک عمومی مردم معلوم نبود به این شکل به وجود بیاید. اینجا هم پای عاشورا در میان بود. بیانات در دیدار اعضای ستاد بزرگداشت ۹ دی ۱۳۹۰/۰۹/۲۱

یکی از این عبرتها در همین سیزدهم آبان است. قدرت الهی از یک طرف - که همه‌چیز در همین جمله‌ی «قدرت الهی» مندرج است - و بعد اراده‌ی مبارزه و ایستادگی در راه مبارزه، که متکی به قدرت الهی و توفیق الهی است، از طرف دیگر، سیزدهم آبان را یک برجستگی بخشیده است.

امام عزیز ما، آن مرد یگانه‌ی تاریخ ما، در مقابل طرح کاپیتولاسیون و مصونیت آمریکائی‌ها - که آن روز در ایران همه‌کاره بودند - ایستاد و به خاطر این اعتراض، روز ۱۳ آبان با حال غربت و تنهائی، به وسیله‌ی مزدوران آمریکا از ایران تبعید شد. در آن روز و در این تبعید، هیچ کس در کنار امام نبود. البته دل‌های مردم با امام بود؛ اما امام را از خانه‌اش ربودند و در غربت کامل، او را در روز ۱۳ آبان سال ۴۳ از ایران تبعید کردند. پانزده سال بعد - پانزده سال، زمان زیادی نیست؛ مثل برق می‌گذرد - فرزندان امام، یعنی جوانان انقلابی دانشجوی، در روز ۱۳ آبان رفتند لانه‌ی جاسوسی آمریکا در تهران را تسخیر کردند؛ آمریکا را از ایران تبعید کردند. ببینید فعل و انفعال حرکت مردمی متکی به اراده‌ی الهی و قدرت الهی، چه کار میکند. امام در آن غربت در تبعید ایستاد، با کمال استقامت راه را دنبال کرد و مردم را کم‌کم و بمرور آورد وارد صحنه کرد. امام مردم را بیدار کرد؛ احساس استقلال و آرمان‌خواهی همراه با مجاهدتی که در آن هیچ خوف و ترسی وجود ندارد، در مردم زنده کرد. مردم به میدان آمدند و انقلاب پیروز شد. مردم در انقلاب، شاه را از ایران راندند؛ در ۱۳ آبان، آمریکا را از ایران راندند. لذا امام فرمود: انقلابی بزرگتر از انقلاب اول. این یک عبرت است. یعنی یک ملت وقتی در راه درست، با هدایت صحیح و با بصیرت، ایستادگی و استقامت میکند، هیچ قدرتی در مقابل او تاب مقاومت ندارد. همه‌ی مانعها برداشته شد. این مسئله، محال به نظر می‌آمد. حکومت سلطنتی دو هزار و پانصد ساله، آن هم با پشتیبانی همه‌ی قدرتهای مادی دنیا، از ایران برچیده شود؟ باورکردنی بود؟ اما اراده‌ی اسلامی و ایمانی ملت ایران به رهبری امام، این امر محال را ممکن کرد؛ این امر نشدنی، واقع شد. همه در مقابل چشمشان این را بوضوح دیدند و آن را لمس کردند. و از این بالاتر، پرچم تسلط ظالمانه‌ی متکبرانه‌ی آمریکا از بام ایران پائین کشیده شد؛ زیر پای جوانهای مؤمن ما لگدمال شد. این هم نشدنی به نظر میرسید. این هم یک کار ناممکن به نظر میرسید. تحلیل می‌کردند، میگفتند، مینوشتند که ایران اسلامی چون در مقابل آمریکا ایستاده است، پس قطعاً شکست می‌خورد و مجبور به عقب‌نشینی میشود. تحلیلهای مادی این

را میگفت، این را نشان میداد. خیلی از روشنفکر نمایان ما که خود را اهل تحلیل سیاسی و زیر و رو کردن حوادث و استنتاج از حوادث میدانستند، اینجور تحلیل میکردند. اما بعکس شد؛ اسلام پیروز شد، جمهوری اسلامی پیروز شد، آمریکا مجبور به عقب‌نشینی شد. بیانات در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان ۱۳۹۰/۰۸/۱۱

انقلاب اسلامی که پیروز شد، اسلام در دنیا یک رونق تازه‌ای پیدا کرد. بیانات در جمع روحانیون شیعه و اهل سنت کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۰

در طول تاریخ ما، هیچ حادثه‌ای مثل حادثه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی و حوادث بعد از آن نبوده است که مردم در آن، نقش مستقیم داشته باشند. بیانات در اجتماع بزرگ مردم کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۰

نکته‌ی اساسی در انقلاب ما این بود که نقش مردم با پیروزی انقلاب تمام نشد؛ و این از حکمت امام بزرگوار ما و ژرف‌نگری آن مرد حکیم و معنوی و الهی بود. بیانات در اجتماع بزرگ مردم کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۰

امروز به برکت انقلاب اسلامی، مردم میدانند کشور صاحب دارد؛ صاحب کشور هم خود مردمند. بیانات در اجتماع بزرگ مردم کرمانشاه ۱۳۹۰/۰۷/۲۰

این انقلاب عظیم، این انقلاب بزرگ، این تحول بنیان‌برافکنِ سنتهای طاغوتی و نظام طاغوتی و نظام سلطه، ملت ایران را به یک اسوه تبدیل کرد. بیانات در دیدار جمعی از شعرا ۱۳۹۰/۰۵/۲۴

حوالات بزرگی در جامعه رخ میدهد، که نمونه‌ی بارزش انقلابهای سیاسی و اجتماعی است. این تحول را کی به وجود می‌آورد؟ یک نسلی به وجود می‌آورد؛ که البته معلول شرائطی است که برای آن نسل پیش آمده، اما برای نسل قبل و نسلهای قبل پیش نیامده بود؛ مثل انقلاب اسلامی. یکی از دو حال پیش خواهد آمد: یا این است که وقتی این تحول به وسیله‌ی این نسل به وجود آمد، نسلهای بعدی این را پی میگیرند، دنبال میکنند،



تکمیل میکنند، ادامه میدهند. در این صورت، این یک جریان ماندگاری خواهد شد؛ «و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الأرض» (۱) خواهد شد؛ یعنی جایگزین میشود، مستقر میشود. یا این است که نه، نسلهای بعد - حالا نسلهای بعد که میگوئیم، نه لزوماً نسل سنی؛ یعنی کسانی که از آن گروه اول تحویل میگیرند، که ممکن است خودشان هم جزو همان نسل سنی آن گروه اول باشند - تحت تأثیر عوامل گوناگون، کار را دنبال نمیکند؛ دچار رکود میشوند، دچار انحراف میشوند، دچار زاویه میشوند. در این صورت، آن تحول فواندش را برای مردم از دست میدهد و خسارتهائی که بالاخره در یک تحول پیش می‌آید، برای مردم میماند و جبران هم نمیشود. کلی مسئله این است. بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان ۱۳۹۰/۰۵/۱۹

( ۱ ) سوره مبارکه الرعد آیه ۱۷

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أوديةً بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا ۝ وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ ۝ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ ۝ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً ۝ وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ ۝ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

ترجمه:

خداوند از آسمان آبی فرستاد؛ و از هر دره و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد؛ سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد؛ و از آنچه (در کوره‌ها)، برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کفهایی مانند آن به وجود می‌آید - خداوند، حق و باطل را چنین مثل می‌زند! - اما کفها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [= آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند اینچنین مثال می‌زند!

انقلاب اسلامی یک استثناء است. انقلاب اسلامی حرکتی بود که با اهداف مشخصی - ولو آن اهداف که مشخص هم بود، در یک جاهائی کلی بود؛ بتدریج خرد شد، روشن شد، مصادیقش معلوم شد؛ اما اهداف، اهداف روشنی بود - به وجود آمد. هدف اسلام‌خواهی، هدف استکبارستیزی، هدف حفظ استقلال کشور، هدف کرامت‌بخشی به انسان، هدف دفاع از مظلوم، هدف پیشرفت و اعتلای علمی و فنی و اقتصادی کشور؛ اینها اهداف انقلاب بوده. انسان وقتی در فرمایشات امام (رضوان الله علیه) و در اسناد اصلی انقلاب اینها را نگاه میکند، می‌بیند که همه‌ی اینها در متون اسلامی هم ریشه دارد. مردمی بودن، متکی به ایمان مردم، عقاید مردم و انگیزه‌های مردمی و عواطف مردمی، جزو پایه‌های اصلی انقلاب است. این خط ادامه پیدا کرده؛ این خط انحراف پیدا نکرده، این خط زاویه نخورده. امروز سی و دو سال از انقلاب میگذرد؛ این خیلی حادثه‌ی مهمی است.

این ثبات انقلاب و استقرار انقلاب که ما میگوئیم، یعنی این. ما یک حرفی را زده‌ایم: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (۱) ملت ایران «رَبُّنَا اللَّهُ» را گفت، پایش ایستاد. این ایستادن پای این سخن، از نسلی به نسل دیگر منتقل شد. امروز شما جوانهایی که این بیانات پرنشاط و شاداب و صادقانه و پرتپش را اینجا مطرح کردید، احتمالاً هیچکدامتان در آغاز انقلاب در این دنیا نبودید، دوره‌ی انقلاب را ندیدید، دوره‌ی جنگ را ندیدید، زمان امام را درک نکردید؛ اما خط، همان خط است؛ راه، همان راه است؛ هدف، همان هدفهاست؛ مطالبی که گفته میشود، درست همان مطالبی است که آن روز اگر میخواستیم بگوئیم، میگفتیم. من هفته‌ای یک بار دانشگاه تهران می‌آمدم و آنجا با دانشجویها جلسه داشتیم و نماز میخواندیم؛ بعد از نماز هم پاسخ به سؤالات و سخنرانی بود که مدتها ادامه داشت. همان حرفهایی که آن وقت ما آنجا میگفتیم و دانشجویها میگفتند، همان حرفهاست؛ البته امروز پخته‌تر است، سنجیده‌تر است، کارشناسانه‌تر است. احساسات به همان اندازه وجود دارد، اما در مطالبی که امروز توی محیط دانشجویی گفته میشود، عقلانیت، بیشتر از آن زمان است؛ این خیلی باارزش است. بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان ۱۳۹۰/۰۵/۱۹

(۱) سوره مبارکه فصلت آیه ۳۰

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ

ترجمه:

به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!»

(۱) سوره مبارکه الأحقاف آیه ۱۳

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ترجمه:

کسانی که گفتند: «پروردگار ما الله است»، سپس استقامت کردند، نه ترسی برای آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.

حرکت نظام جمهوری اسلامی اثر خودش را در دنیا بخشیده است، تأثیرات عمیقی گذاشته است، قدرتهای استکباری و شیطانی را تضعیف کرده است، راه‌های تازه‌ای در مقابل ملتها باز کرده است. یک فصل تازه‌ای در دنیا شروع شده است، یعنی هرچه انسان نگاه میکند، دیگر نظیری برای آن نیست. البته بنده، هم در عمر خودم در دوره‌ی جوانی، هم در تاریخ، تحولات گوناگونی را که در جاهای گوناگون دنیا از جمله در منطقه‌ی

ما اتفاق افتاده است، یا دیده‌ام یا خوانده‌ام. این انقلابهایی که در کشورهای آفریقایی، آمریکای لاتین، انقلابهای چپ در دهه‌ی ۶۰ میلادی - یعنی پنجاه سال قبل مثلاً - اتفاق افتاد، اینها را دیدیم؛ نه این که ندانیم که سابقه‌ی تاریخی این تحولات چیست و چه جوری است؛ نه، اینها را دیده‌ایم. اما این که امروز دارد اتفاق می‌افتد، بیسابقه است؛ این دیگر نظیر ندارد. در آن حوادثی که در دهه‌ی ۶۰ میلادی پیش می‌آمد - چه در آفریقا، چه در آمریکای لاتین، چه در برخی از کشورهای آسیا - آنچه که اتفاق می‌افتاد، غلبه‌ی یک حزب و یک تشکیلات بود بر سرنوشت یک ملت؛ با یک گرایش مادی و مارکسیستی، که معنویت و خدا در آن وجود نداشت. میگفتند مردمی؛ اما مردمی بودنش به این بود که یک حزبی غالباً هم با کودتا می‌آمد سر کار. همین احزاب و رژیمهای به اصطلاح انقلابی که در شمال آفریقا سر کار آمدند، همه‌شان با کودتا سر کار آمدند؛ مثل جمال عبدالناصر، مثل همین قذافی و دیگران. حرکت مردمی و انقلاب به معنای حقیقی نبود. آنچه امروز دارد اتفاق می‌افتد، حضور مردم است با نشان، با جانشان؛ اینها مردمند. ممکن است احزاب هم به معنای حضور داشته باشند یا تأثیر هم داشته باشند؛ اما آن که توی میدان است، یک مجموعه‌ی نظامی نیست، یک مجموعه‌ی کودتاگر نیست؛ مجموعه‌های مردمی‌اند، توده‌های مردمی‌اند، آن هم با گرایش توحیدی و خدائی و الهی؛ با الله اکبر، با نماز جماعت. حالا تبلیغات آمریکائی و صهیونیستی بگذار انکار کنند؛ خب بکنند، واقعیت که با انکار آنها عوض نمیشود. واقعیت این است. این اصلاً سابقه ندارد. تا آنجائی که ما در دورانه‌ی انقلابها دیده‌ایم و شنیده‌ایم و خوانده‌ایم، یک چنین چیزی با این فراگیری اصلاً سابقه ندارد. این یک چیز جدید است. یعنی واقعاً تاریخ منطقه و به تبع آن تاریخ دنیا ورق خورده است؛ یک فصل جدیدی آغاز شده. ما اینجا چه کاره‌ایم؟ من هیچ نمیخواهم ادعا کنم و بگویم انقلاب اسلامی همه‌کاره بود - حالا بعضی هم حساسند از این که گفته بشود منشأ این انقلابها، انقلاب اسلامی است - نه، اصلاً چنین ادعائی هم نمیکنیم، لازم هم نیست چنین ادعائی بکنیم؛ اما مسئله این است که امروز همان حرکتی که ما ملت ایران سی سال قبل، سی و دو سال قبل شروع کردیم، عیناً همان حرکت را با یک تفاوت‌های منطقه‌ای و بومی و جغرافیائی و تاریخی، در دنیای اسلام در چندین کشور داریم مشاهده میکنیم. و من عرض کردم موج بعدی این کار در مناطق خیلی دوردست‌تر هم وجود دارد و چنین چیزی پیش خواهد آمد، که این برای ما تشویق‌آمیز است، این برای ما مبشر است، مژده‌بخش است؛ نشان میدهد که ما امیدمان به آینده باید بیشتر باشد. بیانات در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران ۱۳/۰۴/۱۳۹۰

خصوصیت این انقلاب عظیم اسلامی که شما ملت ایران راه انداختید، این بود که به فضل الهی آن بهار تا امروز خزان نداشته است. بیانات در دیدار جمعی از شاعران و ذاکرین اهل بیت (ع) ۰۳/۰۳/۱۳۹۰

امروز دنیای اسلام در یک مقطع تاریخی قرار دارد؛ ما این مقطع را باید بشناسیم، ما از این مقطع نباید غفلت کنیم. در این سی سال گذشته - بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران - هرگز چنین وضعی در دنیای اسلام پیش نیامده است. اینکه میگوئیم یک مقطع است، معنایش این نیست که در طول این سی سال دنیای اسلام آرام بوده، ساکت بوده، بی تفاوت بوده؛ نه. من اعتقاد این است و واقعیت قطعاً همین است؛ در طول سالهای متمادی، حرکت بزرگان، حرکت مصلحان، خون فداکاران، تعلیمات اصحاب فکر، و در نهایت انقلاب اسلامی ایران، در دنیای اسلام تأثیر گذاشته است؛ دلها را منقلب کرده، جهتها را نشان داده و بتدریج انگیزه‌ها متراکم شده و در یک فرصتی حالا این انگیزه‌ها دارد بروز میکند. این مقطع، مقطع مهمی است؛ هم میتواند به حل مشکلات دنیای اسلام منتهی شود، و هم اگر این مقطع را درست نشناسیم و از آن بهره‌ی صحیح را نبریم، ممکن است مشکلات دیگری را برای ما خلق کند.

آنچه اتفاق افتاده، حرکت میلیونی مردم در صحنه است؛ این بی نظیر است. در جمهوری اسلامی این حرکت بود که توانست ایران را نجات دهد. اگر به جای میلیونها مردم، احزاب و گروه‌ها و شخصیتها و اینها وارد میدان میشدند، این تأثیر اتفاق نمی‌افتاد. اثری در حضور میلیونی مردم هست که در هیچ چیز دیگر آن اثر نیست. البته حضور میلیونی مردم جز با ایمان قلبی امکان‌پذیر نیست. اولاً بیایند، ثانیاً تا حصول نتیجه در صحنه بمانند، ثالثاً آن نتیجه را حفظ کنند؛ اینها ایمان اسلامی، ایمان مذهبی لازم دارد.

اینجا از انقلاب کبیر فرانسه اسم آورده شد. انقلاب کبیر فرانسه یک حرکت مردمی بود و به پیروزی رسید؛ اما آن پیروزی محفوظ نماند. در سال ۱۷۸۹ انقلاب کبیر فرانسه اتفاق افتاده؛ در سال ۱۸۰۰ - یعنی یازده سال بعد - حکومت سلطنت بار دیگر در فرانسه به وجود آمده؛ یعنی ناپلئون سر کار آمد؛ کأن لم یکن شیئاً مذکوراً! بعد هم ناپلئون مُرد و همان خاندانی که با انقلاب کبیر فرانسه رفته بودند، دوباره سر کار آمدند؛ یعنی بوربن‌ها. و سالها طول کشید، تا سال ۱۸۶۰، و سلسله‌ی سلاطین در فرانسه همین طور دست‌به‌دست شدند. پس انقلاب به وسیله‌ی مردم پیروز شد، اما مردم نتوانستند انقلاب را نگه دارند؛ این خیلی مطلب مهمی است. ما توانستیم انقلابمان را نگه داریم، به برکت ایمان، به برکت اسلام، به برکت دمیدن پی‌درپی روح قرآن در کالبد این مردم و در دلهای این مردم. این است که میتواند بقاء حرکتها را و تداوم آنها را و پیروزی آنها را تضمین کند؛ این باید اتفاق بیفتد. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۸۹/۱۲/۰۱

حوادث امروز شمال آفریقا، کشور مصر، کشور تونس، برخی کشورهای دیگر، برای ما ملت ایران معنای دیگری دارد، معنای خاصی دارد؛ این همان چیزی است که همیشه به عنوان حدود بیداری اسلامی، به

مناسبت پیروزی انقلاب بزرگ اسلامی ملت ایران گفته میشود؛ امروز خودش را دارد نشان میدهد؛ لذا این دهه مهم است...

آنچه که من درباره‌ی انقلابمان، درباره‌ی این حادثه‌ی عظیم ملت ایران عرض میکنم - که برای ما آموزنده است، عبرت‌آموز است - اولاً یک تصویری است از واقعیت‌های جهان، تا ببینیم مستکبران، استعمارگران، زورگویان عالم، قدرتهای مسلط چه میخواستند و چه شد؛ دنبال چه بودند، اما در عمل چه اتفاق افتاد؛ بعد هم دو ویژگی از ویژگی‌های انقلاب را که مربوط به همین دوره‌ی ماست، عرض خواهم کرد.

در آن بخش اول که مربوط به تصویر وضعیت موجود و تطبیق و مقایسه‌ی آن با آن چیزی است که زورگویان و قلدران عالم دنبال آن بودند، عرض میکنم: فاتحان جنگ بین‌الملل اول و دوم که عمدتاً چند کشور اروپایی و آمریکا بودند، اینها برای این منطقه‌ی مهم خاورمیانه یک سیاست تثبیت‌شده‌ای داشتند؛ چون این منطقه، هم از لحاظ موقعیت سوق‌الجیشی مهم است، منطقه‌ی اتصال آسیا و اروپا و آفریقا است، هم یکی از بزرگترین انبارهای نفت عالم است - که نفت، شریان حیاتی همه‌ی قدرتهای صنعتی است که بر دنیا مسلطند - هم از لحاظ ملتها، اینجا دارای ملت‌های کهن، ریشه‌دار و با سوابق تاریخی است؛ لذا برای این منطقه یک سیاستی را اتخاذ کردند. آن سیاست عبارت بود از اینکه در این منطقه باید کشورهایی، واحدهای سیاسی‌ای وجود داشته باشند که این خصوصیات را داشته باشند: اولاً ضعیف باشند؛ ثانیاً با یکدیگر دشمن باشند، مخالف باشند، با هم کنار نیایند، نتوانند اتحاد بکنند - لذا دیدید سیاست تقویت ناسیونالیسم عربی، ناسیونالیسم ترکی، ناسیونالیسم ایرانی در طول سالهای متمادی دنبال شد - ثالثاً حکامشان از لحاظ سیاسی، دست‌نشانده باشند، مطیع باشند، زیر بار قدرتهای غربی بروند، حرف گوش‌کن باشند؛ رابعاً از لحاظ اقتصادی مصرف‌کننده باشند؛ یعنی نفتی را که تقریباً مفت از چنگ اینها خارج میکنند، پول همان نفت را باز خرج واردات کنند، خرج مصرف کنند تا کارخانه‌های غربی رونق بگیرد؛ خامساً از لحاظ علمی عقب‌افتاده باشند، اجازه‌ی پیشرفت علمی به آنها داده نشود. اینهایی که من عرض میکنم، سرفصل است. هر کدام از اینها حقیقتاً یک کتاب شرح و تفصیل دارد. چطور در ایران ما، در بعضی کشورهای دیگر، از توسعه‌ی علم، تعمیق علم جلوگیری میکردند. ملت‌های این منطقه، از لحاظ فرهنگی، مقلد محض اروپایی‌ها باشند؛ از لحاظ نظامی، ذلیل و آسیب‌پذیر و ضعیف باشند؛ از لحاظ اخلاقی، فاسد باشند، دچار انحطاط‌های گوناگون اخلاقی باشند؛ از لحاظ مذهبی هم کاملاً سطحی و قانع به مذهب فردی و احياناً مذهب تشریفاتی باشند. این تصویری بود که آنها از این منطقه برای خودشان درست کرده بودند، برای این سیاست‌گذاری کردند؛ شاید استراتژیست‌های غربی هزارها ساعت نشستند درباره‌ی این مسائل مطالعه کردند، فکر کردند، برنامه‌ریزی کردند، آدم‌هایشان را اینجا در کشورهای این منطقه معین کردند و به وسیله‌ی آنها کارها را انجام دادند. با این تحلیل میشود رفتار رضاخان را درست

فهمید، رفتار محمدرضا را فهمید، رفتار مصطفی کمال ترکیه و دیگران و دیگران را فهمید. این، برنامه‌ی اینها بود.

موفق هم شدند. تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، جز در برهه‌های کوتاهی از زمان، آن هم در بخشی از این مسائل، موفق شدند. فقط در یک برهه‌های کوتاهی، حالا در مصر مثلاً در یک چند سالی یک حکومت ملی سر کار آمد، در ایران یک جور دیگر، در جاهای دیگر یک جور دیگر؛ لیکن عموماً به طور مطلق که نگاه میکنیم، در همه‌ی این بخشها اینها پیشرفت کردند، تا قبل از انقلاب. اما ناگهان حادثه‌ی بزرگی، انفجار عظیمی رخ داد که همه‌ی اوضاع اینها را به هم ریخت. یک مرد عالم، برجسته، حکیم، فقیه، مجاهد، شجاع، خطرپذیر و نافذالکلمه به نام امام خمینی در ملت ایران ظهور کرد که حقیقتاً ظهور این مرد، حضور این مرد، تربیت این انسان بزرگ، کار خدا بود. این تقدیر الهی بود که یک چنین اتفاقی بیفتد. مردم ایران هم آماده بودند، استقبال کردند، پذیرفتند، خطرها را به جان خریدند، وارد میدان شدند، جانشان را دادند، مالشان را دادند، امتحان خوبی پس دادند؛ لذا انقلاب اسلامی به وجود آمد. خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۹/۱۱/۱۵

انقلاب ما، یک انقلاب دینی و مذهبی است؛ هیچ تفسیر به رأیی، هیچ تفسیر مادی‌ای از این انقلاب نمیشود کرد. بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم ۱۳۸۹/۰۷/۲۷

دین ستون فقرات انقلاب است. بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم ۱۳۸۹/۰۷/۲۷

عشق و ایمان، بصیرت و همت؛ اینها ستونهای اصلی [حرکت خودجوش مردمی در جهاد سازندگی و اردوهای هجرت] است. عشق و ایمان. انسانی که ایمان ندارد، محوری برای حرکت خود نمیتواند تصویر کند. انسانی که از احساس عاشقانه و عمیق قلبی برخوردار نیست، نمیتواند این حرکت را ادامه دهد و استمرار بخشد. انسانی که همت ندارد، به کارهای کوچک، به فرازهای محدود اکتفاء میکند؛ چشم به برترین قله‌ها نمیدوزد. انسانی که بصیرت ندارد، راه را عوضی میرود؛ اگر عشق و ایمانی هم در او هست، آن را در راه غلط مصرف میکند، کجراهه میرود. عشق و ایمان، همت و بصیرت؛ اینها را انقلاب به مردم ما و جامعه‌ی ما داد؛ لذا انقلاب شد همان شجره‌ی طیبه‌ای که در قرآن از آن نام برده شده است: «ألم تر کیف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة» (۱) کلمه‌ی طیب مثل درخت نیکونهاد و سالم و طیب است. «اصلها ثابت و فرعها فی السماء»؛

ریشه‌دار، دارای ریشه‌ی عمیق و مستحکم و دارای شاخ و برگ فراگیر. «تَوْتَى اَكْلَهَا كُلَّ حَيْنٍ باذن رَبِّهَا»؛ میوه‌ی مطابق فصل، میوه‌ی مطابق نیاز در اختیار و در دسترس جامعه قرار می‌دهد. این کلمه‌ی طیبه است؛ انقلاب یک چنین چیزی است. حرکت انقلابی‌ای که امام بزرگوار ما - آن رهرو حقیقی راه طیبین و اولیاء و شهدا و معصومین و صدیقین - در مقابل پای ما گذاشت، همان کلمه‌ی طیبه است. بیانات در دیدار جهادگران بسیج سازندگی ۱۳۸۹/۰۶/۳۱

(۱) سوره مبارکه ابراهیم آیه ۲۴

اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ

ترجمه:

آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت، و شاخه آن در آسمان است؟!

(۱) سوره مبارکه ابراهیم آیه ۲۵

تَوْتَى اَكْلَهَا كُلَّ حَيْنٍ باذن رَبِّهَا ﴿۱۷﴾ وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ

ترجمه:

هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد. و خداوند برای مردم مثلها می‌زند، شاید متذکر شوند (و پند گیرند)!

پیروزی ملت فلسطین در بازگرداندن حق خود، دشوارتر نیست از پیروزی‌ای که ملت ایران در ایجاد جمهوری اسلامی در ایران داشت. آن روز - روزی که طاغوت بر این کشور حکومت میکرد - اگر کسی نگاه میکرد به صحنه‌ی عالم و به صحنه‌ی منطقه، جزو محالات قطعی بود که رژیم طاغوت در اینجا تغییر پیدا کند، آن هم اینکه تبدیل بشود به یک نظام اسلامی. این، جزو محالات به نظر می‌آمد و به حسب موازین طبیعی، به حسب موازین عادی، چنین چیزی ممکن نبود؛ مقدور نبود. قدرت بی‌کلام آمریکا در این منطقه و حمایت بی‌قید و شرطش از رژیم شاه، نداشتن هیچ گونه امکانی برای مبارزین در اینجا - یعنی امکانات ما آن روز در حال مبارزه، بسیار کمتر بود از امکاناتی که امروز مردم شما در غزه دارند یا در ساحل غربی دارند - در عین حال این اتفاق افتاد، این محال ممکن شد و واقع شد؛ به برکت تداوم مبارزه، به برکت توکل به خدا، به برکت رهبری عازم و جازم و قاطع امام بزرگوارمان. من می‌گویم این اتفاق در مورد فلسطین ممکن است پیش بیاید. بعضی نگاه میکنند به صحنه، قدرت آمریکا را نگاه میکنند، پشتیبانی غرب را از صهیونیستها نگاه میکنند،

قدرت شبکه‌های مالی صهیونیستها را در آمریکا و در سایر نقاط عالم می‌بیند، قدرت تبلیغاتی‌شان را می‌بیند، به نظرشان می‌آید که برگرداندن فلسطین به فلسطینی‌ها یک امر ناممکنی است. من می‌گویم نه، این امر ناممکن، ممکن خواهد شد؛ به شرط ایستادگی و استقامت. خدای متعال می‌فرماید که: «فلذلک فادع و استقم کما امرت». (۱) استقامت لازم است، ایستادگی لازم است، ادامه دادن راه لازم است. این ادامه دادن راه، یکی از مقدماتش همین گردهمائی‌های شماسست، هماهنگی‌های شماسست، تبلیغات جهانی شماسست؛ همین حرفهائی که آقایان زدید و همه درست است. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در افتتاحیه‌ی همایش غزه ۱۳۸۸/۱۲/۰۸

(۱) سوره مبارکه الشوری آیه ۱۵

فَلِذَٰلِكَ فَادَعِ ۖ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ ۖ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ ۖ وَوَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ ۖ وَأُمرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ ۖ ۗ اللَّهُ رَبُّنَا ۖ وَرَبُّكُمْ ۗ ۗ لَنَا أَعْمَالُنَا ۖ وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ ۗ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ۗ ۗ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا ۖ وَوَالِيَهُ الْمَصِيرُ

ترجمه:

پس به همین خاطر تو نیز آنان را به سوی این آیین واحد الهی دعوت کن و آنچنان که مأمور شده‌ای استقامت نما، و از هوی و هوسهای آنان پیروی مکن، و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده ایمان آورده‌ام و مأمورم در میان شما عدالت کنم؛ خداوند پروردگار ما و شماسست؛ نتیجه اعمال ما از آن ما است و نتیجه اعمال شما از آن شما، خصومت شخصی در میان ما نیست؛ و خداوند ما و شما را در یکجا جمع می‌کند، و بازگشت (همه) به سوی اوست!»

امروز حرکت انقلاب، هدفهای انقلاب، همان چیزهائی است که در روز اول ترسیم شد و امام بزرگوار و حکیم ما آنها را ترسیم کرد. این هدفها با فطرت مردم هماهنگ بود، لذا مردم آن را گرفتند؛ و آلا دل میلیونها مردم را به یک سمتی متوجه کردن، کار عادی‌ای نیست. وقتی کسی با فطرت سخن می‌گوید، از خدا حرف میزند، فطرتها به او متوجه میشود؛ «لو انفقت ما فی الأرض جمیعا ما ألفت بین قلوبهم و لكن الله ألفت بینهم». (۱) دست قدرت خداست که دلها را به یک سمتی هدایت میکند؛ لذا نتیجه این میشود. در بیست و دوم بهمن، جمعیتی که در سی و یکمین سال ولادت انقلاب اسلامی در خیابانها حضور پیدا میکنند، از جمعیت سالهای قبل بیشتر است؛ نه فقط کم نشده است، کمرنگ نشده است، بلکه پُررنگ‌تر شده است، قوی‌تر شده است؛ برخلاف آن چیزی که در طبیعت عالم وجود دارد. شما یک سنگی را داخل آب بیندازید، یک موجی ایجاد میکند؛ اما هرچه می‌گذرد، لحظه لحظه این موج کوچکتر، کمتر و نامحسوس‌تر میشود، تا تمام میشود. گذشت زمان، امواج اجتماعی را خاموش میکند. این چه حقیقتی است که گذشت زمان آن را خاموش نمیکند، بلکه روزبه‌روز برجسته‌تر میکند؟ مثل حادثه‌ی کربلا. آن روز در آن بیابان خالی و بدون



حضور دوستان و پُر از دشمنان، حسین بن علی (علیه السلام) و یارانش به شهادت میرسند، خانواده اش اسیر میشوند و آنها را میبرند و تمام. امروز بعد از گذشت قرن‌ها، همان حادثه‌ای که باید در ظرف ده روز، پانزده روز اثری از آن نمیماند و یادی از آن نمیشد، ببینید چقدر برجسته است؛ نه فقط در بین میلیون‌ها شیعه در کشورهای مختلف، در بین مسلمانان، بلکه در بین غیر مسلمانان، نام حسین بن علی مثل خورشیدی میتابد؛ دلها را روشن میکند، راهنمایی میکند. انقلاب اینجوری است. این انقلاب هرچه زمان گذشته است، حقائق بیشتری را روشن کرده است.

خوب، دشمن جور دیگری حرف میزند. بعضی‌ها هم با همان لغت دشمن حرف میزنند، با همان زبان دشمن حرف میزنند. آیا میفهمند یا نمیفهمند، آن با خداست؛ اما با زبان او حرف میزنند، سعی میکنند وانمود کنند که انقلاب از راه خود منحرف شده است؛ نه، اگر منحرف شده بود، این همه دل با نام انقلاب و یاد انقلاب به حرکت در نمی‌آمد؛ این همه ایمان و انگیزه به یاد این انقلاب بسیج نمیشد. در دنیا هم همین جور است. این انقلاب، امروز در کشورهای اسلامی هم آثارش در دل‌های مردم محسوس است. به چند تا دولت معاند نگاه نکنید؛ ملتها این انقلاب را گرامی میدارند، بزرگ میدارند، به آن احترام میکنند، حسرت آن را برای خودهاشان میخورند؛ این نشانه‌های حقانیت است، نشانه‌های بقاء است؛ «تَوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ» (۲) است. بیانات در دیدار جمعی از مردم آذربایجان ۱۳۸۸/۱۱/۲۸

( ۱ ) سوره مبارکه الأنفال آیه ۶۳

وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ۖ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ۗ وَإِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ ۖ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

ترجمه:

و دل‌های آنها را با هم، الفت داد! اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می‌کردی که میان دل‌های آنان الفت دهی، نمی‌توانستی! ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد! او توانا و حکیم است!

( ۲ ) سوره مبارکه ابراهیم آیه ۲۵

تَوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا ۖ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ترجمه:

هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد. و خداوند برای مردم مثلها می‌زند، شاید متذکر شوند (و پند گیرند)!

راز ماندگاری این انقلاب، اتکای به ایمانهاست؛ اتکای به خداست. لذا شما می بینید آن روزی که توده‌ی عظیم مردم در سرتاسر کشور احساس کنند که دشمنی‌ای متوجه انقلاب است، احساس کنند که دشمنی جدی‌ای وجود دارد، بدون فراخوان حرکت میکنند می آیند. روز نهم دی شما دیدید در این کشور چه اتفاقی افتاد و چه حادثه‌ای پیش آمد. دشمنان انقلاب که همیشه سعی میکنند راهپیمائی‌های میلیونی را بگویند چند هزار نفر آمده‌اند - تحقیر کنند، کوچک کنند - اعتراف کردند و گفتند در طول این بیست سال، هیچ حرکت مردمی‌ای به این عظمت در ایران اتفاق نیفتاده است؛ این را نوشتند و گفتند. آن کسانی که سعی در کتمان حقائق درباره‌ی جمهوری اسلامی دارند، این را گفتند. علت چیست؟ علت این است که مردم وقتی احساس میکنند دشمن در مقابل نظام اسلامی ایستاده است، می آیند توی میدان. این حرکت ایمانی است، این حرکت قلبی است؛ این چیزی است که انگیزه‌ی خدائی در آن وجود دارد؛ دست قدرت خداست، دست اراده‌ی الهی است؛ این چیزها دست من و امثال من نیست. دلها دست خداست. اراده‌ها مقهور اراده‌ی پروردگار است. وقتی حرکت خدائی شد، برای خدا شد، اخلاص در کار بود، خدای متعال اینجور دفاع میکند. لذا میفرماید: «ان الله يدافع عن الذين امنوا». (۱) این را دشمنان نظام اسلامی نمیفهمند، تا امروز هم نفهمیدند؛ لذا تهدید میکنند، حرف میزنند، روشهای گوناگون را به کار میگیرند، به خیال خودشان میگردند نقطه ضعف برای جمهوری اسلامی پیدا کنند؛ گاهی اسم حقوق بشر را می آورند، گاهی اسم دموکراسی را می آورند؛ ترفندهائی که امروز برای مردم دنیا حقیقتاً ترفندهای مسخره است. میگویند افکار عمومی؛ اما افکار عمومی اگر این حرفها را از آمریکا و صهیونیسم باور میکرد، اینجور در دنیا، در کشورهای مختلف، ملتهای مختلف، در مواقع گوناگون، نفرت خودشان را از این سران مستکبر نشان نمیدادند، که می بینید نشان میدهند. هر جا سفر میکنند، گروهی از مردم علیه‌شان شعار میدهند. پیداست که افکار عمومی دنیا فریب ترفندهای اینها را نخورده است. بیانات در دیدار فرمانده و پرسنل نیروی هوائی ارتش ۱۳۸۸/۱۱/۱۹

( ۱ ) سوره مبارکه الحج آیه ۳۸

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ

ترجمه:

خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند؛ خداوند هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد!

انقلاب اسلامی یک حقیقت و برخاسته‌ی از یک سنت الهی است؛ این را نمیشود از بین برد و یا متزلزل کرد.  
بیانات در دیدار اعضای شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی ۱۳۸۸/۱۰/۲۹

نظام جمهوری اسلامی، نظامی دین‌مدار و یکی از بزرگترین اقلام عمل به قرآن است که این را انقلاب برای  
ما تأمین کرد. بیانات در دیدار جمعی از بانوان قرآن‌پژوه کشور ۱۳۸۸/۰۷/۲۸

انقلاب اسلامی، خیلی ریشه‌دار است؛ خیلی قوی است؛ خیلی ارکان مستحکمی دارد؛ و خدای متعال هم  
پشتیبان ماست؛ همین طور که من بارها از قول امام (رضوان الله علیه) نقل کرده‌ام که فرمودند: من از اولی که  
وارد این قضیه شدیم، دیدم - یا احساس کردم - یک دست قدرتی دارد کارها را پیش میبرد. حقیقتاً همین  
جور است؛ و این را ایشان به من فرمودند. انسان این دست قدرت الهی را می‌بیند. البته این دست قدرت  
الهی، قوم و خویشی‌ای با ما ندارد - «من كان لله له» (۱)، «إن تنصروا الله ينصركم»، (۲) «و لينصرن الله  
من ينصره» (۳) - باید در خدمت این راه باشیم؛ خالصانه؛ آنچه که داریم، بیاوریم میدان و برای این راه تقدیم  
کنیم؛ تلاشمان و کارمان را برای این راه تقدیم کنیم. خدای متعال هم تفضل خواهد کرد؛ لطف خواهد کرد؛  
امروز هم همین کار شده و خدای متعال تفضل کرده و سنگ دشمن به سوی خودش برگشته؛ تیرش کمانه  
کرده به طرف خودش؛ و نتوانستند از توطئه‌ای که کردند، طرفی ببندند. بیانات در دیدار اعضای مجلس  
خبرگان رهبری ۱۳۸۸/۰۷/۰۲

( ۱ ) بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۷۹، ص ۱۹۷؛ روضة المتقين، محمد تقی مجلسی، ج ۱۳، ۱۹۵؛ الوافی، فیض کاشانی، ج ۸،  
ص ۷۸۴؛

كما ورد من كان لله له و من أصلح أمر دینه أصلح الله أمر دنياه و من أصلح ما بينه و بين الله أصلح الله ما بينه و بين  
الناس  
ترجمه:

هر کس که از برای خدا باشد، خداوند برای اوست، و هر کس امر دینش را اصلاح نماید خداوند امر دنیایش را اصلاح کند و  
هر کس آنچه را میان او و خداست اصلاح نماید، خداوند آنچه را بین او و مردم است اصلاح کند.

( ۲ ) سوره مبارکه محمد آیه ۷

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر (آیین) خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گامهایتان را استوار می‌دارد.

(۳) سوره مبارکه الحج آیه ۴۰

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ۗ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتِ صَوَامِعُ وَبَيْعٌ وَصُلُوكٌ  
وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا ۗ وَكَانَ يَنْصُرُنَّ اللَّهَ مِنْ يَنْصُرُهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

ترجمه:

همانها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما، خدای یکتاست!» و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد! و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند؛ خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

حادثه‌ی عظیم هشت سال دفاع مقدس، مجموعه‌ای است از صفات والا، فرهنگهای پسندیده و برگزیده و ممتاز، عقاید و معارف والائی که ملت ما در طول تاریخ ارث برده یا استعدادش را در خودش حفظ کرده بوده، که با انقلاب اسلامی این استعدادها بروز کرد. بیانات در دیدار فعالان عرصه هنر دفاع مقدس

۱۳۸۸/۰۶/۲۴

من به شما عرض میکنم که این حرکت عظیم انقلاب اسلامی، یک حرکت تمام شده نیست. حالا یک گوشه‌ی از لشکر آن من و شمائیم که حالا یک ذره مثلاً اهل ادب و فرهنگ و اینها محسوب میشویم؛ «و لله جنود السموات و الارض» لشکر او زمین و آسمان نمیشناسد؛ «و كان الله عزيزا حكيمًا» (۱) خدا عزیز است - عزیز یعنی غالب لایغلب، یعنی بی‌نیاز از همه - من و شما هم حالا یک گوشه‌ای از کار را در دست میگیریم. این حرکت عظیمی که با انقلاب اسلامی شروع شد، یک حرکت تمام شده نیست؛ مطلقاً تمام شده نیست، آن

حرکت ادامه دارد. بیانات در دیدار جمعی از شعرا ۱۳۸۸/۰۶/۱۴

(۱) سوره مبارکه الفتح آیه ۷

وَاللَّهُ جُنُودَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

ترجمه:

لشکریان آسمانها و زمین تنها از آن خداست؛ و خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است!

نکته‌ی بعدی این است که این نظام اینقدر جواهر نخبه را به صحنه آورد و به پای انقلاب ریخت و اینها را از دست داد، اما نظام تکان نخورد. آنهایی که این ترورها را طراحی میکردند، قصدشان اشخاص نبود. در درجه‌ی اول قصدشان بی‌پایه کردن و تهی کردن و نخبه‌زدائی کردن از انقلاب بود، میخواستند انقلاب را با این ترورها، با این فقدانها به شکست بکشانند؛ اما اینجور نشد و عکس این شد. یعنی پایه‌ی اصلی نظام که عبارت است از ارتباط مردم و نظام، بیشتر شد. اینها همه عبرتهای انقلاب ماست. و به شما عرض بکنم امروز هم همین است. امروز هم اگر جانمایی خودشان را در معرض فداکاری و قربانی شدن برای نظام، برای خدا قرار بدهند و در این راه قربانی بشوند، این نظام مستحکمتر خواهد شد؛ ریشه‌های این نظام مثل همان شجره‌ی طیبه‌ای که در قرآن خدای متعال فرموده است، «أصلها ثابت و فرعها فی السماء»، (۱) اینجور مستحکم است. دل‌هایمان را اینجور با مبانی و اصول و ارزشهای انقلاب پیوند بدهیم. بیانات در دیدار رئیس و مسئولان قوه‌ی

قضائیه ۱۳۸۸/۰۴/۰۷

(۱) سوره مبارکه ابراهیم آیه ۲۴

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ

ترجمه:

آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت، و شاخه آن در آسمان است؟!

ببینید برادران و خواهران عزیز! شماها مسئولین و کارگزاران این نظامید. نخبگان سیاسی و فرهنگی و اجتماعی این نظام، یا جمعی از نخبگان، اینجا جمع هستید؛ عمده‌ی مسئولین کشور الان اینجا جمع هستند. من و شما چرا در این نظام مشغول کار شدیم؟ آیا ما از اول به دنبال این بودیم که حکومتی تشکیل شود، دولتی به وجود بیاید، ما بشویم رئیس دولت، مسئول دولت، وزیر دولت، وکیل دولت؟ مگر مقصود این بوده؟ نه. اگر مقصود این باشد، باید عرض کنم زحماتی که هر کدام از ما میکشیم - اگر با این نیت باشد - همه‌اش «هبائاً مثورا» (۱) است؛ بی‌ارزش است؛ پیش خدای متعال اجری ندارد؛ با زوال عمر زائل میشود، بلکه با زوال مدت مسئولیت زائل میشود. ما فرقی با بقیه‌ی گروه‌هایی که در کشورهای مختلف می‌آیند یک رژیم را تغییر

میدهند، بر سر کار می‌آیند و قدرت را به دست میگیرند، این است که ما آمدیم برای اینکه یک جامعه‌ی اسلامی به وجود بیاوریم؛ ما آمدیم تا حیات طیبه‌ی اسلامی را برای کشورمان و برای مردمان بازتولید کنیم؛ آن را تأمین کنیم. و اگر بخواهیم با یک نگاه وسیع‌تر نگاه کنیم، چون بازتولید حیات طیبه‌ی اسلامی در کشور ما میتواند و میتواند و میتواند همچنان الگوئی برای دنیای اسلام شود، در واقع آمدیم برای اینکه دنیای اسلام را متوجه به این حقیقت و این شجره‌ی طیبه (۲) بکنیم؛ ما برای این آمدیم. هدف، جز این چیز دیگری نبود، الان هم هدف جز این چیز دیگری نیست. بیانات در دیدار رؤسای سه قوه و مسئولان نظام ۱۳۸۷/۰۶/۱۹

(۱) سوره مبارکه الفرقان آیه ۲۳

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا

ترجمه:

و ما به سراغ اعمالی که انجام داده‌اند می‌رویم، و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا قرار می‌دهیم!

(۲) سوره مبارکه ابراهیم آیه ۲۴

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ

ترجمه:

آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت، و شاخه آن در آسمان است؟!

انقلاب فقط یک حادثه در تاریخ ایران نبود؛ این یک حادثه در تاریخ جهان و در تاریخ بشریت بود. بیانات در دیدار مداحان اهل بیت (علیهم‌السلام) ۱۳۸۷/۰۴/۰۴

عظمت این انقلاب حاکی از عظمت امام بزرگوار ماست. بیانات در مراسم نوزدهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۸۷/۰۳/۱۴

اصلی‌ترین شعارهایی که در این انقلاب بر روی پرچم انقلاب نوشته شده است، شعار اسلامی بودن؛ پایبند بودن به مبانی دین و اصول و قواعد دینی؛ سلطه‌ستیزی؛ ستیزه‌ی با استکبار و دفاع از مظلومان عالم است، آن

هم دفاع صریح و صادقانه‌ی از همه‌ی مظلومان. بیانات در مراسم نوزدهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۸۷/۰۳/۱۴

این انقلاب یک معجزه‌ی الهی بود. بیانات در مراسم نوزدهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۸۷/۰۳/۱۴

از جمله‌ی برترین شعارهای این انقلاب، تعلق این انقلاب به عموم مردم است؛ هیچ قشری، هیچ طبقه‌ای، در نسبت به انقلاب بر دیگران ترجیحی ندارد. بیانات در مراسم نوزدهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۸۷/۰۳/۱۴

این انقلاب با قدرت تمام به پیش رفته است و روزبه‌روز ملت ایران را منسجم‌تر، پرامیدتر، پرنرژی‌تر کرده است. بیانات در مراسم نوزدهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۸۷/۰۳/۱۴

انقلاب را همین اراده‌های مردمی و همین حضور مردمی - که متکی به ایمان آنها بود - توانست بوجود بیاورد و به پیروزی برساند. بیانات در دیدار مردم شیراز ۱۳۸۷/۰۲/۱۱

انقلاب را همین اراده‌های مردمی و همین حضور مردمی - که متکی به ایمان آنها بود - توانست بوجود بیاورد و به پیروزی برساند. بیانات در دیدار مردم شیراز ۱۳۸۷/۰۲/۱۱

انقلاب اسلامی خود یک نوآوری بزرگ تاریخی بود که ملت ایران آن را در تاریخ خودش و تاریخ بشریت به ثبت رساند. بیانات در اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی ۱۳۸۷/۰۱/۰۱

فرقی که این ملت و انقلابش با بسیاری از ملت‌هایی که انقلاب کرده‌اند داشت، این است که این ملت خود را به جای محکمی متصل کرد؛ «فقد استمسک بالعروة الوثقی». عروهی وثقی یعنی شما بخواهید از روی یک پرتگاهی عبور کنید، از یک لبه‌ی باریکی بخواهید عبور کنید، یک ریسمان محکمی باشد، دستتان را بگیرد. وقتی دستتان را گرفتید، خاطرتان جمع است که دیگر پرتاب نمیشوید. این عروهی وثقی است. «فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی»؛ (۱) کفر به طاغوت، ایمان به خدا. ملت ما این را داشت، لذا از این گذرگاه عبور کرد؛ دغدغه‌ای برایش به وجود نیامد و همین موجب شد که این حرکت عظیم در بین مردم بماند. بیانات در دیدار مردم تبریز ۱۳۸۶/۱۱/۲۸

( ۱ ) سوره مبارکه البقره آیه ۲۵۶

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۚ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ۚ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ ۚ كَمَا انفصامُ آهٍ ۚ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ترجمه:

در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین، کسی که به طاغوت [= بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.

خدا را شکر میکنیم؛ خدا را شکر میکنیم بر نعمت انقلاب، خدا را شکر میکنیم بر نعمت امام، خدا را شکر میکنیم بر این عظمتی که ملت ایران از خودشان نشان دادند، خدا را شکر میکنیم بر توفیقی که به این ملت داده است. یک یک شما مردم و شما جوانها، یک نعمت بزرگ خدا هستید که انسان باید برای آنها خدا را شکر کند - «و ان تعدوا نعمت الله فلا تحسوها» (۱) - مگر میشود نعمت‌های الهی را احصاء کرد؟ این نعمتها را باید حفظ کنیم. این نعمتها را هم مسئولین بدانند، باید این نعمت را حفظ کنند، شکر کنند تا این نعمت برایشان بماند، هم آحاد مردم این نعمت خدا را قدر بدانند. بدانید فردای این ملت از امروز این ملت بمراتب بهتر و روشن‌تر و دلنوازتر است. و ان شاء الله شما جوانها آن روزها را خواهید دید. و خواهید توانست ثمره‌ی این مجاهدتهای عظیم را بچینید و ان شاء الله دنیائی را به آبادی و سعادت و فلاح برسانید. بیانات در دیدار مردم تبریز ۱۳۸۶/۱۱/۲۸

( ۱ ) سوره مبارکه ابراهیم آیه ۳۴

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ۚ وَإِنْ تَعَلَّوْا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا ۗ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ



ترجمه:

و از هر چیزی که از او خواستید، به شما داد؛ و اگر نعمتهای خدا را بشمارید، هرگز آنها را شماره نتوانید کرد! انسان، ستمگر و ناسپاس است!

(۱) سوره مبارکه النحل آیه ۱۸

وَإِنْ تَعْلَمُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا ۚ إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

و اگر نعمتهای خدا را بشمارید، هرگز نمی‌توانید آنها را احصا کنید؛ خداوند بخشنده و مهربان است!

جنبه‌ی عمقی و معنوی آن [قیام حسین(ع)]، صاحبان فکر و بصیرت را آگاه میکند؛ روشن میکند. بنده بارها در طول این سالها این جمله‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) را عرض کرده‌ام که فرمود: «ألا لا يحمل هذا العلم إلا أهل البصر والصبر» (۱)؛ این پرچم - پرچم انسانیت، اسلام، توحید - را آن کسانی که دارای این دو خصوصیتند، میتوانند بر دست بگیرند و بلند نگه دارند؛ «البصر والصبر»؛ بصیرت و استقامت. امام حسین (علیه‌السلام) مظهر بصیرت و استقامت است.

پیروان امام حسین هم همین را نشان دادند و بعد از گذشت قرن‌ها، آن روزی که رهبر شایسته‌ای در میان آنها پیدا شد، این حرکت عظیم را به وجود آوردند. انقلاب عظیم اسلامی یک ماجرای عظیمی است؛ داستان عظیمی است. ما در وسط قضیه قرار گرفته‌ایم، ابعاد عظیم این حادثه برای ما خیلی روشن نیست؛ آیندگان تاریخ و کسانی که امروز بیرون از این مجموعه هستند، آنها بیشتر از ما ابعاد و عظمت این حرکت را می‌بینند. در دنیائی که همه‌ی پول و ثروت و قدرت و سیاست و همه چیز و همه چیز در جهت ضد ارزشهای انسانی و دینی است، ناگهان در یک نقطه‌ی حساس عالم - نقطه‌ی حساس جغرافیائی عالم - یک نظامی سر بلند کند، یک ملتی قیام کند برای به دست گرفتن پرچم ارزشها؛ و ارزشهای انسانی را سر دست بگیرد، ندای توحید بدهد، معجزه است؛ معجزه‌ی زمان ما این است. بعد از همه طرف به او حمله کنند؛ بزرگ و کوچک، طاغوتها و طاغوتچه‌ها با همه‌ی توانشان بریزند سر او، و در عین حال او نه فقط شکست نخورد، بلکه بسیاری از آنها را شکست بدهد؛ آنها را عقب براند، که امروز شما دارید می‌بینید نشانه‌های عقب‌رفت استکبار را. در این مبارزه ملت ایران پیروز شد. بیانات در دیدار مردم قم در سالروز قیام نوزدهم دی‌ماه ۱۳۸۶/۱۰/۱۹

(۱) خطبه ۱۷۳: از خطبه‌های آن حضرت است در اینکه چه کسی شایسته خلافت است، و سفارش به تقوا و گریز از دنیا

أَمِينٌ وَخِيهِ وَخَاتَمُ رُسُلِهِ وَبَشِيرٌ رَحْمَتِهِ وَنَذِيرٌ نِعْمَتِهِ . أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنَّ شَعْبَ شَاغِبٍ اسْتَعْيَبَ فَإِنَّ أَبِي قُوتَيْلٍ وَ كَعْمَرِي لَكِنَّ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَتَعَدَّى حَتَّى يَخْضُرَهَا عَامَةٌ النَّاسِ فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ وَ لَكِنَّ أَهْلَهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ أَلَا وَ إِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ وَ آخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ أَوْصِيكُمُ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا خَيْرٌ مَا تَوَاصَى الْعِبَادُ بِهِ وَ خَيْرٌ عَوَاقِبِ الْأُمُورِ عِنْدَ اللَّهِ وَ قَدْ فَتِحَ بَابَ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقَيْلَةِ وَ لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمُ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ فَامْضُوا لِمَا تُوْمَرُونَ بِهِ وَ قِفُوا عِنْدَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ وَ لَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرِ حَتَّى تَتَبَيَّنُوا فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تَنْكِيرٌ وَ غَيْرًا . أَلَا وَ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَتَّنُوهَا وَ تَرْتَعِبُونَ فِيهَا وَ أَصْبَحْتُمْ تُغْضِبُونَكُمْ وَ تُرْضِيكُمْ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَ لَا مَنَزِلِكُمْ الَّذِي خُلِقْتُمْ لَهُ وَ لَا الَّذِي دُعِيتُمْ إِلَيْهِ أَلَا وَ إِنَّهَا لَيْسَتْ بِبَاقِيَةٍ لَكُمْ وَ لَا تَبْقَوْنَ عَلَيْهَا وَ هِيَ وَ إِنْ غَرَّتْكُمْ مِنْهَا فَفَكَ حَذَرْتَكُمْ شَرَّهَا فَادْعُوا غُرُوزَهَا لِتَحْذِيرِهَا وَ اطْمَاعَهَا لِتَخْوِيفِهَا وَ سَابِقُوا فِيهَا إِلَى الدَّارِ الَّتِي دُعِيتُمْ إِلَيْهَا وَ انصَرَفُوا بِقُلُوبِكُمْ عَنْهَا وَ لَا يَخِنَنَّ أَحَدُكُمْ خَينَانَ الْأَمَةِ عَلَى مَا زَوَى عَنْهُ مِنْهَا وَ اسْتَمْتُمُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ الِمْحَافَظَةِ عَلَى مَا اسْتَحْفَظْتُمْ مِنْ كِتَابِهِ أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَصُرُّكُمْ تَضْيِيعَ شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ قَائِمَةً دِينِكُمْ أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَنْفَعُكُمْ بَعْدَ تَضْيِيعِ دِينِكُمْ شَيْءٌ حَافَظْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ أَحَدًا اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَ قُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ الْهَمَمْنَا وَ إِيَّاكُمْ الصَّبْرَ .

ترجمه:

رسول خدا امین وحی، و آخرین فرستادگان، و بشارت دهنده به رحمت، و بیم دهنده از عذاب او بود. ای مردم، آن که تواناترین مردم به حکومت، و داناترین آنان به امر خدا در کار حکومت است از همه به حکومت شایسته تر است. اگر در مسأله حکومت فتنه جوئی به فتنه برخیزد بازگشت به حق از او خواسته می شود و اگر امتناع ورزید کشته می شود. به جانم سوگند، اگر جز با حضور همه مردم امامت منعقد نگردد چنین کاری شدنی نیست، ولی آنان که حضور دارند ثبوت حکومت را بر غائبان حکم می کنند، پس فرد حاضر حق رویگردانی، و غائب حق انتخاب غیر را ندارد. بدانید که من با دو نفر می جنگم: مردی که چیزی را ادعا کند که حق او نیست، و کسی که رویگردان شود از چیزی که بر عهده اوست. بندگان خدا، شما را به تقوا سفارش می کنم، که تقوا بهترین چیزی است که عباد حق یکدیگر را به آن سفارش می کردند، و از بهترین عاقبتها نزد خداست. بین شما و اهل قبله باب جنگ گشوده شده، و این پرچم را به دوش نمی کشد مگر آن که اهل بصیرت و استقامت و دانای به موارد حق باشد. پس آنچه را به آن مأمور می شوید انجام دهید، و از آنچه نهی می گردید باز ایستید، و در کاری تا دقیقاً بررسی نکنید شتاب نوزید، زیرا آنچه را شما (از روی جهل) منکر آن هستید ما را قدرت تغییر آن هست. بدانید دنیایی که نسبت به آن آرزو مندید و به آن میل دارید، و آن گاهی شما را به خشم و زمانی به خشنودی می برد، نه خانه شماسست و نه منزلی که برای آن آفریده شده/اید، و نه جایی که شما را به آن دعوت کرده اند. بدانید که دنیا برای شما باقی نمی ماند و شما هم در آن باقی نخواهید ماند، اگر دنیا شما را به ظاهرش فریفت از شرش نیز بیم داد. پس به خاطر بیم دهیش از آنچه فریبتان می دهد چشم پوشی کنید، و به خاطر ترساندنش از طمع به آن خودداری نمایید، و در دنیا برای آخرتی که به آن دعوت شده/اید بر یکدیگر پیشی گیرید، و با عمق دل از دنیا روی بگردانید، نباید احدی از شما به خاطر چیزی از دنیا که از او گرفته شده چون کنیز ناله بزند. و با شکیبایی بر طاعت خدا و محافظت بر آنچه از کتابش که حفظ آن را از شما خواسته است نعمت خدا را بر خود تمام کنید. بدانید در صورتی که پایه دین خود را حفظ نموده باشید. از دست دادن متاع دنیا به شما زیانی وارد نکند. و بدانید در صورت تباہ کردن

دین آنچه از دنیا حفظ کرده‌اید به شما سودی ندهد. خداوند دل‌های ما و شما را متوجه حق کند، و شکیبایی را به ما و شما ارزانی دارد

انقلاب اسلامی افتخارش این است که ارزشهای اسلامی، توحید، احکام الهی و ارزش معنویت اسلام را، دارد به دنیا معرفی می‌کند و موفق شد. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در هم‌اندیشی علمای اهل تسنن و تشیع  
۱۳۸۵/۱۰/۲۵

انقلاب اسلامی روح غرور اسلامی را، روح افتخار و تفاخر به اسلام را در مسلمانها زنده کرد. بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در هم‌اندیشی علمای اهل تسنن و تشیع  
۱۳۸۵/۱۰/۲۵

آنچه که در منش انقلاب اسلامی میتوان به روشنی از آن سخن گفت، عبارت است از شجاعت همراه با تدبیر.  
بیانات در دیدار کارگزاران نظام ۱۳۸۵/۰۷/۱۸

دنیای اسلام تا وقتی انقلاب عظیم اسلامی پیش نیامد، یک نظام مبتنی بر تعالیم اسلام و هدایت اسلامی را تجربه نکرد. بیانات در دیدار هزاران نفر از بسیجیان در سالروز شهادت حضرت امام صادق (ع) ۱۳۸۸/۰۹/۰۷

انقلاب یکی از بزرگترین همت‌هایش به این گماشته شده بود که هم به دنیا بگوید، هم به خود ملت ایران بگوید که ما می‌توانیم. بیانات در دیدار دانشجویان و نخبگان سراسر کشور ۱۳۸۴/۰۷/۰۳

انقلاب عظیم اسلامی ما ناشی از یک عقلانیت بود. بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت  
۱۳۸۴/۰۶/۰۸

عدالت یقیناً محور انقلاب بود؛ در این شکی نیست. بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت

۱۳۸۴/۰۶/۰۸

انقلاب اسلامی و نظام اسلامی کشور را از وابستگی نجات داد؛ این قیدوبندها را برداشت و راه ملت را باز

کرد. بیانات در دیدار مردم کرمان ۱۳۸۴/۰۲/۱۱

انقلاب اسلامی و نظام اسلامی مردم را بیدار؛ به حقوق خودشان آشنا؛ و استعدادها را آزاد کرده و مردم

می‌توانند به رتبه‌های بالایی برسند. بیانات در دیدار مردم کرمان ۱۳۸۴/۰۲/۱۱

شما عزیزان من بدانید که این کار بزرگ و معجزه‌آسا؛ یعنی قیام یک دولت اسلامی و مستقل، آن هم در این منطقه‌ی بسیار حساس عالم - که حقیقتاً کار نشدنی بود - نشد، جز به کمک و پشتوانه‌ی همین اخلاصها و همین صفاها. به اوضاع کشورهای عربی، کشورهای حاشیه‌ی خود ما و مجموعه‌ی کشورهای اسلامی نگاه کنید و ببینید که اگر بخواهد تلاشی در این کشورها صورت بگیرد که اندکی با منافع قدرتهای مسلط عالم اصطکاک داشته باشد، چطور جنجال و غوغا درست می‌کنند و چطور مانع از هرگونه حرکتی می‌شوند که به نفع عزت ملی این کشورهاست. به اطراف خودتان نگاه کنید؛ این عراق را ببینید - بقیه‌ی کشورهای اسلامی را نمی‌خواهم نام بیاورم - این پدیده‌ها را که انسان مشاهده کند، آن وقت می‌فهمد که کشوری مثل ایران در قلب این منطقه‌ی حساس، آن هم با داشتن این همه ذخایر مادی و معنوی - که همیشه یک بهشت گمشده برای استعمارگران بود و هر جا که دست پیدا می‌کردند، برای آنها یک موهبت عظاما محسوب می‌شد - و در حالی که این کشور یکسره پایتخت اقتدار منطقه‌ی امریکا محسوب می‌شد، چطور ناگهان تبدیل شد به قله‌ی بی‌از مقاومت و احساس عزت و اسلام‌خواهی و مقابله‌ی با زورگویی و کامجویی و زیاده‌طلبی امریکا. این یک معجزه است؛ اصلاً قابل تصور نبود؛ اما این معجزه اتفاق افتاد. معجزه‌های اجتماعی برخلاف معجزه‌ی اژدها شدن عصای موسی است؛ چون آن‌طور معجزه‌ها ربطی به اراده‌ی انسان ندارد؛ اما معجزه‌های اجتماعی به‌طور مستقیم به اراده‌ی انسانها ارتباط پیدا می‌کند؛ «انّ الله لا یغیر ما بقوم حتّی یغیروا ما بأنفسهم» (۱)

هرگاه ملتی تصمیم بگیرد، اراده کند، اقدام کند، حرکت متناسب با هدفش را انجام دهد، آن وقت معجزه‌ی اجتماعی اتفاق می‌افتد. البته در تحولات اجتماعی حق بودن کافی نیست. خیلی اوقات امواج باطل می‌آید حق

را لگدکوب می‌کند و عبور می‌کند. حق بودن به اضافه‌ی اقدام، عمل، اراده و به اضافه‌ی ایستادگی و پایداری است که آن معجزه را تحقق می‌بخشد. این پایداری، این ایستادگی، این تصمیم و این فداکاری در صحنه‌ی جامعه و کشور ما به برکت همین اخلاصها، بینشها و بصیرتها که امروز در جمع جوانان مؤمن و بسیجی کشور ما متبلور است اتفاق افتاد، که یک نمونه‌ی بارزش آن را این‌جا مشاهده می‌کنیم. اما آنچه بزرگتر از آن حادثه‌ی بزرگ و باورنکردنی بود، این است که نظام جمهوری اسلامی با وجود همه‌ی امواج متلاطم و خصمانه‌ی در پیرامون خود، هم ماند و هم رشد کرد. بیانات در دیدار بسیجیان استان همدان ۱۳۸۳/۰۴/۱۶

(۱) سوره مبارکه الرعد آیه ۱۱

لَهُ مُعْتَبَاتٌ مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمِن خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ﴿۱۱﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ ﴿۱۲﴾ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ ﴿۱۳﴾ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ

ترجمه:

برای انسان، مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از فرمان خدا [= حوادث غیر حتمی] حفظ می‌کنند؛ (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند! و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد؛ و جز خدا، سرپرستی نخواهند داشت!

مهمترین نقطه‌ی قوت ما در قیام جمهوری اسلامی، نقطه‌ی قوت انسانی بود. ما که نه سلاح داشتیم، نه پول داشتیم، نه سازماندهی داشتیم، نه حزب داشتیم و نه پشتیبانی جهانی؛ ما ملت ایران در همه‌ی کشورهای دنیا یک نقطه را نداشتیم که از قیام، انقلاب و حرکت ما حمایت و دفاع کنند. آنچه این ملت را پیروز کرد، قدرت نیروی انسانی بود؛ یعنی آگاهی و ایستادگی؛ همان که امیرالمؤمنین در جنگ صفین فرمود: «ألا لا يحمل هذا العَلَمَ أَلَّا اهل البصر والصبر» (۱) بصر یعنی بصیرت و آگاهی؛ صبر یعنی پایداری؛ فقط اینها هستند که می‌توانند این عَلم را در دست بگیرند و پیش بروند. قله‌ی این صبر و بصر شهدای مایند؛ همین آزادگانی هستند که این‌جا حضور دارند و همین جانبازان عزیز هستند که این‌جا نشسته‌اند. اینها بودند که جان خودشان را در معرض نابودی گذاشتند؛ از حیات خودشان برای دوام این حرکت و این قیام بزرگ و انسانی مایه گذاشتند؛ اینها اوج ایثار و مظهر بصر و صبرند؛ مظهر آگاهی و ایستادگی و پایداری. بیانات در دیدار جمعی از خانواده‌های شهدای استان همدان ۱۳۸۳/۰۴/۱۶

(۱) خطبه ۱۷۳: از خطبه‌های آن حضرت است در اینکه چه کسی شایسته خلافت است، و سفارش به تقوا و گریز از دنیا

أَمِينٌ وَخِيهِ وَخَاتَمُ رُسُلِهِ وَبَشِيرٌ رَحْمَتِهِ وَنَذِيرٌ نِعْمَتِهِ . أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنَّ شَعْبَ شَاغِبٍ اسْتَعْيَبَ فَإِنَّ أَبِي قُوتَيْلٍ وَ كَعْمَرِي لَكِنَّ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَتَعَدَّى حَتَّى يَخْضُرَهَا عَامَةٌ النَّاسِ فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ وَ لَكِنَّ أَهْلَهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ أَلَا وَ إِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ وَ آخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا خَيْرٌ مَا تَوَاصَى الْعِبَادُ بِهِ وَ خَيْرٌ عَوَاقِبِ الْأُمُورِ عِنْدَ اللَّهِ وَ قَدْ فَتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقَيْلَةِ وَ لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمُ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ فَامْضُوا لِمَا تَوَمَّرُونَ بِهِ وَ قِفُوا عِنْدَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ وَ لَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرِ حَتَّى تَتَبَيَّنُوا فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تَنْكِرُونَ غَيْرًا . أَلَا وَ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أُصْبِحْتُمْ تَتَمَوَّنُهَا وَ تَرَعْبُونَ فِيهَا وَ أُصْبِحْتُمْ تُغْضِبُكُمْ وَ تُرْضِيكُمْ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَ لَا مَنَزِلِكُمْ الَّذِي خُلِقْتُمْ لَهُ وَ لَا الَّذِي دُعِيتُمْ إِلَيْهِ أَلَا وَ إِنَّهَا لَيْسَتْ بِبَاقِيَةٍ لَكُمْ وَ لَا تَبْقَوْنَ عَلَيْهَا وَ هِيَ وَ إِنْ غَرَّتْكُمْ مِنْهَا فَفَدِّ حَذْرَتَكُمْ شَرَّهَا فَادْعُوا غُرُوزَهَا لِتَحْذِيرِهَا وَ أَطْمَاعَهَا لِتَخْوِيفِهَا وَ سَابِقُوا فِيهَا إِلَى الدَّارِ الَّتِي دُعِيتُمْ إِلَيْهَا وَ انصَرَفُوا بِقُلُوبِكُمْ عَنْهَا وَ لَا يَخِنَنَّ أَحَدُكُمْ خَينَانَ الْأَمَةِ عَلَى مَا زَوَى عَنْهُ مِنْهَا وَ اسْتَمْتُمُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ الْأَمْحَافِظَةِ عَلَى مَا اسْتَحْفَظْتُمْ مِنْ كِتَابِهِ أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَصُرُّكُمْ تَضْيِيعُ شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ قَائِمَةً دِينِكُمْ أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَنْفَعُكُمْ بَعْدَ تَضْيِيعِ دِينِكُمْ شَيْءٌ حَافِظْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ أَحَدًا اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَ قُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ أَلْهَمْنَا وَ إِيَّاكُمْ الصَّبْرَ .

ترجمه:

رسول خدا امین وحی، و آخرین فرستادگان، و بشارت دهنده به رحمت، و بیم دهنده از عذاب او بود. ای مردم، آن که توانا ترین مردم به حکومت، و داناترین آنان به امر خدا در کار حکومت است از همه به حکومت شایسته تر است. اگر در مسأله حکومت فتنه جویی به فتنه برخیزد بازگشت به حق از او خواسته می شود و اگر امتناع ورزید کشته می شود. به جانم سوگند، اگر جز با حضور همه مردم امامت منعقد نگردد چنین کاری شدنی نیست، ولی آنان که حضور دارند ثبوت حکومت را بر غائبان حکم می کنند، پس فرد حاضر حق رویگردانی، و غائب حق انتخاب غیر را ندارد. بدانید که من با دو نفر می جنگم: مردی که چیزی را ادعا کند که حق او نیست، و کسی که رویگردان شود از چیزی که بر عهده اوست. بندگان خدا، شما را به تقوا سفارش می کنم، که تقوا بهترین چیزی است که عباد حق یکدیگر را به آن سفارش می کردند، و از بهترین عاقبتها نزد خداست. بین شما و اهل قبله باب جنگ گشوده شده، و این پرچم را به دوش نمی کشد مگر آن که اهل بصیرت و استقامت و دانای به موارد حق باشد. پس آنچه را به آن مأمور می شوید انجام دهید، و از آنچه نهی می گردید باز ایستید، و در کاری تا دقیقاً بررسی نکنید شتاب نوزید، زیرا آنچه را شما (از روی جهل) منکر آن هستید ما را قدرت تغییر آن هست. بدانید دنیایی که نسبت به آن آرزو مندید و به آن میل دارید، و آن گاهی شما را به خشم و زمانی به خشنودی می برد، نه خانه شماسست و نه منزلی که برای آن آفریده شده/اید، و نه جایی که شما را به آن دعوت کرده اند. بدانید که دنیا برای شما باقی نمی ماند و شما هم در آن باقی نخواهید ماند، اگر دنیا شما را به ظاهرش فریفت از شرش نیز بیم داد. پس به خاطر بیم دهیش از آنچه فریبتان می دهد چشم پوشی کنید، و به خاطر ترساندنش از طمع به آن خودداری نمایید، و در دنیا برای آخرتی که به آن دعوت شده/اید بر یکدیگر پیشی گیرید، و با عمق دل از دنیا روی بگردانید، نباید احدی از شما به خاطر چیزی از دنیا که از او گرفته شده چون کنیز ناله بزند. و با شکیبایی بر طاعت خدا و محافظت بر آنچه از کتابش که حفظ آن را از شما خواسته است نعمت خدا را بر خود تمام کنید. بدانید در صورتی که پایه دین خود را حفظ نموده باشید. از دست دادن متاع دنیا به شما زیانی وارد نکند. و بدانید در صورت تباہ کردن

دین آنچه از دنیا حفظ کرده‌اید به شما سودی ندهد. خداوند دل‌های ما و شما را متوجه حق کند، و شکیبایی را به ما و شما ارزانی دارد

انقلاب عظیم اسلامی ما به دست مردم به پیروزی رسید و ملت ایران عمق توانایی‌ها و ظرفیت فراوان خود را نشان داد؛ اما این ملت بدون امام و مکتب سیاسی او قادر به چنین کار بزرگی نبود. بیانات در سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۸۳/۰۳/۱۴

ما بعد از قرنهای متمادی که بر این کشور استبداد حاکم بود، به برکت اسلام و انقلاب اسلامی به مردم‌سالاری رسیده‌ایم؛ آن هم مردم‌سالاری با دین. بیانات در دیدار مردم زنجان ۱۳۸۲/۰۷/۲۱

حجم تبلیغاتی که دشمنان در طول سالها علیه انقلاب با ترندهای گوناگون تبلیغاتی به کار برده‌اند، حقیقتاً حیرت‌انگیز است. بیانات در دیدار بسیجیان و سپاهیان لشکر ۲۵ کربلا ۱۳۸۲/۰۶/۲۹

امروز در هر نقطه‌ای از دنیای اسلام که شما بروید، پرچم برافراشته‌ای که امام راحل عظیم‌الشان ما در دفاع از عزت اسلامی بلند کرد، مایه‌ی افتخار و عزت و هویت محسوب می‌شود. بیانات در دیدار مردم زاهدان ۱۳۸۱/۱۲/۰۲

انقلاب پرچم عزت این ملت است و ملت این پرچم را در دست استوار خود محکم نگه خواهد داشت و به فضل پروردگار تسلیم امام زمان ارواحنا فداه و عجل الله فرجه خواهد کرد. بیانات در دیدار مردم آذربایجان شرقی ۱۳۸۱/۱۱/۲۸

امروز جوانان ما با روحیه و حماسه‌ای شورانگیز، مهیای دفاع از دست‌آوردهای انقلاب اسلامی‌اند. پیام به مناسبت دهه‌ی مبارک فجر ۱۳۸۱/۱۱/۱۷

خود انقلاب، یک پیام است که باید آن را منتقل و بیان کنید. بیانات در دیدار مسئولان سازمان صدا و سیما  
۱۳۸۱/۱۱/۱۵

انقلاب یک حقیقت همیشه جاوید است. بیانات در دیدار مردم قم ۱۳۸۱/۱۰/۱۹

انقلاب پرچم عدالت و آزادی و استقلال و عزت است. بیانات در دیدار مردم قم ۱۳۸۱/۱۰/۱۹

انقلاب پرچم اسلام است. بیانات در دیدار مردم قم ۱۳۸۱/۱۰/۱۹

انقلاب زنده است و به همین دلیل دشمن دارد. بیانات در دیدار مردم قم ۱۳۸۱/۱۰/۱۹

همچنان که پیروزی انقلاب و ولادت آن با مقاومت دشمنان روبه‌رو شد، تداوم انقلاب، برپا ماندن و اثربخش شدن آن هم با دشمن و دشمنیها مواجه است. بیانات در دیدار مردم قم ۱۳۸۱/۱۰/۱۹

اول انقلاب به برکت فریاد اصلاح طلب امام و حرکت اصلاحی انقلاب، دلها و قشرها به هم نزدیک شدند.  
بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۸۱/۰۹/۰۱

انقلاب اسلامی آمد دیوارها را برداشت و ملت را یکپارچه کرد. بیانات در دیدار جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان ۱۳۸۱/۰۸/۱۳

امروز به برکت انقلاب، راه اندیشیدن باز شده است. بیانات در دیدار جمعی از نخبگان علمی ۱۳۸۱/۰۷/۰۳



در عرصه‌ی سیاسی، انقلاب تازه‌ترین و جذابترین سخن را نه فقط برای ملت ایران که برای بشریت دارد.  
بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه ۱۳۸۱/۰۶/۲۴

مفاهیم انقلاب در دنیا زنده است. بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه ۱۳۸۱/۰۶/۲۴

انقلاب، زنده و پویاست. بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه ۱۳۸۱/۰۶/۲۴

انقلاب اسلامی در معرفت سیاسی‌ای که ارائه داد، با استبداد مخالفت کرد. بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان  
سپاه ۱۳۸۱/۰۶/۲۴

ملت بزرگ ما نشان داده که پای اسلام و انقلاب و ارزشهای اسلامی ایستاده است. بیانات در دیدار اعضای  
ستادهای نمازجمعه ۱۳۸۱/۰۵/۰۵

امروز به برکت انقلاب اسلامی و با هشیاری امام بزرگوارمان، نماز جمعه به یک سنت پایدار در کشور تبدیل  
شده است. بیانات در دیدار اعضای ستادهای نمازجمعه ۱۳۸۱/۰۵/۰۵

آنچه صلابت این ملت را حفظ خواهد کرد، عبارت است از وحدت حول محور ایمان و انقلاب؛ این چیزی  
است که دشمن را ناامید می‌کند. بیانات در دیدار جمعی از مسئولان وزارت آموزش و پرورش ۱۳۸۱/۰۴/۲۶

بزرگترین حرکت اصلاحی را در این کشور، انقلاب اسلامی و امام بزرگوار این ملت انجام دادند. بیانات در  
دیدار جمعی از مسئولان وزارت آموزش و پرورش ۱۳۸۱/۰۴/۲۶

در حقیقت، هویت و اصول انقلاب ما خطوط برجسته‌ی شخصیت امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) را هم تشکیل می‌دهد. هر چه راجع به انقلاب بگوییم، در واقع درباره‌ی امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) سخن گفته‌ایم. بیانات در سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۸۱/۰۳/۱۴

این انقلاب، ترکیبی از عدالتخواهی، آزادیخواهی، مردم‌سالاری، معنویت و اخلاق است. بیانات در سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۸۱/۰۳/۱۴

اساس انقلاب مثل خود اسلام، بر احکام ثابت و احکام متغیر استوار است. بیانات در سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۸۱/۰۳/۱۴

جوانان ما با روحیه و حماسه‌ای شورانگیز مهیای دفاع، از دست‌آوردهای انقلاب اسلامی‌اند. پیام به مناسبت بزرگداشت روز شهیدان در دهه‌ی فجر انقلاب اسلامی ۱۳۸۰/۱۱/۱۸

ملت ما و جوانان ما در همه‌ی میدانها آماده‌اند تا از افتخارات خود دفاع کنند و کشور خود را بسمت آرمانهای بلند اسلامی پیش ببرند. پیام به مناسبت بزرگداشت روز شهیدان در دهه‌ی فجر انقلاب اسلامی ۱۳۸۰/۱۱/۱۸

با انقلاب اسلامی و تشکیل نظام اسلامی، افق جدیدی در زندگی محیط اسلامی - مجموعه‌ی کشورها و ملت‌های مسلمان - به‌وجود آمد و انقلاب و نظام اسلامی، آرمانهای جدیدی به آنها داد. بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۰/۰۶/۱۵

جامعه‌ی ما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی احساس هویت کرد؛ یعنی شخصیت خودش را باز یافت. بیانات در دیدار جمعی از اصحاب فرهنگ و هنر ۱۳۸۰/۰۵/۰۱

انقلاب ما را زنده کرد و به ما شخصیت داد. بیانات در دیدار جمعی از اصحاب فرهنگ و هنر ۱۳۸۰/۰۵/۰۱

از اوایل انقلاب، یکی از اهداف مهم دشمن، تحریف حقایق و تاریخ بود. بیانات در مراسم سالگرد رحلت امام خمینی(ره) ۱۳۸۰/۰۳/۰۴

از اول، مبنای کار انقلاب بر نظم و قانون بود. بیانات در مراسم سالگرد رحلت امام خمینی(ره) ۱۳۸۰/۰۳/۰۴

این انقلاب، مظهر نظم و قانون بود. بیانات در مراسم سالگرد رحلت امام خمینی(ره) ۱۳۸۰/۰۳/۰۴

این انقلاب، این نظام، این ملت و این نسل، مشمول لطف و تفضل پروردگار است. بیانات در دیدار جوانان و فرهنگیان در مصالای رشت ۱۳۸۰/۲/۱۲

انقلاب احتیاج به تجدیدنظر ندارد؛ احتیاج به عمل کردن دارد. بیانات در دیدار زائرین و مجاورین حرم مطهر رضوی ۱۳۸۰/۰۱/۰۱

انقلاب، یک حرکت عظیم در مقابل فساد و بی‌کفایتی رژی می بود که تا خرخره در لجنزارهای فساد و وابستگی گرفتار شده بود. بیانات در دیدار زائرین و مجاورین حرم مطهر رضوی ۱۳۸۰/۰۱/۰۱

انقلاب اسلامی الگو و نمونه‌ی خود را از امیرالمومنین گرفت و نظام جمهوری اسلامی به وجود آمد. بیانات در دیدار زائرین و مجاورین حرم مطهر رضوی ۱۳۸۰/۰۱/۰۱

سخن پایانی

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتاب چهارمین جلد از کتاب های مجموعه اندیشه های آیت الله العظمی سید علی خامنه ای باشد .  
انشاء... جلدهای بعدی این کتاب هم با موضوع های متفاوت و فقط توسط وبلاگ اسلام نوین و جمع آوری  
و تدوین شده توسط بنده ( امیرقربانی ) منتشر خواهد شد .

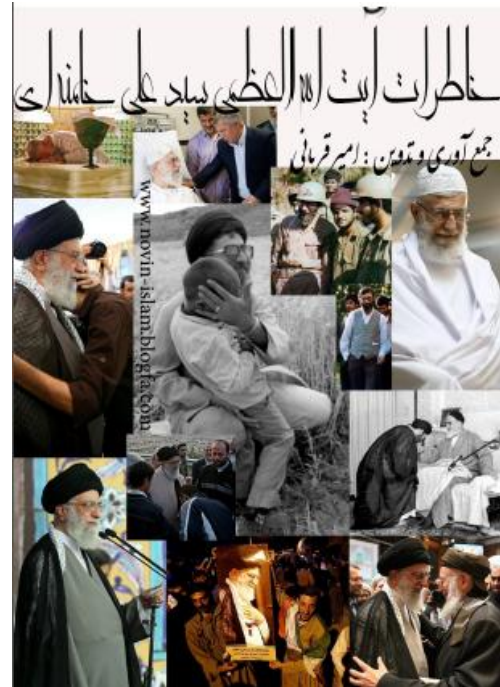
بیست و نهم ذی القعدة یکهزار و چهار صد و سی و شش هجری قمری

بیستم و دوم شهریور ماه یکهزار و سیصد و نود و چهار هجری شمسی

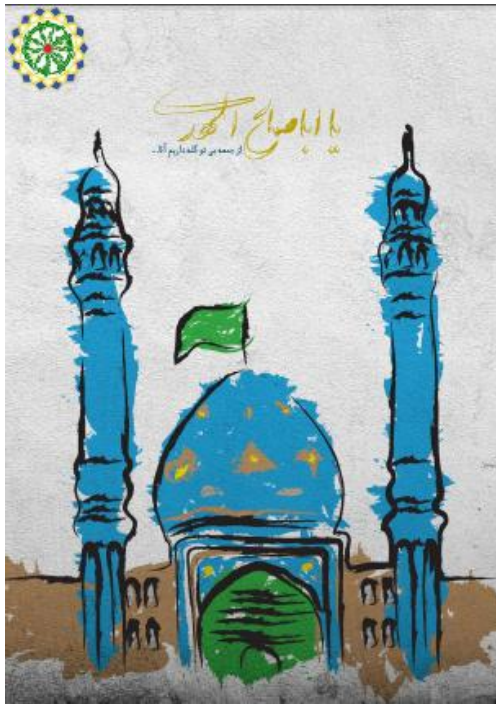
امیر قربانی

## دیگر آثار ما

خاطرات آیت الله العظمی سید علی خامنه ای



در انتظار منجی

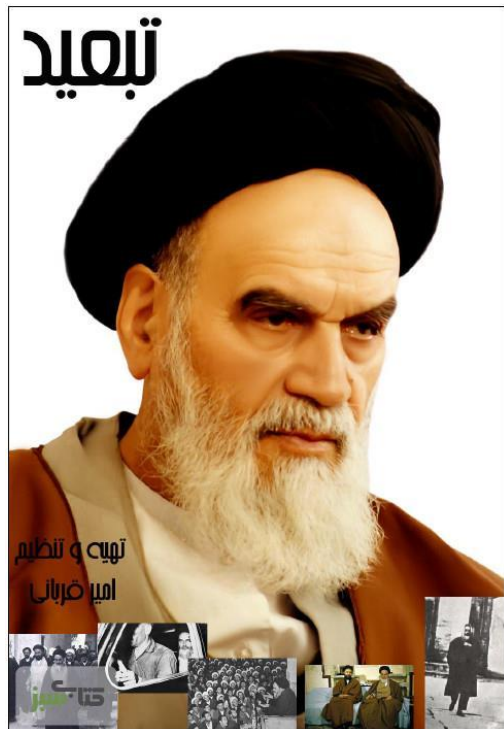


شهدای یگان صابرین

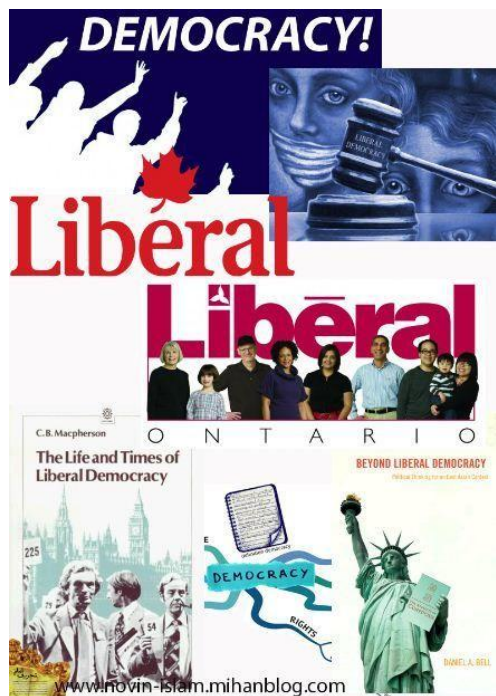


گرا دهندگان به دشمن



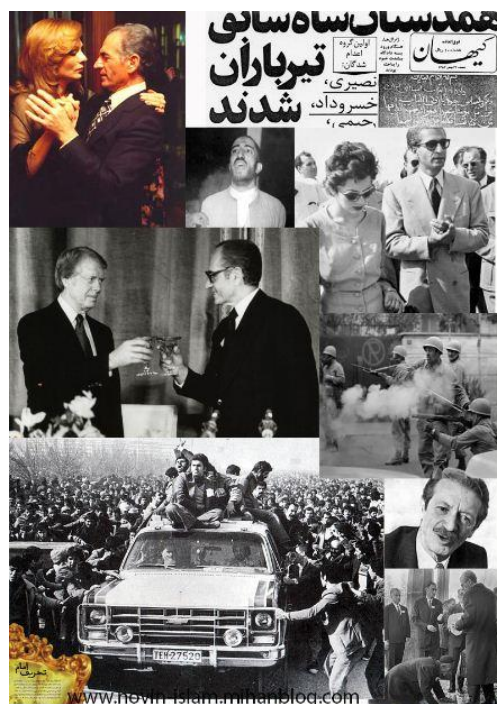
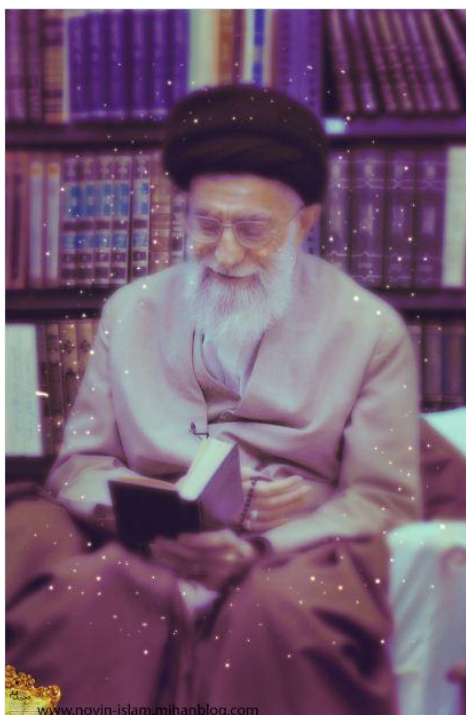


( لیبرال دموکراسی )



( رژیم پهلوی )

( اسلام شناسی )



و چند ده کتاب دیگر  
که می توانید از وبلاگ  
اسلام نوین ، کتاب سبز  
و دیگر سایت ها  
دریافت نمایید .